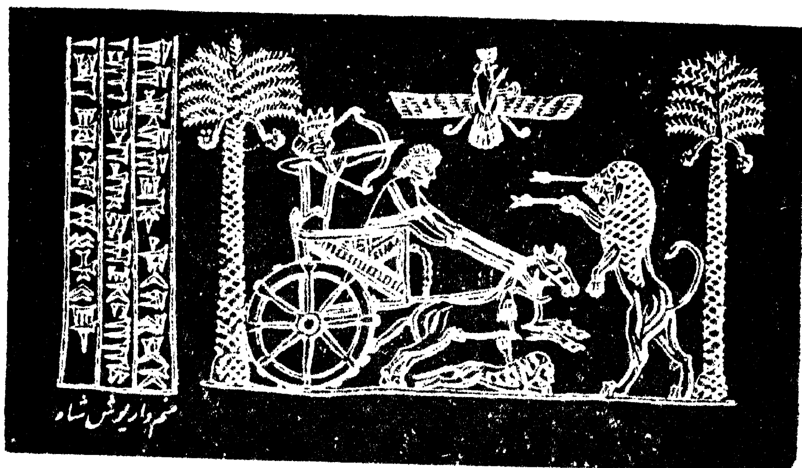


مجلهٔ بررسی‌های تاریخی

شمارهٔ ۱

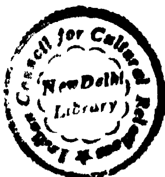
سال سوم

اردیبهشت ماه

۱۳۴۷

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران

«اداره سوم»



مجله

بررسی های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ ادارهٔ سوم عملیات

آنچه در این شماره داریم

هیئت مدیره مجله بررسی‌های تاریخی

بموجب اساسنامه مجله بررسی هـای تاریخی که به تصویب اعلیحضرت همـایون شاهنشاه آریـامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یك هیئت ٥ نفری اداره میگردد که اعضای آن بشرح زیراست :

۱- تیمسارسرلشکر جوادقره باغی رئیس اداره سوم ستادبزرگ ارتشتاران که عهده دار ریاست هیئت مدیره نیز هستند .

۲ - تیمسارسرلشکر خدامرادسیوشانسی رئیس اداره کنترولرستادبزرگ ارتشتاران .

۳ - تیمسارسرلشکرسعید رضوانی جانشین رئیس اداره سوم .

٤ - تیمسار سرتیپ میرحسن عاطفی رئیس اداره مهندسی نیروی زمینی شاهنشاهی .

٥ - سرهنگ مهندس جهانگیر قائم‌مقامی رئیس کمیته تاریخ نظامی.

ستوان یکم مجید کاتب متصدی‌امور اداری مجله .

موضوع	نویسنده یا مترجم	صفحه
کتابچهٔ مطالب لازمهٔ توپخانهٔ مبارکه	محمد گلبن	۱۶۷
ترانه یارباءی در ادبیات ایران‌وجهان	کاظم رجوی(ایزد)	۱۹۳
تهران و ابنیهٔ تاریخی آن	ستوان‌یکم مجید‌کاتب	۲۰۹
مالامیر(ایذه)وشمی‌وبتخانه‌های معروف‌آن	دکتر بهمن کریمی	۲۴۳



نقش یعقوب لیث

در راه احیاء استقلال ایران

بقلم :

عباس پرویز

مقدمه

دولت بنی‌عباس ازاواسط
قرن سوم هجری رو
بانحطاط وزوال گذاشت و
شوکت وعظمت وجاه و جلال
خودرا از دست داد و خلفاء
عباسی براثر طغیان و شورش
دراطراف و جوانب متصرفات
خویش پیوسته با مشکلات
فراوان روبرو بودند . جای
هیچگونه شك وتردید نیست
که هارون‌الرشیداز بزرگترین
خلفای عباسی بود وممالك
اسلامی در دوران خلافت وی
توسعهٔ فراوان یافت ومردم آن
نواحی‌درجمیع شؤون اجتماعی
ومادی ومعنوی پیشرفت‌نمایان
کردند. بااینحال عجب دراین

قائدالزنج نیز ـ میگفتند در اهواز و بصره بنای مخالفت با عباسیان را گذاشتند و فتنهٔ

بقیه از صفحه روبرو

درخلافت المهتدی بقتل رسید (۲۵۵) والمهتدی حکومت قسمتهائی را که زیر نفوذ بایکباك بود به اماجور پدر زن احمد بن طولون واگذار کرد و اماجور در بزرگداشت داماد خویش احمد کوشید و روز بروز برقدرت وشوکت وی افزود. چون اماجور بسال ۲۵۸ وفات یافت احمد بن طولون بجای او بحکومت مصر منصوب گردید وکار وی بالا گرفت و شام نیز در سال ۲٦٤ جزء قلمرو حکومتی او در آمد. چنانکه خواهیم دید صاحب الزنج دردوران خلافت المعتمد آغاز طغیان کرد و طلحه ملقب به الموفق از طرف برادر خویش المعتمد با صاحب الزنج بنرد و خورد پرداخت. خروج صاحب الزنج و اشتغال خلیفه و برادر او الموفق بکار او باعث نقصان قدرت دربار بغداد درنقاط دوردست متصرفات اسلامی گردید و از طرف دیگر اختلاف بین معتمد و موفق کار را برای کسانیکه قصد خروج و ضدیت درمقابل قدرت خلفا داشتند آسان کرد. احمد بن طولون از این موقع استفاده نمود و نفوذ و شوکت خود را بجائی رساند که معتمد خلیفه را بمصر دعوت کرد. اما موفق ازرفتن برادربآن ناحیه ممانعت بعمل آورد وحتی وی را نسبت به احمدبن طولون ظنین وبدبین ساخت. احمد درسال ۲۷۰ هجری مرد وپسرش خمارویه بحکومت مصر رسید وتاسال ۲۹۲ حکومت مصر بالاستقلال درخاندان طولون باقی بود.

۲ ـ صاحب الزنج یا قائد الزنج طبق رأی برخی ازمورخین ازنژاد ایرانی بود. اما وی خود را از بازماندگان علی بن محمد یکی از احفاد زید بن علی بن حسین میدانست.

صاحب الزنج در سال ۲٤۹ هجری به بحرین رفت و در هجر شروع بدعوت کرد و جمع کثیری دعوت او را پذیرفتند وگرد وی را گرفتند و سالانه مبلغی بعنوان مالیات باو میپرداختند. وی علم طغیان بر ضد حکومت بغداد برافراشت و در سال ۲٥٤ بجانب بصره حرکت کرد و درآنجا جماعتی دیگر باو پیوستند و محمد بن رجاء حاکم بصره برای جلوگیری از پیشرفتهای وی با جمعی کثیر از سپاهیان بجلو او شتافت.

صاحب الزنج که تاب مقاومت باسپاهیان آراستهٔ محمد بن رجاء را نداشت از جنگ پشت خالی کرد و بطرف بغداد رفت و در نهان مشغول بدعوت شد. محمد بن رجاء در سال ۲٥٥ از حکومت بصره افتاد و صاحب الزنج بمحض اطلاع براین قضیه راه بصره را در پیش گرفت و با بلاغت کلام و طلاقت بیان سپاهیان آن شهر را با خود همراه ساخت و عدهٔ بسیاری از زنگیان باو ملحق شدند و چون غالب سپاهیان او از این زنگیان تشکیل شده بود او را صاحب الزنج نامیدند. صاحب الزنج پس از فتح بصره به ابله رفت و آنجا را غارت کرد و بآتش سوزاند (۲٥٦) و با این فتوحات جمعی دیگر از زنگیان جزء پیروان او درآمدند و پس ازقلیل مدتی اهوازرا قبضه کرد وکار وی رونق یافت. المعتمد خلیفه بارها سپاهیانی جهت رفع فتنهٔ صاحب الزنج فرستاد. اما این لشکریان شکست خوردند. بهمین مناسبت خلیفه برادر خویش الموفق را با لشکریانی عظیم مأمور جنگ باوی کرد و عاقبت صاحب الزنج مغلوب و مقتول شد (۲۷۰ هجری).

(۳)

است که ضعف عباسیان اززمان همین خلیفه عظیم الشأن مقتدر آغاز گردید .

ضدیت وعداوت غالب اعضاء خانـدان عباسی بـاآل علی خاصه دشمنی فوق العاده هارون الرشید نسبت بآنان وهمچنین برانداختن برامکه که خاندان ایرانی علم دوست وادب پرور بودند دربیشتر نقاط متصرفات اسلامی اغتشاشات وشورشهائی را ببار آورد که روز بروز فزونی میگرفت وسرانجام این قیامها ونهضتها منجر باستقلال غالب متصرفات عباسیان گردید. درزمان هارون الرشید قسمتهائی که ازمرکزخلافت دوربود بتدریج یکی پس ازدیگری استقلال خودرا بدست آورد ودرنتیجه همین هرج ومرج کار بجائی کشید که اوامـر خلیفهٔ بغداد را درنقاط دیگر ممالك اسلامی اطاعت نمیکـردند. بااین وصف باید گفت که هارون الرشید وفرزندان اوامین ومأمون تاحدی توانستند درحفظ قدرت و شوکت خلافت سعی و کوشش کنند وآب رفته را بجوی بازآرند. اما پس از آنان براثر روی کارآمدن عنصر ترك ونفوذ آن دردربار خلافت و ستیزه ونزاع اتراك باعناصر عرب وایرانی و دخالت امیرالامراهای تـرك در عزل و نصب خلفا تاحدی بروخامت اوضاع افزود که ملل تابعهٔ اسلام فرصت را مغتنم شمردند وقصد حقیقی یعنی فکر استقلال خودرا که مدتها درانتظار پوشاندن جامهٔ عمل برقامت آن بودند آشکار ساختند ومقدمات آزادی خویش را فراهم آوردند. چنانکه سلسله هائی مانند ادارسه واغالبه وفاطمیین مصر درشمال افریقا وسلسلهٔ اموی اندلس دراسپانیا تشکیل وپس از فتنهٔ امین و مأمون سلسلهٔ ایرانی نژاد طاهریان درخراسان تأسیس گردید وسامانیان در ماوراءالنهر و زیدیه درطبرستان و طولونیه[1] درمصر وصاحب الزنج[2] که اورا

---

۱ ـ سلسلهٔ طولونیه توسط احمد بن طولون درمصر تأسیس شد . درحدود سال ۲۰۰ هجری نوح بن اسد سامانی طولون را که یکی از غلامان او بود بعنوان هدیه بخدمت مأمون خلیفه فرستاد . احمد پسر این غلام بود که بسال ۲۲۰ در سامره تولد یافت . احمد پس از تحصیلات مقدماتی وتکمیل زبان عربی و حفظ قرآن مجید در سال ۲٤۰ هجری بخدمت بایکباك از امراء متنفذ اسلام درآمد . بایکباك برمصر حکومت میکرد وچون قسمتهائی دیگر نیز جزء قلمرو حکومتی وی بود احمد را در سال ۲٥٤ بجای خویش درحکومت مصربرقرار ساخت . این امردر دوران خلافت المعتز اتفاق افتاد. بایکباك

بقیه در صفحه روبرو

را بجائی رسانده‌اند که‌اورا رویگرزاده وحتی راهزن و عیار دانسته‌اند و مورخین نزدیك عصر وی که تحت سلطهٔ تمدن ظاهری اسلامی قرار گرفته بودند دراین طریق راه مبالغه‌را برده‌اند. ازآنجمله حمدالله مستوفی قزوینی درخصوص اشتغال لیث پدر یعقوب برویگری وپیشهٔ راهزنی وی درتاریخ گزیدهٔ[1] چنین مینویسد :

«لیث رویگر بچهٔ سیستانی بود. چون درخود نخوتی میدید برویگری ملتفت نشد بسلاحورزی وعیاری وراهزنی افتاد. اما درآن راه طریق انصاف سپردی ومال کس بیکبارگی بزدی وبودی که بعضی بازدادی. شبی خزانهٔ درهم بن نصر بن رافع بن لیث بن نصر بن سیار که والی سیستان بود ببرید ومال بیقیاس بیرون برد. پس چیزی شفاف یافت. تصور گوهری کرد . برداشت و زبان امتحان بدوزد. نمك بود. حق نمك پیش او برقبض مال غالب آمد ومال بگذاشت وبرفت . شبگیر خازن ازآن متعجب شد . بدرهم بن نصر بازنمود . درهم منادی کرد ودزدرا امان داد تا حاضرشود. لیث صفار پیش او رفت . درهم پرسید که چون براموال قادر شدی نابردن راموجب چه‌بود. لیث نمك وحق آن یاد کرد. درهم را پسندیده آمد. اورا بردرگاه خود راه‌داد . نزدیك او مرتبه وجاه یافت وامیر لشکرشد. بعدازو پسرش.»

عبدالحی ضحاك گردیزی درکتاب زین‌الاخبار[2] رویگری و راهزنی و عیاری یعقوب را نیز مانند پدرش لیث تأیید میکند ومیگوید : هنگامیکه یعقوب برویگری اشتغال داشت ماهانه فقط پانزده درم اجرت میگرفت وچون طبعی بلندداشت بدان مقام راضی نبود ودرصدد راهزنی وعیاری برآمد وجمعی را دور خود گردآورد وبرسر راهها قوافل‌را میزد .

مؤلف حبیب‌السیر لیث وفرزندش یعقوب رادرود گرمیداند وراجع بآغاز کار آنان میگوید:

«تمامی اوقات حیات لیث بدرودگری مصروف بود ویعقوب نیز درمبادی

---

۱ - تاریخ گزیده چاپ امیر کبیر ص ۳۷۰ .

۲ - زین‌الاخبار ص (۱۰-۱۱) .

قرامطه [۱] نیز مزید برعلت شد و موجبات بی‌سروسامانی کار خلفاء عباسی فراهم آمد.

مقارن این هرج‌ومرج یکتن ازایرانیان پاک‌نژاد که‌خیالی جزاز میان بردن‌نفوذ عباسیان وتجدید استقلال وطن‌خویش‌نداشت‌برضد حکومت بغداد قیام‌کرد. این ایرانی‌نیکونهاد وطن‌پرست یعقوب‌بن‌لیث‌بود که دراین مختصر بشرح احوال وی میپردازیم.

اصل‌ونسب وابتدای کار یعقوب

راجع باصل ونسب یعقوب‌بن‌لیث در کتب‌تاریخ روایت صحیح ودقیق بنظر نمیرسد واساساً درحق این‌رادمرد که در راه احیاء استقلال ایران سالها با دشمنان این سرزمین بجنگ وستیز مشغول بود جانب حق وحقیقت رارعایت نکرده‌اندو دربارهٔ وی شیوهٔ نامهربانی وبددلی‌را پیشه خود ساخته‌اند وکارعنادوعداوت

۱ ـ قرامطه بجماعتی میگفتند که ظاهراً خود را جزو اسماعیلیه میآوردند و بامامت محمد ابن‌اسمعیل بن جعفرالصادق علیه‌السلام اعتقاد داشتند. اما باطناً در تضعیف شریعت اسلام میکوشیدند و عقاید سخیف را انتشار میدادند. ازآنجمله محرمات را حلال میشمردند و زکوة را دادن خمس بامام میدانستند و حفظ اسرار را لازم و افشاءآنرا زنا بشمار میآوردند.

معروفست که در اواخر خلافت المعتضد (۲۷۹-۲۸۹) یکی از مردم خوزستان دعوی امامت کرد و در نزدیکی کوفه بدعوت مردم پرداخت و چون اظهار زهد و تقوای بسیار میکرد جمع کثیری بوی گرویدند وکار دعوت وی رونق گرفت. وی وقتی بیمار شد و در یکی از دهات بخانهٔ مردی بنام کرمیته که بعلت چشمان سرخ رنگ باین اسم معروف شده بود رفت، کرمیته مقدم زاهد راگرامی شمرد و از وی پرستاری نمود و مردم را بامامت او دعوت کرد. در نتیجهٔ این‌تبلیغات جمع کثیری پیرو زاهد مزبور شدند و این زاهد از هریک از پیروان خویش مبلغ یکدرم میگرفت و در مقابل پنجاه رکعت نماز برآنان واجب میکرد. چون عدهٔ زیادی ازدهاقین و برزگران دعوت وی را پذیرفتند کار زراعت معطل ماند وچندی نگذشت که عمال خلیفه اورا دستگیر کردند و در خانهٔ هیثم حاکم محبوسش ساختند. در این خانه کنیزکی بود که برحال زار زاهد شفقت آورد و او را نجات داد. مردم پس از رهائی زاهد از زندان هیثم بیش از پیش بوی گرویدند و در عقیدهٔ خویش نسبت باو ایمان بیشتر ابراز داشتند. این زاهد از کوفه بشام رفت و درآنجا نیز پیروانی دور او جمع‌آمدند و اسم خود را کرمیته گذاشت و پیروان وی به قرامطه مشهور شدند.

یعقوب بن لیث بن معدل بن حاتم بن ماهان موضوع بحث این مقاله در دهکدهٔ قرنین[1] درسیستان پابعرصهٔ وجود گذاشت .

اوضاع سیستان مقارن روی کار آمدن یعقوب

خلفاء عباسی از اواخر خلافت مأمون ببعد حکومت خراسان و سیستان را یکجا بامراء طاهری میدادند وچون طاهریان درنیشابور بسر میبردند کسی را ازجانب خویش بحکومت سیستان میفرستادند وتا انقراض سلسلهٔ طاهریان ودستگیر شدن محمد بن طاهر آخرین عضو آن خاندان توسط یعقوب لیث صفار طاهریان برسیستان حکومت میکردند وغالباً نمایند گان آنان بامتمردین وطاغیان محلی دست وپنجه نرم مینمودند .

یکی از کسانیکه درسیستان برضد طاهریان علم طغیان برافراشت صالح بن نصر بن مالك مطوعی کنانی بود که بربست وحوالی آن تسلط یافت ودرآغاز سال ۲۳۲ یعقوب بن لیث صفار نیز باجمعی ازعیاران و مردان مرد بخدمت او درآمد . باپیوستن یعقوب و کسان او به صالح بن نصر کار صالح بالا گرفت وروز بروز برعدهٔ همراهان وی افزوده شد تاآنکه سرانجام درماه محرم سال ۲۳۸ مردم بست بامارت بااو بیعت کردند .

مقارن آن احوال عمار بن یاسر خارجی باجمعی ازخوارج در کش قیام کرد وصالح بن نصر جمعی ازامراء خود ازآنجمله یعقوب بن لیث را باسپاهی عظیم بجنگ وی فرستاد وعمار خارجی تاب مقاومت بایعقوب را نیاورد و فرار کرد .

درشعبان سال ۲۳۹ ابراهیم بن الحصین القوسی که از طرف طاهریان درسیستان حکومت میکرد فرزند خویش محمد را بجنگ صالح فرستاد ووی درزمین داور صالح را شکست داد وصالح باکسان خود بمحل ماهی آباد بست رفت و درآنجا مستقر گردید وچندی بعد باتفاق یعقوب بن لیث وعمرو وعلی دوتن از برادران اوودرهم بن الحسین وحامد بن عمرو معروف به سرباتك (سربانك وسربادك نیز آمده است) درمحل سرلشکر نزدیك زرنج (زرنگ)

---

[1] — قرنین بفتح اول وسکون ثانی و کسر نون قریه‌ایست از قراء نیشك درسیستان (معجم البلدان یاقوت حمدی)

ایام جوانی بهمان کار اشتغال داشت وهرچه پیدا میکـرد بضیافت بعضی از صبیان خرج مینمود وچون بسن رشد وتمیز رسید بعضی ازجرانان جلدغاشیهٔ متابعتش بردوش گرفتند. آنگاه یعقوب آغاز قطع طریق کرده در آن امر شرایط انصاف مرعی میداشت و باندك چیزی ازتجار ومسافران قانع میگشت.»[1]

درمقابل گفتهٔ جمیع مورخین که یعقوب لیث را رویگرزاده‌ای بیش ندانسته‌اند تنها مؤلف کتاب نفیس تاریخ سیستان[2] ویرا از بازماندگان ساسانیان مینویسد ونسب او را به‌انوشیروان بن‌قباد میرساند. باین ترتیب: «یعقوب بن لیث بن معدل بن حاتم بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز بن هرمزد بن خسرو انوشیروان بن قباد الخ».

مؤلف تاریخ حبیب‌السیر در تأیید نسب یعقوب که بخسروان ایران میرسیده است میگرید والی سیستان در دوران پادشاهی سلطان حسین میرزا از بازماندگان تیموریان ملکشاه یحیی نامداشت وخودرا از عقاب لیث صفار میدانست ومیگفت نسب لیث به‌انوشیروان عادل میرسید.

صاحب روضة‌الصفا میگوید لیث بن معدل سه پسر داشت بنام یعقوب وعمرو وعلی وبزعم وی هرسه تن بسلطنت رسیدند . اما مورخین دیگر لیث را دارای چهار پسر موسوم به یعقوب وعمرو وعلی وطاهر میدانند وجمعاً متذکر میشوند که یعقوب وعمرو بامارت نائل آمدند وعلی بخدمت رافع بن هرثمه[3] رفت وطاهر چنانکه خواهیم دید درسفر جنگی یعقوب به بست درآنجا کشته شد .

---

۱ ـ حبیب‌السیر مجلد دوم جزء سوم ص ۳٤٦ .

۲ ـ تاریخ سیستان ص (۲۰۰-۲۰۲) .

۳ ـ رافع بن هرثمه یکی ازامراء محمدبن طاهربود وچون یعقوب لیث بسال ۲۵۹ نیشابوررا گرفت ومحمد ازامارت برکنارشد رافع بخدمت یعقوب درآمد . اما چندی نگذشت که ازیعقوب رنجید وبه‌بادغیس رفت ودرآنجا باقی بود تا عبدالله خجستانی برضد عمرولیث قیام کرد وبتقاضای اودرسلك همراهان وی درآمد . خجستانی درسال ۲٦۸ بقتل رسید وکسان او به‌رافع پیوستند وویرا بریاست برگزیدند . رافع درسال ۲٦۹ به‌هرات لشکر کشید وآنجارا گشود . سپس به‌جرجان وخوارزم ومرو تاخت وبرآن نواحی نیز تسلط یافت وبامارت خراسان رسید وکارش بالائی گرفت ودرسال ۲۸۳ ازعمرو بن لیث صفاری شکست خورد و بقتل رسید .

در آن میان مالك کشته شد وصالح باعده‌ای قلیل ازسپاه خود هزیمت جست ودرمحل نوقان یکی ازمحلات خارج بست قوائی گرد آورد . یعقوب بتعقیب او پرداخت ودرهمان محل جنگ سختی بین فریقین بوقوع پیوست که طاهر یکی ازبرادران یعقوب درمعرکه بقتل رسید .

چون صالح پس ازشکست ازیعقوب فراررا برقرار ترجیح داد لشکریان سیستان بادرهم بن الحسین درامارت بیعت کردند(۲۴۴) ویعقوب بن لیث وحامد سرباتك به سپهسالاری قوای وی برگزیده شدند و باخوارج محاربات فراوان کردند. درهم بن الحسین که از جاه وجلال وهیبت یعقوب ومحبوبیت وی بین مردم بیمناك بودبکسان خویش فرمان قتل اورا داد. امایعقوب که براین مسئله آگاهی یافته بود پیشدستی کرد ودرهم راباسارت درآورد و جمع کثیری از کسان ویرا کشت. مردم سیستان درمحرم سال ۲۴۷ بایعقوب بن لیث که یکی از علمداران استقلال ایران بود درامارت بیعت کردند.

امارت یعقوب ابن ليث صفار

چندی از امارت یعقوب بـر سیستان نگذشته بود کـه درهم بن الحسین از زندان فرار کرد و درمحل کلاشیر که جزء حوزهٔ حکومتی حامد سرباتك بود باوپیوست ووی را برضد یعقوب برانگیخت. امراء مزبور باسپاهیانی عظیم عازم زرنگ شدند تا پایتخت سیستان راازچنگ یعقوب بیرون آورند. یعقوب که براین پیش آمد آگاهی یافت از زرنج خارج شد ودرمقابل دشمنان خویش صف آرائی کرد. درجنگی که اتفاق افتاد سرباتك بدست محمدبن رامش یکی از سران سپاه یعقوب در میدان نبرد کشته شد ویعقوب جمع کثیری ازسپاه درهم بن حسین وسرباتك را باسارت درآورد.

مقارن آن احوال صالح بن نصر مطوعی کنانی دشمن دیرینهٔ یعقوب دربست قوائی عظیم تهیه دیده بود وقصد محاربه باامیر صفاری راداشت. یعقوب درصدد دفع اوبرآمد و عمرولیث برادرخویش را درزرنج بنیابت گماشت وخود در جمادی الاخری سال ۲۴۸ عازم بست شد ودرخارج آن شهرچندین بار باصالح جنگیدواورا وادار بفرار کردوسرانجام بربست تسلط یافت.

با ابراهیم بن الحصین القوسی جنگید واورا بسختی شکست داد وجمعی از کسان وی را بخاك هلاك انداخت ووارد دار الاماره زرنج شد . ابراهیم پس ازاین شکست هزیمت جست وباتفاق عمار بن یاسر خارجی که باو پیوسته بود درمحل جور-بندان (نزدیك زرنج) استقرار یافت وچندی نگذشت که قصد زرنج کرده اما صالح بن نصر سه تن ازسرداران خویش یعقوب بن لیث وسر باتك وعقیل اشعث را بترتیب مأمور حراست از دروازه‌های آکارومینا و کره کوی زرنج کرد . پرچمهای صالح وهواداران ا وسیاه وبیرقهای ابراهیم الحصین القوسی ولشکریان عمار بن یاسر خارجی سفید بود ومردم شهر زرنج که نسبت بخوارج بدبین بودند بمحض مشاهدهٔ علمهای سفید برلشکر عمار وابراهیم تاختند وجانب صالح وهمراهان اورا گرفتند . دراین معرکه ابراهیم وعمار شکست خوردند و هزیمت هستند وازآن پس کار صالح روبه‌بالائی گذاشت .

ابراهیم الحصین شرح ماوقع را به طاهر بن عبدالله در نیشابور اطلاع داد ووی قوائی بکمك او گسیل داشت. این سپاهیان وخوارج در بیرون شهر زرنج با یعقوب لیث مصاف دادند ویعقوب چندین بار آنان را ازپای درآورد وابراهیم ناگزیر به بست نامه نوشت وازمحمد پسرخویش مساعدت خواست ومحمد بالشکریان فراوان بخارج زرنج رسید و یعقوب لیث وحامد سر باتك درمقابل دروازهٔ رود گران بااو روبروشدند وجنگ سختی درگرفت ومحمد به محل مینوحنف عقب نشست و درآنجا باحملات شدید صالح بن نصر و کسان اومقابل گردید و محاربهٔ خونینی بین طرفین اتفاق افتاد که سرانجام صالح ویعقوب فاتح شدند ومحمد به هیسون نزد پدرخویش فرار کرد .

صالح پس ازفتح مزبور واردزرنج شد ونفائس بسیار بدست آورد ودرصدد برآمد آن غنائم را به بست بفرستد . اما یعقوب وحامد وعیاران وجوانمردان دیگر سیستان نمی‌خواستند مالی که متعلق به زرنج است ازآن محل خارج شود . بنا براین درصدد ممانعت برآمدند وهمین امر موجب اختلاف بین یعقوب وصالح بن نصر گردید وصالح ناگزیر ازمالك بن مردوید نمایندهٔ خویش دربست کمك خواست ووی باپانصد تن ازسپاهیان به زرنج آمد . یعقوب چون این بدید برمالك وصالح تاخت وشکستی سخت برآنان وارد آورد .

ازاین مطلب آگاهی یافت سپاهیانی آماده ساخت وجهت دفع صالح راه بست رادر پیش گرفت ودرمقابل دروازهٔ میرکان صف آرائی کرد صالح نیزازبست بیرون آمد وآرایش نظامی گرفت ورتبیل پادشاه کابل باقوائی فراوان وفیلان جنگی بسیار بمساعدت اورسید. جنگ سختی بین طرفین در گرفت و چون بر اثر کثرت عدهٔ دشمن کار بریعقوب تنگ شد بنابگفتهٔ صاحب تاریخ سیستان پنجاه سوار بر گزیده باخود بر گرفت وبقلب سپاه رتبیل زد ورتبیل رابقتل رساند. دراین نبرد یعقوب سی هزار تن اسیر گرفت وشش هزارنفررا کشت و سرانجام نزدیکان رتبیل به زینهار نزد اوآمدند. اماصالح فرار کرد و یعقوب یکی از سرداران خویش شاهین بن روشن را باجمعی ازسپاهیان بتعقیب وی فرستاد. این جماعت نزدیك پل دالستان (یاوالستان) اورا گرفتند وباسارت نزدیعقوب آوردند (والستان بین مکران وسیستان بوده است). صالح تاسال ۲۵۱ که سال فوت اوست درزرنج درحبس یعقوب لیث بسر برد.

بعضی از مورخین معتقدند که یعقوب لیث رتبیل را باخدعه وتزویر بقتل رساند. ازآنجمله عوفی درجوامع الحکایات در این موردچنین گوید: «یعقوب وقتیکه میخواست بارتبیل محاربه کند سپاه خودراعرض نمود. عده اندك بود. گرد حیله بر آمد وبه رتبیل کس فرستاد که میخواهم بتو پیوندم ودرپیش تو جان بسپارم. لیکن اگر بگویم که بخدمت میآیم این لشکر مراتعاقب نکنندو تواند بود که مراواتباع مرابکشند. رتبیل رااین معنی عظیم موافق نمود. چه ازدست یعقوب دررنج بود وهرساعت بولایت اوتاخت میآورد. پس رتبیل این لشکر راباخود بخواند و گفت چون دشمن بطاعت آمد محاربت را ترك باید گفت وروزی بجهت ملاقات معین کردند ورتبیل را قاعده بودی که بر تخت نشستی و تخت او را بردوش نهادندی. چون صفهاراست کردند رتبیل برتخت نشست ولشکررا بفرمود که از هردوطرف تخت او صف زدند ویعقوب لیث با سه هزار مردخونخوار شمشیر زن درمیان هرصف درتاختند ونیزه‌ها از پس میکشیدند وزره‌ها درزیر قبا برتن پوشیده بودند. چندانکه بنزدیك رتبیل رسید فرودآمد که خدمت میکنم ونیزه بر گردانید وبرسینهٔ رتبیل زد واورا کشت.

صالح بن نصر چون ازجنگ یعقوب نجات یافت ظاهراً راه بیابان سیستان را درپیش گرفت. ولی بیکبارگی عنان باز گرداند وبسوی زرنج رفت ودرمقابل دروازه آکار ظاهر گردید. مردم شهر تصور کردند یعقوب از بست برگشته است و همین اشتباه باعث غفلت عمرولیث وتجری صالح گردید وصالح که وارد شهر شده بود محل سکونت عمرو رامحاصره وویرا وادار بخروج از آنجا کرد چون عمرواز محل اقامت خویش بیرون آمد بجنگ باصالح شتافت، ولی دراین نبرد شکست خورد وباتفاق جمعی دیگر از امراء سیستان باسارت درآمد. یعقوب که بدنبال صالح شتافته بود روز بعد به خارج زرنگ رسید ودرمحل مینوحنف با وی مقابل شد واورا شکست سختی داد وامراء از آنجمله عمرولیث را رهائی بخشید ومال بسیار بدست آورد وصالح فرار کرد.

چون خوارج موجبات زحمت یعقوب رافراهم میآوردند یعقوب سپهسالار خویش ازهر را مأمور مذاکرهٔ صلح باآنان کرد. ازهر بن یحیی بن زهیر بن فرقد ابن سلیمان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز عموزادهٔ یعقوب وبسیار شجاع وجسورو باشهامت ودلیر بود و در غالب محاربات وی حضور داشت ومورد توجه واحترام رؤسای خوارج بود. بهمین مناسبت نامه‌هائی چند بآنان نوشت ودراستمالت ایشان کوشید وآن جماعت را دعوت بخدمت یعقوب کرد. یعقوب نیز درحق آنان مهربانی تمام روا داشت وایشان را مناصب و خلعتها داد. صاحب تاریخ سیستان در اینمورد مینویسد: « پس ازهر نامه ها کرد سوی بزرگان خوارج وایشان را بنواختن و نیکوئی گفتن ترغیب کرد تا هزار مرد بیکراه بیامدند ویعقوب مهتران ایشان راخلعت داد ونیکوئی گفت که ازشما هر که سرهنگ است امیر کنم وهر که یك سوار است سرهنگ کنم وهرچه پیاده است شمارا سوار کنم وهرچه پس از آن هنر بینم جاه و قدر افزایم. پس آن مردم باا و آرام گرفتند.»

جنگ یعقوب با رتبیل وصالح و عمار وعاقبت کار آنان

صالح بن نصر پس ازعزیمت از زرنگ خودرا به بست رساند وبر آنجا مسلط شد و رتبیل (درتاریخ سیستان زنبیل آمده است. امارتبیل بنظر صحیح میآید که لقب پادشاهان کابل بوده است.) پادشاه کابل را بکمك خویش خواند. یعقوب که

فتح هرات یعقوب لیث پس از رسیدگی بامور سیستان وفرستادن حکام وولاة باطراف وجوانب قصد هرات کرد . حکومت هرات از طرف محمد بن طاهر از امراء سلسلهٔ طاهریان باحسین بن عبدالله ابن‌طاهر بود . یعقوب قلعهٔ هرات را تحت محاصره درآورد (۲۵۳) وآنجا را گشود وحسین بن‌عبدالله را باسارت گرفت ودرحق امراء وبزرگان‌آن ناحیه مهربانی وملاطفت تمام روا داشت .

چون خبر فتح هرات توسط یعقوب به محمد بن طاهر درنیشابور رسید ابراهیم بن الیاس بن اسد سپهسالار کل عساکر خویش را مأمور جنگ با یعقوب کرد . این سپهسالار باقوای‌فراوان درمحل پوشنگ (فوشنج یاهوشنک یا هوشنج) نزدیك هرات فرودآمد وسپاهیان خودرا بیاراست .

یعقوب حکومت هرات را ببرادر خویش علی بن لیث سپرد و خویشتن بالشکریانی که همراه داشت بجانب پوشنگ شتافت و درآن محل ابراهیم ابن الیاس را ازپای‌درآورد . ابراهیم بجانب نیشابور عقب‌نشینی کرد وچون به نیشابور رسید به محمد بن طاهر گفت : « بااین مرد (غرض یعقوب لیث است) بحرب هیچ نیاید . که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک نمیدارند وبی‌تکلف وبی‌نگرش همی حرب کنند ودون شمشیرزدن هیچ‌کاری ندارند . گوئی که ازمادر حرب را زاده‌اند وخوارج با او همه یکی شده‌اند

بقیه از صفحه قبل

(ص۱۵۸—۱۵۹) راجع بدروازهٔ طعام ودروازه‌های دیگرشهرزرنج می‌آوریم : «درطعام یکی‌ازدروازه‌های شهر زرنج بوده است ومحمدبن وصیف شاعریعقوب گوید : درآکارتن اوسراوباب طعام ـ اصطخری گوید : شهر بزرگ سیستان را زرنج نامند و زرنج را شارستانی است وربضی وشارستان را حصنی وخندقی است وربض را نیز باروئی است . شارستان زرنج را پنج دروازه‌است . یکی درجدید . دیگردرعتیق که ازآن دودروازه بسوی فارس بیرون شوند و بیکدیگر نزدیکند و در سوم درکرکویه است که ازآن بخراسان بیرون شوند . چهارم درنیشك است که ازآن به بست روند ومعمورترین این دروازه‌ها همانا در طعام است واین درها همه ازآهن است وربض زرنج را سیزده در است . ازآنجمله باب میناب سوی فارس . پس ازآن باب جرجان . سپس باب شیرك . بعد ازآن باب ستاراق . پس ازآن باب شعیب . پس نوخیرک . پس الکان . پس باب کرکویه. پس باباسپریس . پس باب غنجره . پس باب بارستان. سپس باب رودگران (رویگران) .

حمدالله مستوفی[۱] علت جنگ یعقوب را بارتبیل فرارنصروصالح پسران درهم بن نصر (دربعضی ازمآخذ بجای درهم بن‌نصر - درهم بن الحسین آمده است وما نیز دریکجا دراین مقاله درهم بن الحسین آورده‌ایم. عبدالحی ضحاك گردیزی نیز درزین‌الاخبار درهم بن الحسین آورده است.) مخدوم یعقوب لیث بخدمت رتبیل پادشاه کابل میداند و گویا این دونفر از رتبیل تقاضای مساعدت جهت جنگ بایعقوب کرده بودند. عین عبارت تاریخ گزیده چنین است:

«نصر وصالح بگریختند وپناه‌بپادشاه‌کابل بردند. رتبیل که پادشاه کابل بود بمدد ایشان باسی هزار مرد بجنگ یعقوب آمد. یعقوب باسه هزار مرد برابر رفت. یعقوب بارتبیل پادشاه‌کابل مکر کرد واورا بفریفت و پیغام داد که از کرده‌پشیمان‌است وازروی مخدوم زادگان شرمسار. اگرعذر درپذیرد چون ازآنطرف امید یابم و عهد و میثاق آید بمطاوعت آیم و ملك بسپارم. رتبیل این فریب بخورد و بحجت تمهد عهد ومیثاق بانصر و صالح و دویست سیصد سوار ازلشکر بگوشه‌ای رفت. یعقوب نیز باهمین مایه مردم برفت و برایشان غدر کرد وتمامت لشکر را بکشت وبالشکر برسرکابلیان تاخت و ازایشان ششهزارآدم به تیغ گذرانید.»

چنانکه اشاره شد یکی ازدشمنان یعقوب لیث عمار بن یاسر خارجی بود که پیوسته موجبات زحمت مردم را در سیستان فراهم میآورد. یعقوب خلف بن لیث بن فرقد بن سلیمان بن ماهان یکی از اقوام خویش را که بحکومت بست نشانده‌بود خواست ودر زرنج به‌نیابت گذاشت وخود باقوائی عظیم عازم نیشك که اردوگاه عماربودشد ودرمحل بتو باتفاق شاهین‌سردار خویش بادشمن مقابل گردید. در جنگی که اتفاق افتاد عمار شکست خورد وخودوجمع کثیری از کسانش درمعرکه بقتل رسیدند (جمادی‌الاخری ۲۵۱). امیر صفاری سرعمار را در دروازهٔ طعام[۲] وبدنش را دردروازهٔ آکارآویخت. پس ازقتل عمار خوارج تار ومار شدند وبکوههای سفزار رفتند.

۱- تاریخ گزیده ص ۳۷٤.

۲- ما در اینجا جهت مزید فایدت عین نوشتهٔ استاد بهار را در حواشی تاریخ سیستان

بقیه در صفحه روبرو

سیستان نزد یعقوب فرستد ویعقوب درمقابل از فتح گردیز چشم پوشی کند. چون مقارن آن احوال به یعقوب خبر رسید که عبدالرحمن در نواحی صعب‌الوصول جبال هرات و سفزار در خراسان علم طغیان برافراشته و بخود لقب متوکل علی‌الله و امیرالمؤمنین داده است، باجمعی از سپاهیان خویش جهت دفع وی راه خراسان را درپیش گرفت و با وجود برف وسرمای شدید به‌تعقیب او در نواحی کوهستانی پرداخت و از پای ننشست تا ویرا در محل کروخ[1] ازپای در نیاورد. عبدالرحمن که مستأصل شده بود بخدمت یعقوب آمد و تسلیم گردید و معذرت خواست و یعقوب پوزش ویرا پذیرفت واو را حکومت بلاد اطراف جبال سفزار اعطا کرد (۲۵۸)

یعقوب پس از رتق وفتق امورآن نواحی به‌هرات رفت وبیش ازیکسال نگذشته بود که خوارج عبدالرحمن را کشتند وابراهیم‌بن اخضررابحکومت خویش برگزیدند. ابراهیم چون بحکومت بلاد سفزاررسید باتحف‌وهدایای فراوان بخدمت یعقوب آمد واظهار بندگی واطاعت کرد ویعقوب اورا دستور داد خوارج را نزد وی فرستد تا هر یك را فراخور لیاقت و کاردانی انعام وخلعت دهد.

مؤلف تاریخ سیستان[2] دراین مورد میگوید: «وابراهیم‌باهدایای‌بسیار و اسبان وسلاح نیکو پیش یعقوب‌آمد بطاعت وبندگی. یعقوب او را هم بر آن عمل بداشت وبنواخت ونیکوئی گفت. پس گفت تو ویاران دل قوی باید داشت که بیشترسپاه من وبزرگان همه خوارجند وشما اندرین میانه بیگانه نیستید. اگربدین عمل که دادم بسر نشود (سرانجام پذیرفتن) مردم زیادت نزدیك من فرست تا روزی ایشان پیدا کنم و دیوانشان برانم وهرچه از آن عمل خواهند بدهم. اما این کوهها و بیابانها ثغرهاست که شما از دشمنان نگاه باید داشت که ما قصد ولایت بیشترداریم وهمه ساله اینجاحاضرنتوانیم بود و مرا مرد بکارست خاصه شما که همشهریان منید واین مردم تو بیشتر

۱ــ کروخ بفتح کاف و ضم راء مقله و در آخر خاء معجمه شهریست در ده فرسنگی هرات (یاقوت)

۲ــ تاریخ سیستان ص ۲۱۸

و بفرمان اویند . ثواب آنست که اورا استمالت کرده آیـد . تاشر او و آن خوارج بدودفع باشد ومردی جد است وشاه‌فتن (شاید فطن باشد) وغازی - طبع . پس محمد آن چون بشنید رسولان و نامه فرستاد و هدیه‌ها و منشور سیستان وکابل‌وکرمان وپارس . اورا خلعت فرستاد . و یعقوب آرام گرفت و قصد بازگشتن کرد . »[1]

محمد بن طاهر بگفتهٔ ابراهیم بن الیاس از جنگ با یعقوب صرف نظر کرد وتحف وهدایای گرانبها وفرمان حکومت فارس و سیستان را جهت او فرستاد ویعقوب درصورت ظاهر بااین امر موافقت کرد و نامه‌ای به عثمان بن عفان قاضی شهر زرنج نوشت و دستور داد درآنجا خطبه بنامش خواند وخود چندی بعد به سیستان رفت .

لشکرکشی به‌بامیان وبلخ ودفع خوارج

یعقوب در سال ٢٥٦ عازم بامیان و بلخ شد وبآسانی بـر بامیان دست یـافت . ولی فتح بلخ چندی بطول انجامید . باین معنی کـه داودبن عبـاس والی آنجا نتوانست درمقابل یعقوب مقاومت کند و فرارنمود. اما مردم شهر در کهن دژ[2] بلخ بنای جنگ وستیزرا گذاشتند ویعقوب با کوشش فراوان سرانجام برآن قلعه نیزمسلط شد و بقتل عام پرداخت ومحمدبن بشیررا بامارت بلخ گذاشت و خود عازم هرات شد تا عبدالله‌بن محمـد بن صالح را کـه دم از استقلال و حکومت در آنجا میزد بجای خویش نشاند. عبدالله بمحض شـنیدن خبر حرکت یعقوب بجانب هرات آن شهررا ترك گفت و به‌نیشابور نزد محمد بن طاهر رفت که درجای خود شرح آن بیاید. اما این مسئله را باید تذکار داد که یعقوب بگفتهٔ صاحب زین‌الاخبار درلشکرکشی به‌بامیان و بلخ ابومنصور افلح بن محمد خاقان والی گردیز را نیزشکست داد و ابومنصـور جمعی را بمیانجیگری برانگیخت و تقبل کرد سالی ده هزار درهم بعنوان خراج به

١ـ تاریخ سیستان ص ٢٠٩

٢ـ کهن دژ معرب آن تهندز برهر قلعتی کهنه میتوان اطلاق کرد. اما بروزگار گذشته چند جای بود که بدین نام خوانده آمدی : قهندز بلخ و قهندز سمرقند و قهنـدز بخارا وقهندز نیشابور و قهندز مرو (نقل ازحاشیهٔ بیهقی چاپ ادیب ص ٣٣٠)

را دو کردند وفرمان داد که‌همی دهند و اورا و اهل او را وندماء اورا و آن کسهارا که برایشان خوش بود به‌سیستان‌فرستاد بزندان بزرگ‌بردر مسجد آدینه محبوس کردند. و گور محمدبن طاهر اندرآن زندان است کـه بیش بچندین سال آنجا فرمان یافت و یعقوب فرمان داد که هم‌اندرآن حجره که فرمان یافت اورا دفن کنند که اوی آنروزمرد که آنجامحبوس گشت ». [1]

ابن‌الاثیر بر آنست که پس ازشکست یعقوب در دیرالعاقول چنانکه‌در جای خودبیاید محمدبن‌طاهر که‌با اوهمراه‌بوداز قید وبندنجات‌یافت‌وبه بغداد نزد خلیفه‌المعتمد رفت وموردعنایت قرار گرفت. اگراین گفته مقرون‌بصحت باشد محمدبن‌طاهر لااقل تاسال ۲٦۵ که‌تاریخ جنگ دیرالعاقول است حیات داشته است .

یعقوب‌لیث پس ازتصرف نیشابور وبند کردن محمدبن طاهرآخرین‌عضو خاندان طاهریان چندی درآنجاماند . ولی مردم‌آن ناحیه که ویرا فرستادهٔ خلیفه نمیدانستند اشتهاردادند عهد ولوای امارت ندارد . بهمین مناسبت‌بین یعقوب وبزرگان نیشابوربرای رسیدگی بامرمزبورملاقات وگفتگوئی اتفاق افتاد که داستان‌آنرا صاحب تـاریخ سیستان [2] چنین بیان میکند : « یعقوب به‌نیشابورقرار گرفت. پس اورا گفتند که مردمان نیشابورمیگویند که‌یعقوب عهد ومنشورامیرالمؤمنین ندارد وخارجی‌است. پس‌حاجب را گفت رومنادی کن تابزرگان وعلما وفقهاء نیشابور ورؤساء ایشان فردا اینجاجمع باشندتا عهد امیرالمؤمنین برایشان عرضه کنم. حاجب فرمان داد تامنادی کردند . بامداد همه بزرگان نیشابورجمع شدند وبدرگاه‌آمدند ویعقوب فرمان داد تادوهزارغلام‌همه سلاح‌پوشیدند وبایستادند هریك سپری وشمشیری‌وعمودی سیمین یازرین بدست . همه ازآن سلاح که ازخزانهٔ محمدبن طاهربرگرفته بودند به‌نیشابور وخود برسم شاهان بنشست و آن غلامـان دو صف پیش او بایستادند. فرمان داد تامردم اندرآمدند وپیش اوبایستادند . گفت بنشینید.

۱ــ تاریخ سیستان ص ۲۲۱

۲ــ تاریخ سیستان ص (۲۲۲-۲۲۳) .

از بسکرست ومرا بهیچ روی ممکن نیست که بدیشان آسیب برسانم. ابراهیم بادل قوی بازگشت و بیاران شد و بزودی بازآمد باهمه سپاه و یعقوب همه یاران و مهترانشان را خلعت داد و عارض را فرمان داد تا نامهاشان بدیوان عرض بنبشت وبیستگانیشان پیدا کرد هرمراتب وابراهیم را برایشان سالار کرد وایشان را جیش‌الشراة نامیدند.»

فتح نیشابور و انقراض طاهریان

یعقوب پس از رفع غائلهٔ بلخ و بامیان و گردیز وانتصاب حکامی در آن نواحی به‌سیستان برگشت و حکومت زرنج را به‌حفص بن زومك سپرد ودرشعبان سال ۲۵۹ عازم نیشابور شد و اشتهار داد جهت رفع فتنهٔ عبدالله بن محمد بن‌صالح که بدربار نیشابور فرار کرده بودبآنسوی‌میرود. ولی درباطن قصدمحمدبن‌طاهر امیرطاهریان را داشت.

المعتمد علی‌الله پس ازقتل المهتدی بسال ۲۵۷ بجای او بخلافت نشست‌و این خلیفه محمدبن طاهررا همچنان در امارت خراسان باقی گذاشت وعهدو لوای سیستان را نیزجهت اوفرستاد.چون این خبر به‌یعقوب‌لیث صفاری رسید چنانکه گفتیم‌راه نیشابوررادرپیش گرفت‌ویکی‌ازکسان‌خویش‌را نزدمحمدبن طاهرفرستاد وپیغام‌دادبرای اظهاربندگی واطاعت بخدمت میآید. عبدالله بن محمد بن صالح امیر طاهریان را گفت بآنچه یعقوب میگوید نباید اعتماد داشت و باید بجنگ وی شتابی. چه یعقوب طمع درحکومت خراسان بسته است محمد بن طاهر گفت ما حریف او نیستیم وقوای لازم را آماده نداریم . عبدالله که ازجانب محمدبن طاهر ناامید شد درخفا خود را به‌دامغان رساند.

چون یعقوب بخارج شهرنیشابور رسید محمدبن طاهر نخست وزراء و امراء دربار خویش را نزد وی فرستاد و روز بعد خود نیزبملاقات او رفت و وقتیکه قصد بازگشت کردیعقوب عزیزبن عبدالله رادستور داد تا ویرا باتفاق جمیع درباریان وخواص اومقید سازد. سپس دبیرخود را گفت: «روبر محمد ابن‌طاهر وبگوی که چه باید ترا تا به‌سیستان روی وآنجا میباشی وهر که ترا با اوخوش باشد برجای نویس تا باتوآنجا فرستم ونیکو همی دارم. تا خدای تعالی چه خواهد. یعقوب فرمان داد تا آنچه وی نوشته بود هر درمی

(۱٦)

قلیل ازسواران زبده وکارآزموده بطبرستان رفت ودرساری بادشمنان خویش مقابل گردید اماآن جماعت بدون مبادرت بجنگ هزیمت جستند و حسن ابن زید بجبال دیلم پناهنده شد وعبدالله بن محمد راه کوهستانهای طبرستان رادرپیش گرفت . اماحکمران آن سامان ویرا مقیداً بخدمت عزیز بن عبدالله سرداریعقوب فرستادوعزیز اوراروانهٔ درگاه یعقوب کردویعقوب اورافی المجلس گردن زد (۲٦۰) .

بعضی ازمورخین طرز گرفتارشدن عبدالله رابنحوی دیگرومحل گرفتاری او راشهر ری نوشته‌اند . چنانکه گردیزی [1] دراین مورد میگوید : « وسوی حسن بن زید بگرگان نامه نوشت وعبدالله سگزی رابابرادران ازوی بخواست . حسن بن زید جوابی نوشت و ایشان را نفرستاد . یعقوب قصد گرگان کرد و حسن بن زید ازپیش او هزیمت جست وبه آمل رفت و از آنجا براه رویان از عقبه و کندشان بیرون شد وچون یعقوب بلشکرگاه حسن رسید خالی یافت . لشکررا بفرمودتاهرچه بتوانستند برداشتندوباقی راآتش زدندوهمه بسوخت واین اندرسنهٔ ستین ومأتین بود وعبدالله وبرادرش بسوی ری رفتند بنزدیك ضلالی ویعقوب بهضلالی نامه نوشت تاایشان را بفرستد و اگرنی بااوهمان معاملت کند که بامحمد وحسن کرد واهل ری ازآن نامه ترسیدند و ضلالی هردوبرادربنزدیك یعقوب فرستاد ویعقوب ایشان را به‌نیشابورآورد بشادیاخ ایشان را اندردیواربدوخت بمیخهای آهنین .»

لشکرکشی یعقوب به فارس

یعقوب لیث یکی از امراء سپاه خود را بنام محمد ابن زیدویه برایالت قهستان حکومت داده بود . اما چندی نگذشت که باوی ازدربیمهری درآمد واوراازآن شغل برداشت . محمد بااین اقدام کینهٔ یعقوب رادردل گرفت وازقهستان فرار کرد وبخدمت محمدبن واصل که پس ازعلی بن الحسین بن القریش حاکم خلیفه برفارس حکومت میکرد درآمد. این علی بن الحسین نیزتوسط یعقوب درفارس مغلوب شده وتحت تبعیت اودرآمده بود ونسبت باميرصفاری طریق وفا وصفا میسپرد ودرغالب لشکرکشیهای اوشرکت می‌جست .

۱ـ زین‌الاخبار ص ۲۱

پس حاجب را گفت آن عهد امیرالمؤمنین بیار تابریشان برخوانم. حاجب اندرآمد وتیغ یمانی بدست ودستاری مصری اندرآن پیچیده بیاورد ودستار ازآن بیرون کرد وتیغ پیش یعقوب نهاد ویعقوب تیغ برگرفت و بجنبانید. آن مردمان بیشتر بیهوش گشتند. گفتند مگر بجانهای ماقصدی دارد. یعقوب گفت تیغ ازبهرآن آوردم که بجان کسی قصدی دارم. اما شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمؤمنین ندارد خواستم که بدانید که دارم. مردمان باز جای و خرد آمدند. باز گفت یعقوب امیرالمؤمنین را بـه بغداد نه این تیغ نشاندست. گفتند بلی. گفت مرا بدین جایگاه نیزهم این تیغ نشاند. عهد من و آن امیرالمؤمنین یکی است .... من داد را بـرخاسته‌ام برخلق خدای تبارك و تعالی و برگرفتن اهل فسق وفساد را واگرنه چنین بـاشمی ایزد تعالی مرا تاکنون چنین نصرتها ندادی. شمارا بر چنین کارها کار نیست. بر طریق باز گردید.»

عبدالحی ضحاك گردیزی[۱] موضوع مزبورراچنین نقل میکند: «ویعقوب به نیشابور آمد ومحمدبن طاهر، ابراهیم بن صالح المروزی را برسالت نزدیك یعقوب فرستاد وگفت اگر بفرمان امیرالمؤمنین آمدی عهد ومنشورعرضه کن تاولایت بتوسپارم واگرنه باز گرد. چون رسول نزدیك یعقوب برسید وپیغام بگذارد، یعقوب شمشیراززیرمصلی بیرون آورد وگفت عهد ولوای من اینست ویعقوب به نیشابور آمد وبشادیاخ فرودآمد ومحمد را بگرفت وپیش خویش آورد وبسیارنکوهید وخزینه‌های او بگرفت.»

لشکرکشی یعقوب به گرگان

یعقوب چندی در نیشابور ماند و ضمن اقامت در آنجا اطلاع یافت که عبدالله بن صالح سگزی ازپناهگاه خوددردامغان عازم گرگان شده‌است تادرآنجا باحسن ابن زید علوی بجمع آوری سپاه پردازد وبجنگ اوآید. بنابراین یعقوب بـا سپاهی عظیم ازنیشابور بجانب گرگان رفت وچون بحوالی آن ناحیه رسید مطلع شد که حسن بن زید وعبدالله بن محمد بطبرستان فرار کرده‌اند. یعقوب قسمت اعظم قوای خودرا بابارو بنه برجای گذاشت و بآنان دستور داد پس از حرکت بطرف طبرستان بدنبال وی منزل بمنزل پیش آیند و خود باعده‌ای

۱ـ زین الاخبار ص ۱۳



با عهد و لوای حکومت خراسان وطبرستان‌و گرگان‌وفارس‌و کرمان و سند جهت وی فرستاد تا باین وسیله او را به سیستـان باز گرداند.

یعقوب درحق فرستادگان خلیفه والموفق برادراو که همراه‌آن جماعت آمده‌بود ملاطفت تمام رواداشت وباخلعتهای گرانبها بنواخت. ولی از فارس قدم باز پس ننهاد. دراین گیرودار محمدبن زیدویه ازفارس به خراسان واز آنجا به قهستان گریخت و محمدبن واصل جمعی از کسان خویش را گرد آورد وبه پسا (فسا) وازآنجا به‌سیراف رفت. یعقوب نیز بااطلاع براین‌قضیه عزیزبن عبدالله سردار خودرابتعقیب وی روانه کرد. ولی بمحض ورود محمد به‌سیراف حاکم‌آن محل که‌راشدی‌نامیده میشود اوراگرفت وبدست عزیزبن عبدالله سپرد و چنانکه معروفست عزیز اسیر خویش را سربرهنه براستری سوار کرد وتوسط غانم بسکری بخدمت یعقوب فرستاد و یعقوب ویرا بزندان افکند وبااسارت محمدبن واصل امیرسیستان برقلعهٔ مستحکم او که نفائس بسیار درآنجا ذخیره شده بود وبقولی خرمه وبقول دیگر سعیدآبادنامیده میشد دست‌یافت (۲۶۳).

مؤلف تاریخ سیستان [۱] در این مورد چنین میآورد: «وفرمان داد تـا محمدبن واصل را محبوس کردند. باز کس فرستاد سوی محمدبن واصل که فرمای تادرقلعهٔ‌تو بگشایند. گفت‌فرمانبردارم. واورا قلعتی محکم بود برسر کوه که ستادن‌آن ممکن‌نشدی. پس خلف‌بن لیث اورا بپای قلعه‌برد وآواز دادند و نگاهبان بسرقلعه برآمد و نگاه کرد. محمدبن واصل گفت درقلعه بگشایند. نگاهبان شمشیری ولختی هیزم ازآنجابپائین افکند و بانك کرد که محمدبن واصل را بدین شمشیر بکشید وبدین هیزم بسوزید که من در قلعه نگشایم. خلف‌لیث اورا بازآورد. یعقوب اورا بازبدست اشرف‌بن یوسف داد تابیك پای برآویخت تااقرار کرد که‌علامتی دارم بگویم‌تاقلعه بگشایند. بگذاشتند تاغلامی‌بدان علامت بفرستاد ودرقلعه بگشادند وسی روز هرروز پانصد استروپانصد اشتر ازبامداد تاشبانگاه ازآنجا همی درم ودینار وفرش وديبا و سلاح قیمتی واوانی زرین و سیمین برگرفتند دون آنچه برآنجـا

۱ــ تاریخ سیستان ص ۲۳۱

چون محمدبن زیدویه بخدمت محمدبن واصل درآمد وی را بجنگ با یعقوب تحریك کرد . یعقوب نیز جهت سر کوب آنان باتفاق علی‌بن‌الحسین سابق‌الذکر وجمعی دیگر از بزرگان وامراء لشکر عازم فارس شد و چون باصطخر رسید بآسانی برآنجادست یافت وغنائم بسیار بدست‌آورد. محمدبن زید که ازرسیدن یعقوب بفارس دربیم وهراس افتاده بود هرچند کوشید که محمدبن واصل را ازمقابله بااوبازدارد ممکن‌نشد. بنابراین ازخدمت محمد بیرون‌آمد و دریکی ازقصبات فارس مخفی شد. مقارن آن احوال محمدبن واصل به‌نوبندجان رسید و کسی‌را نزدیعقوب فرستاد تاویرا وادار بباز گشت نماید. یعقوب که از آمدن فرستادهٔ محمد اطلاع یافت دست بحیلهٔ جنگی و نظامی زد و جمیع لشکریان خود را امر باختفا داد وخود با غلامانی چند رسول محمدبن واصل را بخدمت پذیرفت وظاهراً چنان بوی فهماند که‌غرض او ازآمدن به‌فارس جلب دوستی محمدبن واصل است وهرچه او فرمان دهد ازجان ودل می‌پذیرم. بعلت‌آنکه احمدبن عبدالله خجستانی درخراسان‌بنای شورش و طغیان راگذاشته است و از عهدهٔ دفع او برنمی‌آیم و میخواهم بـا همراهی ومساعدت محمدبن واصل خطهٔ خراسان را ازوجود وی مصفی‌سازم بااین گفته یعقوب فرستادهٔ مزبور را با دادن تحف وهدایای بسیار بنواخت . این فرستاده چون بخدمت مخدوم خویش بازگشت اورا از وضع یعقوب که جز غلامانی چند سپاهیانی همراه ندارد و فرصت سر کوب او فرارسیده‌است آگاه ساخت. محمدبن واصل فریب‌تدبیر یعقوب را خورد وبادلی شاد وخرم ازفتح قریب‌الوقوع قصد دفع یعقوب را کرد . غافل از آنکه یعقوب ده‌هزار از سپاهیان خودرا دستور داده بود پس‌از شروع جنگ ازمحل اختفاء خود خارج شوند و ازعقب برلشکریان محمد بتازند . یعقوب بااین سیاست جمع کثیری ازکسان محمد را بخاك هلاك انداخت و محمد را ناگزیر از فرار کرد. یعقوب بدنبال محمد شتافت ودرمحل رامهرمز فرودآمد. اما محمد در کوههای حوالی‌آنجامخفی شد .

چون خبر فتوحات یعقوب به المعتمد خلیفه رسید اسمعیل‌بن اسحق را

بجانب بغداد بمردم آن شهر رسید بر ضد خلیفه و برادرش الموفق قیام کردند وایشان را بمواضعه بایعقوب تهمت زدند وخلیفه بهمین مناسبت بامشکلات و فشار فراوان مردم روبروشد وناگزیر خودقصد جنگ با یعقوب کرد .

چون یعقوب بمحل دیرالعاقول یادیرالعقول یابگفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده درحلوان رسید خلیفه نیز باقوای خویش در مقابل وی صف - آرائی کرد . دراین محل جنگ سختی بین طرفین در گرفت . نخست کسان خلیفه والموفق بحیله وتزویر متوسل شدند وابراهیم بن سیمارا بالبـاس و اسلحهٔ مخصوص خلیفه بمیدان نبرد فرستادند تایعقوب رابوی مشغول دارند اما سردار ایران باین خدعه پی برد وبا حملات شدید جمع کثیری از سپـاه بغداد رابقتل رساند که ابراهیم بن سیما نیزاز آن گروه بود . خلیفه والموفق که کاررا بدین منوال دیدند دستوردادند آب دجله رابجانب لشکریان یعقوب بر گردانند . این امر باعث تفرقهٔ سپاه ایران وشکست یعقوب گردید (۲٦۵)و ناگزیر بجندی شاپور بر گشت وسخت بیمار شد و دربستر ناتوانی افتاد .

صفات وخصائص اخلاقی یعقوب

یعقوب لیث در روز دوشنبه دهم شوال سال ۲٦۵ هجری قمری بمرض قولنج در گذشت وخبر فوت وی دوروز بعد از آن تاریخ بهسیستان رسید . وی هفده سال ونه ماه امارت کرد وبرخراسان وسیستان وکابل وسند وفارس و کرمان و خوزستان تسلط داشت و در مکه و مدینه خطبه بنام وی میخواندند و او را ملك الدنیا می نامیدند .

میگویند موقعیکه یعقوب دربستر بیماری بود خلیفه المعتمد که ازوی وحشت داشت کسی را باهدایا و تحف بسیار ولواومنشور حکومت فارس نزد او فرستاد تابدان وسیله اورا ازجنگ وجدال وحملهٔ ببغداد باز دارد .چون فـرستادهٔ خلیفه رسید یعقوب امرداد مقداری پیاز و نان خشك و یك قبضه شمشیر درطبقی نهند ونزد فرستادهٔ خلیفه آورند . چون اینهمه حـاضر شد رو برسول کرد و گفت خلیفه رابگوی که من خسته وفرسوده‌ام وشاید بمیرم وتو ازدست من خلاص شوی ومن نیز ازتو . اما اگرزنده ماندم این شمشیر میان من وتو حکم میشود . در صورتیکه توغالب آمدی من بااین نان وپیاز

ماند ازخورشهاء بسیار و فرش پشمینه که کسی دست فرا آن نکرد. پس از آنجا یعقوب بر گرفت و آنهمه مالها اندر پیش بوساج همی‌آورد تا بشیراز برسید.». یعقوب محمدبن واصل رادرقلعهٔ سعیدآباد محبوس ساخت.

محاربهٔ یعقوب با خلیفه

پس‌اززندانی کردن محمدبن واصل یعقوب‌بن‌لیث درصدد عزیمت بجانب جندی‌شاپور که برسرراه اهواز واقع بود برآمد وجمعی‌ازقوای خودرا بعنوان مقدمةالجیش تحت فرماندهی ابومعاذ بلال‌بن‌الازهر روانهٔ آن ناحیه کرد وخود بدنبال آنان در حرکت‌آمد (۲٦٤).

هنگام اقامت یعقوب در جندی شاپور رسولانی چند از نقاط مختلف از آنجمله ترکستان و سند بخدمت وی آمدند و تحف و نامه‌هائی آوردند و اطاعت‌اورا گردن‌نهادند ودرنوشته‌ها وی را ملك‌الدنیانامیدند. چون طلحة ـ الموفق از شکوه وجلال یعقوب آگاهی یافت مکتوبی نزد وی فرستاد که ما عین‌آنرا ازکتاب تاریخ سیستان [1] نقل می کنیم: «سوی یعقوب نامه کرد که فضل کند وبیاید تادیداری کنند و جهان بتو سپاریم. تاتو جهانبان باشی. که همه جهان متابع توشدند و ماآنچه فرمان دهی برآن جمله بریم و بدانی که ما بخطبه بسنده کرده‌ایم. که ماازاهل‌بیت مصطفی‌ایم. وتوهمی قوت دین او کنی و بدارالکفر ترا غزوات بسیار بودست ..... و برکفار جهان بهمه جای اثرتیغ‌تو پیداست. حق تو برهمه اسلام واجب گشت وما فرمان بدان داده‌ایم تاترا به‌حرمین همی خطبه کنند که چنین‌آثار خیراست ترا اندرعالم و کسی را اندر اسلام پس‌ازابوبکر وعمر آن‌آثار خیروعدل نبودست‌کاندر روزگار توبود. اکنون ما وهمهٔ مسلمانان مطیع‌توایم تاجهان همه بردست تو بیك‌دین که‌آن دین اسلام‌است باز گردد.»

چنین نامه تا آنجا که بنظر رسید جز در تاریخ سیستان در هیچ‌یك از تواریخ‌دیده‌نشد. اماامرمسلم‌آنست که‌ازبدو حرکت‌یعقوب‌ازفارس‌بقصداهواز تاروزی که باخلیفه‌المعتمد جنگید بین اووطلحة الموفق برادر و ولیعهـد خلیفه مکاتیب بسیارردوبدل گردید. ودرهرصورت چون خبرحرکت‌یعقوب

۱ــ تاریخ سیستان ص (۲۳۱ــ۲۳۲)

هزار دینار وصد دینار نداد وده هزار وبیست هزار وپنجاه هزار و صد هزار دینار و درم بسیار داد وپانصد هزار دینار داد . عبدالله بن زیاد راهزارهزار درم که نزدیك اوآمد . وازبابت حفاظ هرگز تا او بود بوجه نا حفاظی بـه هیچکس ننگرید . نه زی زن ونه‌زی غلام . یك شب بماهتاب غلامی راازآن خویش نگاه کرد . شهوت برویغالب شد . گفتا چه باشد توبت کنم وغلامان آزاد کنم . باز اندیشه کرد که اینهمه نعمت ایزد است نشاید بآوازی بلنـد بگفت : لاحول ولاقوة الابالله العلی‌العظیم . تا همه غلامان بیدار شدند . او باز گشت. بامدادان‌همه بسرای‌غمگین بودند . کسی ندانست که چه بودست . فرمان داد که‌سبکری رابه‌نخاس (برده فروش) برید . خادم سبکری‌را گفت زی نخاس باید رفت بفرمان ملك . گفت فرمان اوراست . اما جرم من پیدا باید کرد که چه باشد . خادم پیش رفت وبگفت . یعقوب گفت نه بس باشد جرم او که من اندرونیارمی دیدن ازخوبی وی . سبکری گفت که نکنند که اندرین نه‌خرد باشد نه حمیت که مراچنان‌خداوندی‌دارد که چندین نگرش کند بدست کسی فکند که خدای راندانه وبر من ناحفاظی کند . یعقوب را بگفتند وگفت بگذارید . اما جعد و طرهٔ او باز کنید و مهترسرای کنید و نخواهم که نیز پیش‌من‌آید . بکردند . واندر پیش‌او نیامد تاآنروز که امیر فارس‌فرمان‌یافت . گفت که‌شایدآن‌شغل‌را ؟ گفتند سبکری که‌مردباخردیست عهد نبشتند وخلعت دادند . سبکری گفت که بنده می‌برود . نداند که حـال چون‌باشد وسپیدی بریش‌اندرآورده . دستوری دیدار خواست واندرپیش‌او شد واورا بنواخت‌وباز گردانید . اما اندرعدل چنان‌برد که برخضراء کوشك (محلی بودست شبیه سبزه میدان حالیه وامیر یاپادشاه برغرفه یامحلی‌بلند می‌نشست وبشکایت مردم رسیدگی میکرد .) یعقوب نشستی تنها تا هرکرا شغلی بودی بپای خضرا رفتی وسخن خویش‌بی‌حجاب بااوبگفتی واندروقت تمام کردی . چنانك از شریعت واجب کردی .

اما اندرعنایت‌برآنجمله بود وتفحص‌کاروتجسس که روزی برآن خضرا نشسته بود . مردی‌بدیدبسر کوی‌سینك نشسته‌وازدورسر برزانو نهاده . اندیشه کرد که آن مرد را غمی است . اندر وقت حاجبی را بفرستاد که آن مردرا

میسازم وترك امارت‌میکویم . میکویند رسول خلیفه هنوز به بغداد نرسیده بود که یعقوب چشم ازدنیا پوشید .

امیر یعقوب بسیار شجاع و غیور بود و در مقابل مشکلات و سختیهـا مقاومت شدید ابراز میداشت وپشتکار عجیب از خود نشان میداد . چنانکه بگفتهٔ مورخینی که اصل و نسب او را پست و ناچیز شمرده‌اند از رویکری و پانزده درم اجرت ماهانه بمقام بلند امارت رسید وتاحدی‌ثروت ومکنت اندوخت که از حساب وقیاس بیرون بود . یعقوب بر اثر زیر کی و فطانت وحسن تدبیری که داشت‌درمحاربات‌باعدهٔ قلیل برجمعیت کثیرخصم فائق میشد ودرسیاست خاصه درتدبیرنظم سپاه کمتر نظیر داشت . میکویند چون کسی میخواست جزء لشکریان او درآید نخست ازوی‌میپرسید نزدچه کسی خدمت کرده‌ای ودر کدام لشکر کشیهابوده‌ای وچه فتوحاتی‌نموده‌ای. چون تحقیقات وی‌کامل میشد واطمینان ازلیاقت داوطلب خدمت نظام‌حاصل میکرد جیره و مواجب یکساله ولباس‌اورا میداد وبخدمت خویش‌درمیآورد وی‌سالی‌یکبار بعرض‌لشکرمیپرداخت . دراین تشریفات جمیع سر کردگان وفرماندهان قوا میبایست ازمقابل اوبگذرند و چون کسی رالایق میدید به منصبی ترفیعش میداد . خود قبل از تقسیم غذا در محل طبخ حاضرمیشد و نخست حصهٔ افراد سپاه رامیداد وسپس بخواص وسران لشکر میپرداخت .

یعقوب درجمیع امور بخداوند متعال توکل داشت و در جود و بخشش ضرب المثل بود ودرعدالت وداد گستری ورعیت پروری بیمانند .

صاحب تاریخ سیستان [۱] در مورد محاسن و فضایل اخلاقی یعقوب شرح مشبعی‌آورده است که چون نظیرآنرا درتواریخ دیگر نمی‌بینیم عین گفتهٔ‌او رادر اینجا می‌آوریم :

«اول توکل وی که هرگز اندرهیچ‌کار بزرگ برهیچکس تدبیرنکرد الاآخر گفتی توکل‌برباری است تعالی تاچه خواهد راند و از باب تعبداندر شبانروز صد وهفتاد رکعب نماز زیادت کردی از فرض وسنت . واز باب‌صدقه هرروزهزار دینارهمی داد . واز باب جوانمردی وآزادگی هرگز عطاکم‌از

۱ - ص (۲۶۳ - ۲۶۸) .

گفتنا همه بگفت و شنیدم . کار سیستان اندر سه چیز بسته است : عمارت و الفت ومعاملت . هرسه بر رسیدم . عمارت حدیث امیرآب است . پرسیدم که اندرمظالم هیچکسی از امیرآب گله کرد . گفتنا نه . دانستم که اندر حدیث عمارت تأخیر نیست . والفت . ابتداءآن جویکی باشد وتعصب میان‌فریقین تا برافتد واصل جویکی بپای جوی عمار کودکان کنند . پرسیدم گفتنا نبود . دانستم الفت برجای‌است وتعصب نیست. سه دیگرمعاملت عمال ورعیت‌باشد. چون بررعیت زیادت و بیدادی‌باشد تدبیرخویش بپای‌منارهٔ کهن کنند وآنجا جمع شوند و بمظالم شوند . چون داد نیابند هم‌آنجا آیند وتدبیر گریختن کنند . چون نبودندآنجا دانستم که بررعیت‌جور نیست. بیش ازچه پرسم؟

دیگرسی روزمایگان (یعنی هرروز را بکاری اختصاص دادن) بخشیده بود هرروزکاری را وغلامی را سی چوبه تیر داده بود و دوجعبه که بسر ماه هرروز یکی تیر از این جعبه برگیر و فرا دست من ده و شبانگاه بدیگر جعبه اندرنه و بگوی هرروز که چندین برگرفتم و چندین ماندست . غلام هرروز تیر پیش‌آوردی وفرادست او دادی وبگفتی چندنیم چوبه تیر است . یعقوب گفتی دادی تیرراست است . اول راستی‌باید کردوکارآن روزیاد کردی وآنچه‌ممکن شدی زان باب تمام کردی تا دیگر روز و شمار روز وماه وسال بدان نگاه داشتی وبسیار گفتی که دولت عباسیان برغدر ومکربنا کرده‌اند . نبینی که بابومسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکوئی کایشان را اندران دولت‌بود چه کردند . کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند.

دیگر که خود رفتی بیشتر بجاسوسی و بحرس داشتن اندر سفرها و دیگرهرگز هیچ کس ازاهل تهلیل که قصد اونکرد شمشیر نکشید و پیش تا حرب‌آغاز کردی حجت‌ها بسیار برگرفتی و خدای را تعالی گواه گرفتی وبدارالکفر حرب نکردی تا اسلام بریشان عرضه کردی و چون کسی اسلام آوردی مال وفرزند اونگرفتی واگر پس از آن مسلمان گشتی خلعت دادی و مال و فرزند او بازدادی . دیگر آنکه اندرولایت خویش هرکرا کم از پانصد درم وسعت بودی ازاوخراج نستدی واو را صدقه دادی .»

درباریعقوب لیث‌صفاری‌ملجاء شعرای تازی‌زبان‌وفارسی گوبود. اماعربی

پیش من آر . بیاورد . گفت حال خویش بر گوی . گفت : ار ملك فرماید تا خالی کنند . فرمود تا مردمان برفتند . گفت ای ملك حال من صعب تراز آن است که برتوان گفت . سرهنگی از آن ملك هرشب یا هردوشب بر دخترمن فرودآید از بام بی‌خواست من واز دختر و ناجوانمردی همی کند ومرا با او طاقت نیست . گفت: لاحول ولاقوة الابالله چرا مرانگفتی. بروبخانه‌شو . چو او بیاید اینجا آی . بپای خضرا مردی باسپر وشمشیر به بینی . با تو بیاید وانصاف تو بستاند . چنانکه خدای فرمودست‌ناحفاظانرا . مرد برفت . آنشب نیامد . دیگر شب آمد . مردی باسپروشمشیرآنجا بود . با اوبرفت وبسرای اوشد بکوی عبدالله حفص بدرپارس . و آن سرهنگ اندر سرای آن مرد بود . یکی شمشیر تارکش برزد و بدونیم کرد و گفت چراغی بفروز . چون بفروخت گفت آبم ده . آب بخورد . گفت : نان آور وبخورد . پدرنگاه کرد یعقوب بود خود بنفس خود . پس این مرد را گفت : بالله العظیم که تا با من این سخن بگفتی نان وآب نخوردم وبا خدای تعالی نذر کرده بودم که هیچ نخورم تا دل تو ازاین شغل فارغ کنم . مرد گفت اکنون اینرا چکنم . گفت برگیر او را . مرد برگرفت بیرون آورد . گفت ببرتا بلب پارگین بینداز. بیفکند . گفت تو کنون باز گرد. بامدادان بفرمود که منادی کنید که‌هر که خواهد سزای ناحفاظان بیند بلب پارگین شود وآنمرد را نگاه کند .

اما اندردهاء بدانجایگاه‌بود که مردی دبیرفرستاداز نیشابور به‌سیستان که به‌سیستان رواحوال‌سیستان‌معلوم کن‌وبیای‌مرا بگوی. مرد به‌سیستان‌آمد وهمه حل وعقد سیستان معلوم کرد ونسختها کرد وباز گشت . چون پیش‌وی شد گفت : بمظالم بودی . گفتا بودم . گفت : هیچکس از امیر آب گله کرد . گفت : نه . گفت : الحمد لله . باز گفت بپای‌جوی عمار گذشتی؟ گفتا گذشتم. گفت: کودکان بودند آنجا . گفت : نه. گفت : الحمدلله . گفت : بپای منارهٔ کهن بودی . گفتا بودم . گفت روستائیان بودند . گفت نه . گفت : الحمدلله . پس‌مرد خواست که سخن‌آغاز کند ونسختها عرضه کند. یعقوب گفت بدانستم بیش نباید . مرد برخاست پیش شاهین بتو شد . قصه باز گفت . شاهین گفت تا بررسیم . پیش میر شد گفت این مرد خبرها آورده است باید که بگوید .

سفر شاه عباس به کرمان

نوشته:

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

درتاریخ کرمان داستانی نوشته شده است که مسلماً قسمت‌هایی‌از آن‌واقعیت‌وصحت دارد. این حادثه هنوزهم در افواه مردم کرمان باقی است و کم وبیش‌ازآن سخن میرانند وبا اینکه بیش ازسیصدسال‌از آن روزکار گذشته، در اذهان مردم‌به روشنی‌کامل باقی‌مانده است.

داستان اینست که گنجعلیخان، حاکم کرمان که مورد اعتماد شخص شاه بوده دست به اقدامات اصلاحی در شهرزد وخانه‌هایی را از مردم خرید که میدان ومسجد رآب انبار وحمام وکاروانسراوبازار بسازد.

(۱)

نیکو نمیدانست و بشعر تازی آشنائی نداشت. بنا بگفتهٔ مؤلف تاریخ نفیس سیستان درشرح لشکر کشی یعقوب به‌هرات وفتح آن ناحیه ودفع خوارج شعرا بزبان عربی اشعاری درمدح اوسرودند وچون وی عربی نمیدانست محمدبن‌وصیف دبیراو بفارسی درابیاتی چند یعقوب را ستود. خلاصهٔ گفتهٔ صاحب تاریخ سیستان[1] دراین مورد چنین است: «..... یعقوب فرا رسید وبعضی ازخوارج که مانده بودند ایشان را بکشت ومالهاء ایشان برگرفت. پس شعرا اورا شعر گفتندی بتازی..... اوعالم نبود درنیافت. محمدبن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل اوبود وادب نیکو دانست وبدان روزگار نامهٔ پارسی‌نبود. پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعرپارسی گفتن گرفت واول شعر پارسی در عجم او گفت وپیش ازاو کسی نگفته بود. که تا پارسیان بودند سخن‌پیش ایشان به‌رود باز گفتندی برطریق خسروانی وچون عجم بر کنده شدند وعرب آمدند شعرمیان‌ایشان بتازی بود وهمگنان را علم ومعرفت شعرتازی بود واندر عجم کسی برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش ازیعقوب که اندرو شعر گفتندی..... چون یعقوب‌زنبیل(همان رتبیل است) وعمار خارجی را بکشت وهری بگرفت وسیستان و کرمان وفارس‌او را دادند محمدبن وصیف این شعر بگفت:

ای‌امیری که امیران‌جهان‌خاصه‌وعام بنده‌وچاکرومولای وسگ‌بند وغلام

وبسام کورداز آن‌خوارج بود که بصلح‌نزدیعقوب آمده بودند. چون‌طریق‌وصیف بدیداندرشعر، شعرها گفتن گرفت و ادیب بود وحدیث عمار اندر شعری یاد کند.....بازمحمدبن مخلدهم‌سکزی بود. مردی فاضل بود وشاعرنیز پارسی گفتن گرفت .... »

۱ــ ص (۲۰۹ــ۲۱۳)

در روایت کرمانیان هست که مردم به شاه عباس شکایت بردند. مرحوم وزیری درباب وقایع گوید:

«درسنه ۱۰۱۵ که گنجعلیخان زیك والی کرمان بود، از ابنیهٔ عالیهٔ او به‌عرض شاه رسید، ونیز ازتعدیاتش خاطرنشان کرده بودند: ازآنجمله باغی درصحرای زریسف خارج شهرموسوم به «باغ‌خان» بنانموده (مقصودزمینهای کنار باغ بیرام آباد است) که دورهٔ آن قریب به یك فرسنگ است[1]، مبنی برقصور رفیعه، و دریك روزپنجاه نفر فعله‌را به‌جرم‌طفره ازکار بنائی، سوخته وآتش زده، تعدی زیاد به مردم می کند.

شاه به جهت تفتیش، خود بایك‌نفر محرم بردوقاطرسوار شده[2] بالباس مبدل از اصفهان یکصدو سی فرسخ راه را به پنج شبانه روزطی نموده، بـه گواشیر آمده درخانهٔ آقاتقی نام منزل نمود.[3]

این مرد با اینکه معرفت به حال شاه نداشت در احترام و نزل ماحضر مهمان به‌قدرمیسور وتوان سعی نمود. شاه را ازحرکات واخلاق صاحب‌منزل پسند آمده، نقدی باوداد، قبول نکرده گفت: من هرگز از مهمان جایزه نخواهم.

بعد ازآنکه‌به شاه روشن گردید که آنچه ازوالی کرمان عرض کردند کذب [بوده] مگر کشتن چند نفر فعلهٔ مجوسیه که آنهم به حق وسزا بـوده - زیرا که‌فراش مسلمی راکه سرکارشان بود کشته وزیر دیوارانباشته بودند- سلطان عادل ارادهٔ مراجعت، وبه‌خط مبارك یرلیغ کلانتری گواشیر رابه‌اسم صاحب منزل رقم نموده، و عازل این منصب را ازین سلسله لعنت فرمود. این منصب واحداً بعد واحد بااین‌قبیله بوده وتقریباً مدت‌هفتاد سال‌متجاوز

---

۱ ــ این باغ را باغ‌چهل کره نیزمیگویندودرباب بزرگی‌آن افسانه است که‌یك‌روز چهل کره اسب درآن‌گم شده ومادرانشان نتوانستند آنها رابیابند!

۲ ــ در روایت مردم اینست که شاه براستری سوار شده، برخی نیز نام «تاتو» را به‌میان‌آورده‌اند. شاردن گوید شاه عباس یك «گوراسب» تندرو داشت که به غزال موسوم بود ویال ودمش مانند ابریشم ظریف و چنان بادپیما بود که‌در هنگام حرکت کسی پایش را نمی توانست تشخیص داد!!

۳ ــ این شخص جدبزرگ خاندان کلای‌نتر کرمان بوده است.

این امر با مقاومت صاحبان‌خانه‌ها صورت گرفت که جمعی به بهانه رفتار خشن حاکم و دیگران با زرتشتیان به شاه شکایت بردند وهمیشه در مورد اینگونه‌اقدامات‌باید‌توجه داشت که‌کار بدون سروصدا صورت‌نمیگرفته‌است.

خصوصاً وقتی توجه کنیم که ما در مملکتی هستیم که وقتی کاخ عظیم ساسانی را انوشیروان درتیسفون میساخت ، پیرزنی از فروش خانه خرابهٔ خود به شاهنشاه خود داری کرد ، وما میدانیم که انوشیروان اگر نسبت به همهٔ مردم ظلم کرده باشد ، لااقل این خانهٔ چند صد متری پیرزنی را خوب میتوانست بخرد واورا راضی کند، ولی‌بهر‌حال‌پیرزال‌نفروخت وکاخ ساسانی همچنان «قناس» ماند ، ونه تنها هزار و پانصد سال پیش چنین بود ، بلکه صدوپنجاه سال پیش درزمان‌قاجاریه هم وقتی‌عباس میرزا درتبریز میخواست باغی‌وسیع بسازد، یك‌تن ازمالکین سالخورده ازفروش خانهٔ خود خود داری کرد وباغ تبریزعباس میرزا ناقص ازآب درآمد ؛ یکی ازمأمورین خارجی که این باغ را دیده کیفیت‌آنرا ازعباس میرزا پرسیده و عباس میرزا باو جواب داده که :

« زمانیکه این باغ را وسعت میدادم ، محتاج به خریداری مقداری از اراضی مالکین مجاور شدم، وچون مالك زمینی که این دیوار زشت و ویران متعلق به اوست دهقان سالخورده ایست که به ماترك ومیراث آباء واجداد خود کمال‌علاقه را داشت، وباوجود قیمت زیادی که به اودادم راضی به‌فروش زمین خودنشد ، منهم نه تنها دلتنگ نشدم ، بلکه علاقهٔ اورا هم به یادگار اجدادش تقدیس کردم، فعلا صبرمیکنم شاید بتوانم ، باورثهٔ او کنار بیایم.»[۱]

آقای فلسفی‌مینویسد : وقتی‌نزد شاه عباس ازگنجعلیخان سعایت کردند که مردی ستمکار و نادرست وبارعایا بدرفتار است ، شاه چون گنجعلیخان را از جوانی می شناخت وبا اخلاق ورفتار او آشنا بود ، گفتهٔ ساعیان را نپذیرفت ولی برای اینکه حقیقت امر را دریابد ، بی‌خبر وتنها از اصفهان‌به یزد وازآن‌جا به کرمان رفت.[۲]

۱ـ یاد داشتهای موریس دو کوتزبو

۲ـ زندگانی شاه عباس اول ج ۲ ص ۳۷۸

نیمی از کرمان در آتش است. [۱] عنان اختیار از کف او بدرمیرود و به‌طرف کرمان به راه می‌افتد و باشتاب راه را می‌پیماید تا بموقع بکرمان میرسد و ازاین خونریزی و بیدادگری جلوگیری میکند . . . تا امروز زرتشتیان نام شاه عباس را به‌نیکی یاد میکنند و خیرات سالیانهٔ «بابوکمال» ازاین‌جهت بنام اوست. » [۲]

البته آمدن و بازگشت شاه عباس به روایت محلی محرمانه بود و نمیتوان قبول کرد که در کرمان به دفع ظلم از زرتشتیان حکم داده باشد، ولی بهرحال حتماً پس ازبازگشت چنین‌کاری انجام شده است. [۳]

وقتی شاه خواست از کرمان بازگردد، ناگاه برف وباران شروع شد، وناچار شاه درمحل باغین که نخستین منزل در راه کرمان به اصفهان بوده است توقف کرد و درآنجا ازشیخ حسین نامی خواهش کرد که آن شب اورا درخانهٔ خود جای دهد وچون مهمانی بپذیرد.

شیخ حسین نیز خواهش تازه وارد را بامهربانی پذیرفت و او را به خانه خود برد، مرکبش را به طویله بردند وکاه‌وجودادند، وبرای‌خود شاه نیز وقت شام، «خروس پلوئی» آوردند.

بامداد فردا، شاه هنگام حرکت، به شیخ حسین گفت: چیزی‌نوشته، زیرفرش نهاده‌ام، آن را به صاحبش برسان. شیخ حسین پس از رفتن شاه نامه را پیدا کرد وخواند. مضمون نامه چنین بود:

---

۱ ــ به اغلب احتمال شکایت زرتشتیان‌به‌گوش او رسیده بود.

۲ ــ نقل به اختصارازفرهنگ بهدینان تألیف شاه جمشید سروشیان

۳ ـ بایدگفت که تعداد زرتشتیان‌کرمان در زمان صفویه قابل ملاحظه بوده‌است. تاورنیه گوید: «در کرمان بیش‌ازده‌هزارنفرگبرسکنی‌دارند . . . درچهارمنزلی‌کرمان معبد عمدهٔ آنها واقع است که کشیش بزرگشان (مقصود دستور و موبد است) در آنجا اقامت دارد، وهرگبری مجبور است که در مدت عمر خود یك مرتبه‌به آنجا برود و زیارت بنماید» (سفرنامه ص ٤٦٢)

ضباطت بلوك خبیس و گوك به‌علاوه عمل کلانتری ، با این دوده ، ونیزعاملی متوجهات حومهٔ شهر را دخیل و کفیل بوده‌اند .»[1]

باید گفته شود که روایت وزیری از جهت قتل زرتشتیان کمی بامسامحه نقل شده و آنطور که زرتشتیان روایت می کنند و درافواه هم هست از طرف حاکم شدت عمل زیادی نسبت به زرتشتیان نشان داده شده چندانکه شاه ناچار به‌ترمیم آن پرداخته و زرتشتیان را راضی کرده آن‌سان که‌زرتشتیان بپاس عدالت شاه عباس هنوز خیرات میکنند وتوضیح این نکته‌اینست :

«زیارتگاهی است درنه کیلومتری دامنهٔ کوهستان شمال شرقی کرمان بنام بابو کمال، دارای درخت چناری بسیار کهن ودرختان‌دیگروسرو کوهی (آورس) ویك آسیاب وچند درساختمان که بدست زرتشتیان و مسلمانانی که به زیارت این محل میروند ساخته شده‌است .

زرتشتیان کرمان هرسال در روز اورمزد دیماه [2] خیراتی بنام خیرات شاه عباسی درین محل میدهند . (بدین حساب احتمال باید داد که سفرشاه در زمستان صورت گرفته است) . چنین معروف است که هنگام پادشاهی شاه‌عباس‌صفوی ، حاکم‌شهر کرمان‌عده‌ای از زرتشتیان‌رادریکی‌ازساختمان-های اطراف شهر به بیگاری گماشته بود سرکاراین زرتشتیان ، زیر دستان خود را بسیار آزار وشکنجه میداد تا روزی با یکی از زرتشتیان زورمند کارشان به کشمکش کشید . فتوی خواستند . مفتی گفت .... دست تا آرنج درشیره فرو کنند و داخل ارزن فرو برند ، به تعداد ارزنی که بر دست چسبید از افراد زرتشتی بکشند ؛

باو گفتند شمارهٔ زرتشتیان کرمان به‌آن اندازه نرسد ، اوفتوای خودرا تعدیل کرد و گفت هراندازه زرتشتی در کرمان واطراف دیدند همه راجمع کنند تا آنها را درباب کمال بقتل برساند . »

چند روز به موعد مقرر مانده ، شاه عباس دراصفهان‌به خواب‌میبیند که

---

۱ ــ جغرافیای وزیری . ص ٦٤

۲ ــ روزاول هرماه اورمزد خوانده میشود .

بهر حال، خان باشتاب فراوان از رفسنجان و بیاذ و انار (بیست فرسنگی رفسنجان) گذشت و در ۱۸ فرسنگی یزد به شاه رسید.

در بیابانی خشك و برهوت شاه که خسته شده بود از استر پائین آمده و با غلامش، دوتائی، میخ طویله افسار چارپایان خودرا به زمین کوفته بودند وشاه درسایه چارپا استراحت کرده و به خواب رفته بود.

گنجعلی خان وسواران از گرد راه رسیدند. غلام شاه، چون میدانست که حرکت شاه بی خبر و ناشناس بوده اهمیتی نداد، ومطمئن بود که سواران رد خواهند شد، اما یکباره متوجه شد که همه از اسب به زمین آمدند و پیشاپیش آنان گنجعلی خان چندبار تعظیم کرد و دورادور دست به سینه ایستاد.

قضایا معلوم شده بود، شاه از خواب برخاست. خان به پای بوس افتاد، شاه اورا نوازش کرد. خان متأسف بود که در کرمان، شاه را نشناخته و نتوانسته است پذیرائی رسمی کند واصرار داشت که دوباره به کرمان باز گردد ومهمان خان باشد.

شاه عباس در جواب گفت: «اگر باز بخواهم به کرمان بیایم طبعاً برای ملاقات خان باباست، واینك که گنجعلی خان در حضور ماست، احتیاج به آمدن شاه به کرمان نیست که کرمان شاه همینجاست!»

سپس رو به گنجعلی خان کردو گفت اگر میخواهی رضایت مرا بدست آوری یك آبادیی در اینجا ایجاد کن که مردم بعداز هیجده فرسنگ راه پیمائی، جای استراحتی درین بیابان بی آب وعلف داشته باشند، گنجعلی خان پذیرفت و آنجارا آباد کرد و بعدهایك کاروانسرای عالی در آنجا ساخته شد که بهمین مناسبت موسوم ومعروف به کرمانشاه (درعرف عام = کرمون شو) شد. وزیری گوید: «کرمانشاه مزرعه ایست ازمحدثات گنجعلی خان ... وکیل الملك درسنه ۱۲۸۰ کاروانسرای آجری در آنجا بنا فرمود وقلعهٔ قدیمش را نیز تعمیر کرد، جز چندنفر خانه کوچ وزارع وتفنگچی وعمله جات چاپار خانه کسی آنجا نیست»[1] بایداضافه کنم که امروزه چون کرمانشاه برسرراه شوسه افتاده آبادی آن توسعه یافته است. نکتهٔ قابل توجه اینست که البته ساختمان کاروانسرا و

---

۱ - جغرافیای وزیری ص ۱۸۵.

ازشاه عباس ، به گنجعلی خان حاکم کرمان :

گنجعلی خان : جمعی ازحرکات و رفتار تو بد می گفتند ، خواستم شخصاً تحقیق کنم ، به همین جهت به کرمان آمدم وهمان روزی که توباجمعی به « سر آسیا »[۱] میرفتی به این شهر رسیدم . با جمعیت به سر آسیا آمدم ، سه شب درفلان کاروانسرا ماندم ، وبرمن یقین شد که آنچه دربارهٔ تو گفته‌اند دروغ و خطا بوده است . اینك به اصفهان بر میگردم کـه بدخواهان تو و دروغگویان را مجازات کنم . روز مراجعتم هوا بدبود . در باغین خانهٔ شیخ‌حسین ماندم . مهمان نوازی کردوبرای من‌خروس‌پلوپخت، سه‌دانگ از قریهٔ باغین را که تمامش خالصهٔ دیوان است به‌شیخ‌حسین بخشیدم. به‌تصرف او بدهید . [۲]

باید توضیح داد که شیخ حسین ازاهالی « اشوئیه » باغین بوده واحفاد او هنوز هستند وشاه قسمتی از « اشو »[۳] را باو بخشیده است .

باری،شیخ، هرچنددراول‌مرحله ،این‌حرفهارا یـك‌شوخی می‌دانست که مردی بایك‌استرویك‌غلام‌شب‌مهمان‌اوبوده‌وامروز ادعای شاه‌عباسی کرده‌است، امابهرحال احتیاطاً نامه‌رانزد گنجعلی خان‌برد. همینکه گنجعلی خان مهر نامه را دید ،بوسید وزانوی‌احترام‌به‌زمین گذاشت‌وگفت: این‌مهمان‌تواکنون کجاست؟

شیخ گفت ، دیروزبه‌طرف اصفهان‌حرکت کرد. گنجعلی‌خان‌بدون‌درنگ براه‌افتادوباشتاب‌راند،اما معلوم‌بود که به‌این‌زودی به گرداستر نخواهدرسید.

---

۱ ــ مقصود باغ سرآسیاب است در دو فرسنگی شـرقی کرمان که آب آن از بندر بالیاباد می‌آیدوباغ بیرم‌آباد رامشروب‌میکنند . امروز مرکز پادگان نظامی‌است .

۲ ــ زندگانی شاه عباس اول ، ج ۲ ص ۳۷۹

۳ ــ هم‌کلمهٔ باغین (که احتمالا مشتق ازکلمه بغ است) و هم‌اشو ازکلمات قدیم پارسی هستند ، اشو همان اوداست که معنای‌مقدس وپاك‌میدهد .باقرارداشتن«گوددختر» درحوالی باغین ، به‌ضرس قاطع باید گفت که یکی ازمعابد مهم‌دینی ایرانیان‌قدیم‌دراین حدود بوده و احتمالا این معبد ، معبد ناهید برده است . رجوع شود به مقالهٔ نگارنده تحت عنوان خاتون هفت قلعه درکتابی بهمین نام .

بود اورا «بابا» خطاب میکرد، زیرا گنجعلیخان درحکم لله و پرستنده او محسوب می‌شد .

پس‌ازآنکه شاه‌عباس موقعیت خود را تحکیم کرد ، گنجعلی خان‌را به حکومت کرمان گماشت و این‌امر ، ده‌سال پس‌ازتاجگذاری‌شاه‌یعنی درسال ۱۰۰۵ه . صورت گرفت .

کرمان اززمان شاه‌اسمعیل دوم‌ببعد آشفته بود وخرابیهائی که ازبکان براین‌شهروارد آورده بودند هنوز ترمیم حاصل نکرده بود وحکومت‌بیکتاش خان جوان‌مغرور نیزتاجی‌به‌سر کرمان‌نزد ، بلکه کرمان‌را بیشترمغضوب‌نظر شاه‌صفوی کرد تا بدانجا که‌شاه عباس خود مجبور به‌لشکر کشی شد و چون بیکتاش کشته شد (۹۹۸ه .) همچنان وضع کرمان و بلوچستان آشفته بود تا گنجعلیخان بدین‌سمت‌بر گزیده‌شد .

انتخاب این‌حکمران‌تام‌الاختیار ، ازجهت آبادانی ونظم امور شرقی و حفظ بلوچستان وسیستان وقندهار بود وگنجعلیخان نیز باتدابیری که‌بکار برد بزودی توانست براوضاع‌مسلط شود .

گنجعلیخان درروزهای نخستین انتصاب خودحکومت بم رابه یکی از بستگانش ـ یعنی شاه‌قلی‌بیك‌تملوی زیك ـ سپرد و سپس به فکر انتظام بلوچستان افتاد وخوانین وملوك آنجارا ـ که‌از پادشاهی وملك بودن‌یك‌پله هم پاپائین‌تر نمیگذاشتند ! ـ وادار کرد که‌به حضور شاه‌عباس بروندوانقیاد کنند، ملك‌شاه‌حسین مورخ مینویسد :

« دراوایل‌فصل پائیزسال‌هزارو پنج‌موافق هجرت نبوی ، بعد از جمعیت نقبا و سرخیلان زره ورامرود، رئیس احمد و نقیب علی، ملك معظم (ملك‌جلال‌الدین‌محمود) رابه‌رفتن اردوی معلی راسخ نمودند وقریب به ششصدسوارو سیصد جمازه سوارتفنگچی در خدمت ملك‌معظم عـزیمت عراق (مقصود اصفهـان است) نمودند و بعد ازیك هفته‌به قصبه‌بم کرمان نزول نمودند . شاه قلی‌بیك تملوی زیك ــ قوم گنجعلی‌خان ــ حاکم آن مرز و بوم بود ، شرایط خدمـات بجای‌آورد و بعضی مردم رامرود ،شترلاغرواحمال واثقال‌خود در بم گذاشتند . ازملوك،ملك‌محمد، ملك‌علی وشاه ابواسحق‌وشاه خسروبن شاه ابوالفتح وشاه حسین شاه علی رفیق طریق‌بودند .

شایدهم بیرون آوردن آب آن مزرعه میتواند منسوب به گنجعلیخان باشد ولی شك نیست که این آبادی سالها قبل از آن نیزوجود داشته است . مفیدی بافقی بنای آنرا به ازمنهٔ قدیم میرساند و گوید : «مزرعهٔ کرمانشاهان حوالی سریزد ازجملهٔ بناها و آثار شاپور بن نرسی بن بهرام بن بهرامیان بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بابکان است.»[1]

بهرحال، شاه سپس از گنجعلیخان خدا حافظی کرد وباو فرمان واجازه بازگشتن داد واقدامات اورا در کرمان تأئید کرد و اورا گفت که برنامه‌های آبادانی خودرا تمام کند واین جمله را فرمود که درافواه باقی مانده ،ولی جمله‌ای تاریخی قابل ضبط است .شاه گفت :

« ... از امروز حکومت هرات و قندهار نیز به قلمرو تو اضافه میشود، تو بناهای خودرا تمام کن ، شکایات وفریادهای مردم تمام میشود ، اما بناهاو آثار باقی خواهد مانند...»[2]



اکنون ببینیم این گنجعلیخان که بود؟

ازمیان حکمرانان وحکام زمان شاه عباس ، از جهت شهرت نام بعد از اللهوردیخان، ولی ازجهت موقعیت وقرب به شاه واحترام ، گنجعلیخان ازاوهم نزدیکتر بوده است .

گنجعلیخان ازافرادیکی ازطوایف ایران، یعنی طایفهٔ «زیك» بود . این طایفه‌را «یوستی» یکی ازهفت دودمان قدیم زمان اشکانی دانسته است .

گنجعلیخان درایام توقف عباس میرزا (شاه عباس آینده) درهرات جزء خدام وپرستاران بود وچون شاه عباس بهمراهی علیقلیخان شاملو به قزوین آمد ، اونیز همراهی داشت وبه علت احترامی که شاه عباس برای گنجعلیخان قائل

۱ــ جامع مفیدی ج۳ تصحیح ایرج افشار، ص۷۰۰، ابن اثیر گوید : بهرام بن شاپور ملقب به کرمانشاه بود ـ چه حکومت کرمان‌را داشت ــ واوشهری نیزدر کرمان بنا کرد . به اخبار ایران از ابن اثیر، ترجمه نگارنده ، چاپ دانشگاه تهران ص٦٦ رجوع شود .

۲ - نقل ازمجله هفتواد کرمان شماره ۱۵ سال اول (مهرماه ۱۳۳۷).

گروهی دیگر از تفنگچیان کرمان به فرماندهی منوچهر بیک غلام‌خاصه، به استحفاظ قلعه های حوالی در بند به باب‌الاباب مأمور بودند . . . مجملا گنجعلی خان و سپاه کرمان که تقریباً سه‌سال در آذربایجان در موکب شاه‌ایران خدمات نمایان کردند، مرخص‌اوطان گردیدند، غالب‌صاحب‌منصبان تفنگچی بافقی و کرمانی به قلاع فاخره مشرف و مأمور به تسخیر قلعهٔ « دمدم » اورمیه گردیدند و پس ازتسخیر از آن‌جا بازگشتند [1].

فتح بلوچستان

اقدام مهم دیگر گنجعلی‌خان، تجدید آرامش بلوچستان و فتح مجدد آن بود، زیرا درین ایام بر اثر فترت هائی که‌پیش‌آمده بود،ولایت‌سیستان و بلوچستان باز یك نوع خودمختاری پیدا کرده بود حکام بلوچستان اصلااز خوانین بمپوری بودند . « گنجعلی خان درسال ۱۰۲۰ به فکر قشون کشی به بلوچستان افتاد. ملك‌شمس‌الدین پسر «ملك‌دینار» قلعهٔ «بن‌فهل»(= بمپور) راپناه گرفت‌ولشکری‌فراوان مهیای قتال کرد .

ملکشاه حسین سیستانی‌می‌گوید :من دراین جنگها پیش شاه واسطهٔ‌مردم بلوچستان شدم‌وگرنه نواب‌اشرف حکم فرمودند که لشکر فارس به کرمان آمده‌گنجعلی خان به‌کرمان رفته آن ولایت را به‌قتل و غارت تسخیر نماید. بنده به عرض اشرف رسانید که‌آن‌مردم به‌غایت مسکین وناتوانند وتاب غضب و سخط پادشاهی ندارند ، اگر یك نوبت دیگر تقصیرات آن قوم را عفو فرمایند بنده را به‌نصحیت‌نزدآن قوم فرستند ، یمکن سربه ربقهٔ عبودیت در آورده ترك تمرد و عصیان نمایند. این التماس درجهٔ قبول‌یافت‌وبنده راباتشریفات‌گوناگون واحکام مطاع به استمالت مرخص فرموده ، به تاریخ هفدهم شهر شعبان سنهٔ ثلث و عشرین و الف(۱۰۲۳) از اردوی معلی‌به عزیمت آن بلاد بیرون رفت . . . چند روز درکرمان به‌ملاقات حاکم‌آنجابه‌سر نموده ، از آن‌جا به جانب گرمسیرات مکران به حرکت آمد ، اول به بزمان و هودیان‌رسید : مکانی است در غایت نزهت و سبزی چون خلدبرین وتمامی صحرای اونرگس .ازآنجابه بن‌فهل‌رسید ودرفهل شاهقلی

---

۱ ـ ازتاریخ وزیری ص ۲۸۲

چون اتفاق کرمان واقع شد، گنجعلی‌خان که معدن مروت وحلم وخلق و سخاوت و نجابت بود نهایت مهربانی وشرایط مودت و همزبانی به جای آورد، ملک را به خدمت نواب اشراف فرستاد وجمعی از اقوام معتبر خود در خدمت ملک تعیین نمود»[۱].

نتیجهٔ این سفر این شد که شاه عباس با شرط گرفتن گروی از مردم سیستان « ملک را با اقوام خلعت رخصت داده ، حکمی به اسم گنجعلی‌خان قلمی فرمودند که به نوعی که داند و مصلحت وقت در آن باشد ، جمعی رفیق ملک نماید که به سیستان رفته مردم ملک را ازقلاع به کرمان رساند»[۲]

و بهرحال بعد از چندی ملک به اقوام و یاران خود گفت : «مصلحت چنان است که شما کوچ خود به کرمان برید و ما نیز حمزه میرزا را همراه نمائیم که به همراهی کوچ شما او نیز والدهٔ خود ببرد . اهل ناموس ، و شما که به کرمان رسند حمزه میرزا را چون طفل است در کرمان ساکن شود وشما لشکر قزلباش را بیاورید»[۳].

بدینطریق ، گنجعلی خان توانسته است با انتقال گروهی از بستگان ملک، سیستان را آرام کند . بعد از این وقایع از طرف شاه عباس، حکومت سیستان باضافهٔ کرمان به گنجعلی‌خان داده شد و گنجعلی خان خود سفری به سیستان و بلوچستان نیز کرد.

علاوه بر آن درتمام مدتی که در کرمان بود، سپاهیانی برای شرکت در جنگهای شاه‌عباس میفرستاد وخودنیز در آن جنگها شرکت میکرد چنانکه سپاه کرمان به‌رهبری گنجعلیخان به جنگ عبدالمؤمن خان ازبک رفتند.[٤]

درسال ۱۰۱۳ نیز برای جنگ باعثمانیان ، گنجعلی خان حاکم کرمان و حسنخان حاکم علیشکر باسی هزار لشکر متوجه خطهٔ وان شدند .[٥]
و در جنگهای ١٠١٦ بـا عثمانی نیز شرکت داشت و در همین روزها،

---

۱ ــ احیاءالملوک ص ۳۷۷
۲ ــ ایضاً ص ۳۷۸
۳ ــ ایضاً ص ۳۷۹
۱ ــ عالم آرای عباسی ص ۵۵۹
۲ ــ عالم آرای عباسی ص ۶۸۳

شب بر پشت بام خفته بود از بام افتاده وفات یافت. روضة‌الصفا ومنتظم ناصری وبالتتبع آقای فلسفی نیزسال مرگ اورا در۱۰۳۵ ﻫ. نوشته‌اند [۱]. اماعالم آرای عباسی ذیل وقایع۱۰۳۴ مینویسد: «درسال سی‌ونهم جلوس شاه‌عباس، گنجعلیخان شبی بربالای ایوان ارگ قندهار درسریری که به‌محجرایوان تکیه داشته خوابیده بود، محجرسستی پذیرفته، اودرمیان خواب‌و بیداری ازسریر نطع خزیده به پایین افتاد و ودیعت حیات به‌قابض ارواح سپرد. بعد از زمانی دراز خدمتکاران واقف شدند. پسرش علیمردان بیگ نعش پدررا ازقندهار بمشهد مقدس معلی نقل نموده درروضهٔ رضویه مدفون گردید [۲]».

از دوپسر گنجعلی خان نام برده شده است: یکی شاهرخ خـان که در بیشتر جنگها همراه شاه عباس شرکت داشت وخصوصاً درجنگی که درسال ۱۰۲۴ بـاروميان ميكرد، درناحیه‌ای بین «کاختی» و «کارتیل» - حوالی گرجستان - ازاسب درافتاد ودر گذشت [۳].

پسردیگرش علیمردان خان بود که پسربزرگ وجانشین پدر محسوب میشد[٤]. علیمردان خان پس ازمرگ، نخست نعش راازقندهار بمشهدمقدس رضوی‌نقل کرد ودر آستانهٔ حضرت - پائین پا - بوصیت‌پدر، بعنوان سگ‌آستان رضوی، بخاك سپرد.

شاه عباس برای اظهـار سپاس از خدمات گنجعلی خان، لقب بابائی و حکومت کرمان را باین علیمردان‌خان سپرد و اوبه بابای ثانی معروف‌شد.[۵]

گنجعلیخان، دختری نیزداشته است که‌نام اورا من نیافته‌ام، بهرحال این زن همسر میرزا طالب‌خان اردوبادی پسرحاتم بیگ بود. این‌شخص ده سال وزارت شاه عباس را داشت ودر۱۰۳۰ معزول شد، سپس در زمان شـاه صفی بسال ۱۰٤۱ مجدداً بوزارت رسید ودوسال بعد (۱۰٤۳) بدستور شـاه صفی بقتل رسید.

۱ - زندگانی شاه عباس اول، ج ۳ ص ۱۷۵
۲ - عالم آرای عباسی ص ۱۰٤۱
۳ - عالم آرای عباسی‌ص۸۸۵
٤ - منتظم ناصری نام اورا اشتباهاً علیمرادخان نوشته است.
۵ - روزنامهٔ بیداری کرمان، سال پنجم شماره ۳

سلطان گیل را ملاقات نموده . . . . و متوجه به کیچ گردید ، پس ازسه روز جانب سرباز رسیدو . . . . مدت یکماه به سیر و شکار و مهمانی آن قوم مشغول بوده .» ۱

ظاهراً این مأموریت که تا یکماه بعد از نوروز طول کشید نتیجه نداد و ملکشاه حسین نیز تب لرز گرفت و مذاکرات بی‌نتیجه ماندوشاهقلی سلطان به بن‌فهل حمله برد وبعد ازیك هفته « چهل هزار گوسفند و هزار شتر بدست لشکریان افتاد ».[2]

بدینطریق گنجعلی‌خان نیز ناچار شد سپاه کرمان را بـه بلوچستان بفرستد وفتح آن جانب راتکمیل کند. سپاه کرمان از بم گذشته به نواحی نرماشیر رسید وازآن‌جا گذشت. درحوالی « کوچ کردون» سپاهیان بلوچ به پیشواز آمدند .

کوچ کردون بعد از یك کویر خشك قرار گرفته ولی خود ناحیه‌ای آبادان است ورودخانه‌ای دارد که شیرین و گواراست و در واقع شعبه‌یی‌از رودخانه بمپوراست،از کرمان‌تا کوچ کردون‌هفده‌منزل‌راه‌است‌ومنزل‌هیجدهم بمپور است.[3]

درسال ۱۰۲۸ شاه عباس به قندهار حرکت کرد و گنجعلی خان نیز بـا سپاه کرمان بآن صوب رفت وچون قندهار فتح‌شد « روزچهارشنبه ۲۷ شهر شعبان ازقندهار کوچ نمود ، النگ خـوپی مضرب خیام نصرت فرجام شد و قلعهٔ قندهار وآن مملکت وسیع را به‌اضافهٔ کرمان وتوابع قندهار به ایالت پناه گنجعلی خان حاکم کرمان التفات فرمودند .[4]»

درعین حال پسرش علیمردان بیگ که در کرمان بود ، به‌جانشینی‌پدر، حکومت کرمان را به‌عهده گرفت وتاپایان عمرپدر (۱۰۳۴) درین مقام باقی بود .

کیفیت مرگ گنجعلی خان نیزعجیب است ، اوهنگامی که درقندهـار

---

۱ ــ احیاءالملوك ص ۵۰۵

۲ ــ ایضاً ص ۵۰۷

۳ ــ سفرنامه کرمان وبلوچستان فیروز میرزا ص۲۷

۴ ــ احیاءالملوك ص۴۴۴

تحمل دیده ، ناچار شاه جهان را برای تصرف قندهار دعوت نمود . او این دعوت‌را بطور امتنان پذیرفت وازآن وقت علیمردان خان مورد اعتماددربار مغول قرار گرفت» .[۱]

درتاریخ ، نامی ازیک پسرعلیمردان‌خان برده میشود که درجنگهای داخلی هندوستان احتمالا درسال ۱۰۶۸ کشته شده است[۲] .

شاردن از کسی بنام علی‌بیگ پسرعلیمردان خان نام میبرد و گوید : علی بیگ پسر علیمردان خان حکمران قندهار ـ که قندهار را تسلیم هند کرد ـ دراصفهان کاخی داشته است . این‌کاخ ،کاخ بزرگی‌بود که‌بخش‌بیرونی آن از دوبنای اصلی بزرگ ـ یکی در جنوب و دیگری درشمال ـ پدید آمده بود وبوسیله باغی واقع درمیان‌آن‌دو ازیکدیگر جدامیشد[۳] همچنین محله‌ای نیزدرکابل بنام علیمردان خان معروف است[۴] که ظاهراً بنام همو نامیده شده ، علاوه برآن جائی بنام پل‌باغ علیمردان خان‌نیزدرکابل هست[۵] ومجمع‌التواریخ مرعشی‌از«باغ نظر»[۶] اودرقندهار یاد کرده است .



۱ ـ تاریخ هند ، ث . ف . دولافوز . ترجمه فخرداعی ص ۱۵۹

۲ ـ عباسنامه ص ۲۳۱

۳ـ سیاحتنامه شاردن ، ترجمه محمد عباسی ، ج ۸ ص ۷۶

۴ـ تقریر آقای احمد علی کهزاد دانشمند افغانی به‌نگارنده در کنگره شرق‌شناسان شهریور ۱۳۴۵

۵ـ مزارات شهر کابل ، تألیف‌محمد ابراهیم خلیل افغانی ص ۱۸۷

۶ـ درباره باغ نظر باید عرض‌کنم‌که چندین باغ نظر درتاریخ داریم . مورخین این باغها رابنام بانی‌آنها ـ مثل نظرعلی خان‌زند درکرمان وغیرآن ـ نسبت‌داده‌اند ، اما عقیده بنده همانطورکه درلغت نامه هم نوشته‌ام‌آنست‌که باتوجه به‌اینکه این باغها عموماً دولتی وعمومی ووسیع است ، مربوط باشخاص نبوده ، ازاین‌گونه است باغ نظر مشهد وباغ نظرکازرون ـ که حاج علی خان درحدود سال‌هزار وهشتاد ساخته ودرختهای نارنج باغ نظر همان است‌که حاج علی‌خان کشته است ـ (فارسنامه ص ۲۴۹) وباغ نظر اصفهان‌که دریاچه‌ای‌کلان داشته (آنندواج) وباغ نظروکیل شیراز (فارسنامه ص ۲۹۰) که فعلا موزه فارس است وقبر مرحوم وکیل بوده و۱۶ هزار متر مساحت داشته ، و باغ نظرکرمان ـ که اورا به‌نظر علی‌خان‌زند نسبت میدهند وحال‌آنکه‌گویاآنراتعمیر کرده

بقیه در صفحه بعد

علیمردان‌خان ابتدا در کار قندهار کوشا بود و حتی برای فتح قندهار در یکی از برخوردها که بامخالفت شیرخان افغان روبرو شد و کار بجنگ رسید ، شیرخان حاکم فوشنج منهزم شد و بحصار چهچهه گریخت . ولی علیمردان خان هم زخمی‌شد وپس از بهبودی ، ازطرف شاه صفی اورا برای شرفیابی بحضورشاه دعوت کردند ، اما علیمردان‌خان که متوجه کینه جوئیهای مکارانهٔ شاه‌صفی شده بودوعلاوه‌برآن سالها بود که مالیات قندهار و کرمان را نفرستاده بود، « ازمحاسبهٔ معاملهٔ چند سالهٔ قندهار وطمع اعتمادالدوله اندیشه کرده ، از دولت صفویه روی گردانیده ،درسال‌یکهزاروچهل وهفت، قندهار را به‌تصرف گماشتگان پادشاه هند داد وخود بهندوستان رفت .» [1]

اعتمادالسلطنه‌مینویسد: «درسال ۱۰۴۷ ازآن‌جا که علیمردان خان‌والی قندهار بستگی به اعتمادالدوله طالبخان صدراعظم سابق داشت ومیرزا تقی مازندرانی(ساروتقی=تقی‌سرخ موی) اعتمادالدوله جدید را باوخصوصیتی نبود - بلکه نسبت به‌اوغرض می‌ورزید - متوهم شده ازآمدن بدربار شاه صفی‌تقاعد کرد وباشاه جهان پادشاه هند درساخته قندهاررا به‌تصرف دولت هندوستان بداد وخود بهندرفت » [2]

چنانکه گفتیم ، افغانها در دوران حکومت علیمردان خان سر بطغیان برداشتند وعلت آنهم ظاهراً طمع کاریها وپول پرستی‌های علیمردان خان بود وچون ازطرف دربار ایران نیز احضار شده ، وازشاه صفی میترسیده و موقعیتی نیز درقندهار نداشته است ناچار به‌قبول خیانت شده وبدربار هند پناه برده است . یك مورخ خارجی گوید :

«رفتار دولت ایران درین وقت بامردم قندهار بقدری سخت وغیرعادلانه بوده است که نه‌فقط‌تمام سکنه راباخود دشمن ساخت بلکه بواسطهٔ تحمیلات وعوارض غیرمشروع، علیمردان خان حاکم ایرانی آنجا را نیزبوضع‌خیلی بدی بیرون کردند ؛

مشارالیه‌درسال ۱٦۳۷م (=۱۰٤۷ هـ .) حالت ووضعیت خودرا غیرقابل

۱ - روضة‌الصفا

۲ - منتظم ناصری‌ذیل وقایع ۱۰٤۷

است ولی کتیبه های بسیار خوش خط وزیبا دارد که شاهکاری از هنر ایرانی درآن زمان (۱۰۰۷) است . ظاهراً باید گفت این مسجد درواقع مصلای همان مدرسه (کاروانسرا) بوده است ، زیرا بعید مینماید که گنجعلی خان - که دارای اینهمه بناهای بزرگ وعظیم میباشد - چنین مسجد کوچکی جداگانه ساخته باشد . مسجد درجهت شمال غربی کاروانسرا قرار گرفته و جزئی از کاروانسرا است واخیراً آنرا جدا کرده ودری ازمیدان به آن گشوده اند .

نکته ای که درباب این بنا باید گفته شود اینست که برطبق روایت جغرافیای وزیری «مسجد رادرجنب کاروانسرا ومیدانی که خود بنانهاده درسنهٔ ۹۹۲ به اتمام رسانیده»[1] واین بعید مینماید ، زیرا گنجعلی خان درسال ۱۰۰۵ به حکومت کرمان منصوب شده است وپیش ازآن حکومت کرمان در دست ولی خان افشار بود ، علاوه برآن در کتیبهٔ مسجد شعری باین واضحی هست که از نظروزیری مستور مانده :

شکر که از دولت عباس شاه | آنکه جهان گشت زعدلش بهشت
گنج علیخان شده درسبع والف | بانی این مسجد طاعت سرشت

در باب حمام گنجعلی خان نیز همین اشتباه تکرار شده و مرحوم وزیری بنای آنرا درسال ۹۰۹ دانسته وحال آنکه اصولا تازمان گنجعلی خان، این تاریخ ، بیش از صدسال فاصله دارد . شعرآخر بنای تاریخ حمام که بر سنگ نقش شده ظاهراً تاریخ ۱۰۲۰ داشته وفعلا در دسترس نیست .

این حمام که به حمام خان شهرت دارد در طرف جنوبی میدان است و درواقع امروز ، ادامهٔ بازار وکیل ، بین آن حمام ومیدان فاصله انداخته و حمام نیز مخروبه شده ازحیز انتفاع افتاده است . چهارسوق خان ، درمنتهی الیه بازار مسگری وبازار زرگر ها قرار گرفته وسقف آن فرو ریخته و از میان رفته است .

میدان گنجعلی خان، میدانی وسیع است که دروسط شهر قرار گرفته است.

آب انبارخان که بنام پسرش علیمردان ساخته شده درطرف غربی میدان است . این آب انبار دروسط بازار مسگری ، روبه قسمت غربی میدان ، قرار

---

۱ - جغرافیای کرمان ص ۲۹

گنجعلی خان مدت قریب سی‌سال حکومت کرمان‌راداشت وبااینکه‌این مدت‌را بیشتر درسفرهای جنگی خارج از کرمان و قندهار گذرانده است، باهمهٔ اینهاآثار عمرانی بسیاری ازاوباقی مانده که‌معروفتر ازهمه :کاروانسرا ومسجد وبازار وحمام ، وچهارسوق ومیدان ، وآب انبار است . علاوه‌برآن باغ «بیرام‌آباد» وحوض خان هم‌ازآثار اوست .

کاروانسرائی که امروز بنام گنجعلی خان خوانده‌میشود ، ظاهراًصورت مدرسه‌ای داشته‌است واحتمالا بایدگفت اختصاصاً جهت مدرسه ساخته شده بود . بیشتر کتیبهٔخوش خط وزیبای‌آن- که‌سال تاریخ‌بنارا دارد - متأسفانه فروریخته‌است ، ونام خطاط آن‌یعنی «علیرضای عباسی» هنوز برسردر باقی است . وزیری تاریخ بنای‌کاروانسرارا ۹۹۵ نوشته که ظاهراً اشتباه است ، [1] زیرا ازبقایای کتیبه این سرای که باقی‌است این عبارت خوانده میشود:

«بسعی الامیرالکبیر الحاکم بالعدل بین‌الناس من‌الکبیر والصغیر قدوة الاکابر والامراء و... زین‌الامارة والایالالة ... الملوك و... الخان‌العظیم‌الشأن گنجعلی خان ... کتبه‌العبد المذنب الراجی‌علی‌رضا عباسی‌غفرذنوبه۱۰۰۷ »

بدینطریق واضح میشود که دوسال پس‌ازحکومت خود ، گنجعلی‌خان ، این بنارا ساخته وعجیب است که مرحوم وزیری باین ضبط توجه نداشته ، بازهم خواهیم دید که مرحوم وزیری درباب تاریخ بنایی دیگر هم اشتباه دارد . مگرآنکه آنرا اشتباه نساخ بدانیم .

سردر این‌مدرسه براثر توپهای آقا محمدخان در۱۲۰۹ ه . خراب شد . مسجد گنجعلی خان درکنار همین کاروانسرا و مسجدی کوچک

بقیه از صفحه قبل

وقبلا این‌باغ وجود داشته - همهٔ این باغها باغ عمومی و محل دیدن و منظره تماشاکردن وتفریح مردم ودر واقع پارك شهر بوده است وشاید هم دراصل نام‌آن «باغ نظرگاه»بوده وکم‌کم تخفیف پیدا کرده ، ودلیل براین معنی باغ نظرگاه هرات است (روضات الجنات ص ۳۴۷) ، وشاید حافظ نیزایهاماً اشاره به‌چنین باغی داشته وقتی که گفته :

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر
چمن‌آرای جهان خوشتر ازین غنچه نبست

۱ - جغرافیای کرمان . وزیری ، تصحیح نگارنده ص ۳۲

در زمان شاه عباس ساخته از آب باران پر میشود ، از آنجا پنج فرسنگ میرود تانایبند طبس» [۱] بعدها در هفت فرسنگی آن نزدیك لوط چهل پایه ، وکیل‌الملك نیز کاروانسرا و آب انباری ساخته ودر واقع مدین طریق امکان عبور ازاین راه خطرناك تأمین شده است .

باغ «بیرام آباد» کرمان در طرف جنوب شرقی کوه قلعه دختر کرمان واقع شده است ، البته این باغ وآبادی چنانکه از نام آن بر میآید متعلق به دورانهای قبل‌ازآن تاریخ است و بایستی احتمال داد که نام آن مرکب از کلمهٔ بغ (=خدا ، ایزد) بوده و صورتی مثل «بغ رام» یا« بغ-رام آباد» داشته است ازنمونه آبادیهایی مانند « بیدخت » و «بیجستان» و «بیرجند» و «بیستون» [۲]

بهرحال این باغ در اختیار گنجعلی خان زیك قرار گرفته بـه استیل عصر صفوی تعمیر وتکمیل یافته ، بناهایی باکتیبه‌های جالب در آن پدید آمده است . این باغ ازآب «باغ سر آسیاب» وبندر بالیاباد (= بعلیاباد) مشروب میشود و در برابرآن بین دوبرآمدگی کوه سدی کوتاه بسته شده که تشکیل دریاچه‌ای کوچك میداده است و امروز هم معروف به دریاچه است و در کنار تخت درگاه قلی‌بك قرار دارد .

علاوه برآن ، قنات معروف « مؤیدی » نیز ـ که احتمالا باید آنرا منسوب به «مؤیدالدین ریحان» از امرا و رجال زمان سلجوقیان کرمان دانست [۳] ـ متعلق به‌خان‌شده بوده‌است، ومجموعهٔ این بناها وقنوات بعدها به صورت موقوفهٔ گنجعلیخان دراختیار احفادخان قرارگرفت و بر طبق روایت مرحوم وزیری «ازرقبات قنوات که احداث کرده ، هنوز چندرقبه‌معموراست ودر دست قبیله‌ای که مدعی وراثت اوهستند ، میباشد وسهمی از آن وقف

۱- جغرافیای وزیری

۲ ـ رجوع شود به مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «خاتون‌هفت‌قلعه» در باب قلعهٔ دختر وابنیهٔ دختر درکتاب «خاتون هفت قلعه» .

۳ ـ به سلجوقیان و غز درکرمان، مصحح نگارنده رجوع‌شود.

دارد وظاهراً بنای آن‌درزمان گنجعلی خان پی‌افکنده و گر چه بنای آن نیز درزمان حیات گنجعلی خان تمام شده ولی کتابهٔ آن که بخط علیرضای عباسی است [1] بنام علیمردان خان است . و اتفاقاً شعر قشنگی‌نیز - برخلاف اشعار معمول کتیبه ها ـ بخط نستعلیق‌بدین شرح‌بر آن نوشته شده :

به عهد دولت عباس شاه دریا دل	که منفعل‌زدل‌ودست اوست‌بحر وسحاب
سری که نیست‌هواخواه خدمتش، باشد	همیشه برسر خوناب‌دیده همچو حباب
دمی که دست عطایش کند گهرریزی	سحاب بسررخ دریا شود زشرم نقاب
بنا نمود چنین بر که ای علی مردان	که هست برسرآبش‌حباب درخوشاب
چه‌بر که‌ای که جگر تشنگان بهم گویند	گذشت آنکه بودآب زندگی نایاب
بیار ساقی ازین بر که ام دمی آبی	که پیر گشتم و دارم هوای‌عهد شباب
ز خضر جستم تاریخ او و روان گفتا :	«لب‌جهانی ازین‌بر که‌می‌شود سیراب»

(۱۰۲۹)

باید احتمال داد که‌در اواخر حکومت گنجعلی خان ، این علیمردان نیابت حکومت کرمان را داشته است‌و گنجعلی خان خودمقیم‌هرات‌وقندهار بوده ویا در دربار ودرجنگها همراه‌شاه . وزیری گوید :

«دروقتی که‌آقا محمد خان قاجار گواشیر را محاصره کرد ، لطفعلی خان زند که درآنجا محصور بود ، به جهت فقدان سرب ، سه هزار من - که سی خروار باشد - سرب از ته‌آب انباردرآورده ، گلوله نموده‌صرف کرد و اکنون آب انبار معمور است »[2]

اینسرب ها را درته‌آب انباربرای این‌میریخته‌اند که علاوه براستحکام در تابستان‌آب‌را خنك نگاهدارد .

علاوه براینها ، گنجعلی خان‌کاروانسرائی‌در بیابان لوط بین کرمان و طبس ساخته است که بسیاراهمیت دارد ، ظاهراً از جهت‌اینکه گنجعلی‌خان در مسافرت های خود به خراسان و شاید هم قندهار و هرات مجبور بوده است از این بیابان بگذرد ، دستور به بنای چنین آب انباری داده است. این‌آب‌انبار به حوض خان‌معروف است:«حوضی که‌مرحوم گنجعلی‌خان زیك

---

۱ ـ طرائق الحقایق ج ۳ ص ۳۴۵

۲ ـ تاریخ وزیری تصحیح نگارنده ص ۲۸۰

شهر که نواب مشارالیه احداث کرده سوای دکاکین وکاروانسرا که وقف مسجد است مشهور به خان گنجعلی خان بالتمام . حمام مشتمل بر باغچه‌ها واراضی عالیه جانب جنوب - وموضع حمام مزبور ضلع جنوبی میدان مزبور است مشهور به حمام گنجعلی خان - باب . بازارمشتمل بر دکاکین وحجرات تحتانی وفوقانی ودکانچه‌هاوتختگاهها وفضای میدان ، واین دکاکین برسه ضلع میدان واقع : شمال ومغرب وجنوب بالتمام . یخدان مجاور است به یخدان متعلق به شهریاری عبدالرشید خان و از اطراف به خرابها وعمارات منهدمهٔ شهرقدیم کرمان وشارع عام ، باب . قنات شهرآباد که ممتد میشود قنات مزبور به لنگر شیخ عبدالسلام که تقریباً به طول هفت فرسخ است ومحدود به حدود ذیل بالتمام : به قنات (؟) آباد وحسن آباد واحمد آباد وکان [؟] حومه غرباً به قنات بهجت آباد و (؟) آباد شرقاً . یکصد من بذر افشان از جمله مزرعهٔ مبارك آباد واقع در فوق من محال رفسنجان . سلطان آباد مؤیدی که بلندی (؟) اشتهار دارد به انضمام تمامی دوباغ واقع درمحله قطب که یکی نعمت آباد است که مشتمل براراضی عالیه وعمارات وبیوتات، ودیگری عزت آباد که ایضاً مشتمل براراضی عالیه وعمارات وبیوتات تماماً . خیابانی که از بیرون باغ نعمت آباد ممتد می‌شود به باغ نظر با تمامی باغ که مشهوراست به باغ ناصرآباد وهکذاباغ جدیدالبنائی که سردار خان باباخان مرحوم ساخته مسمی به باغ ناسریه هردوتماماً. باغ بیرام آباد واقع در نیم فرسنگی کرمان مشتمل بر انارستان و اشجار متفرقه وعمارات عالیه وحوض انباروحمام واراضی مزروعه و غیره تماماً ، خان گلشن بالتمام . مزرعه باغ خان بالتمام[1] .»

ظاهراً وقفنامهٔ او تاریخ ۱۰۰۸ داشته که در کتاب آثار الرضویه این تاریخ ضبط شده . مصارف این موقوفه رانیز چنین نوشته است :

«بعد ازوضع تعمیرات رقبات موقوفات مزبوره ویك عشرحق التولیه ، مازاد اورابه قرار ذیل مصرف دارند : مواجب و قسمت ۲۰ تومان ، مواجب ۱۲ تومان ، قسمت ۸ تومان ، حفاظ آستانهٔ مقدسه وجه تبریزی سالیانه ۵ تومان ، مؤمنان آستانهٔ مقدسه ایضاً سالیانه ۳ تومان ، موم بااطلاع قضات اسلام به ارض اقدس به جهت روشنائی حرم محترم تقدیم شود سالیانه ۵ تومان ، نمدکورك جانمازی باطلاع اهالی و اعیان کرمان به جهت آستانه مقدمه فرستاده شود سالیانه ۳ تومان ، آنچه ازمصارف فوق باقی بماندفرش غالی به جهت حرم محترم همه‌ساله

۱ــ آثارالرضویه ص ۱۲۳ و ۱۲۴

آستانه متبرکه حضرت رضوی است که بامداخل بازار وکاروانسرا همه‌ساله میبرند». [۱]

آثار گنجعلی خان تنها در کرمان نبوده است، اودرقندهار نیزاقدامات عمرانی بسیار کرده بود، ازآنجمله باغ بزرگی بود که آنرا بنام شاه عباس به«عباس‌آباد» معروف ساخته بود واین باغ سالهاآبادان بوده است.

اعتماد السلطنه گوید: «درسال ۱۰۵۹، وقتی‌شاه‌عباس ثانی ازهرات‌بقصد تسخیر قندهار حرکت کرد، عساکر شاه‌عباس قندهاررا محاصره کردند و خود [شاه عباس‌دوم] درعباس‌آباد که ازباغهای گنجعلی‌خان ودرسمت شمالی شهراست نزول نمود، وبالاخره قلعه‌داران امان خواستندوقلعه مفتوح‌شد.» [۲]

صاحب مجمع‌التواریخ نیز این‌باغ‌را جزء سه‌باغ معروف قندهـار نـام برده است. او گوید: «باغهای‌مشهور قندهار که بیرون قلعه بوده عبارتنداز:

– اول باغ میرزاکامران پسربابر شاه برادر همایون پادشاه.

– دوم باغ گنجعلی‌خان پدر علیمردان خان است که درزمان‌شاه عباس ماضی ساخته بود.

– سوم باغ نظر، علی‌مردان خان است که اونیز درزمان حکومت‌خود بعداز پدر درقندهار ساخته‌بود. [۳]

املاك گنجعلی خان توسط خود او وقف آستان حضرت رضا شده بوده است‌وهرچند اصل‌وقفنامه که گویا بخط میربوده دردست نیست، اما صورت رقبات‌آن بدین شرح درزمان قاجاریه ضبط شده است:

> «موقوفه‌دارالامان کرمان، موقوفات گنجعلی‌خان: باغ واقعه‌دربعلیاباد[۴] مدعوبه باغ عباس‌آباد که حال زمین بیاض مزروعی است. مجاری و منافع قنات الجدید که خودنواب‌واقف ساخته مشهور به‌قنات گنج‌آباد بالتمام. منافع ومجاری میاه ازجملهٔ سهام بعلیاباد مزبور که شرب باغ مزبور میشود سوای اراضی‌مزروعی. خان‌واقع دربازار محمودی

---

۱ – تاریخ وزیری ص ۲۸۱

۲ – منتظم ناصری ذیل‌وقایع ۱۰۵۹

۳ – مجمع‌التواریخ مرعشی ص ۱٤

٤ – به اشتباه درمتن کتاب آثارالرضویه «درب علیاباد» ضبط شده.

زین ابزار

(فلاخن)

بقلم

استاد پورداود

درسالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶ برخی
اززین ابزارهارایاد کردم اینک
درین گفتار از فلاخن که یکی
ازابزارهای جنگی باستانی است
یاد میگردد:

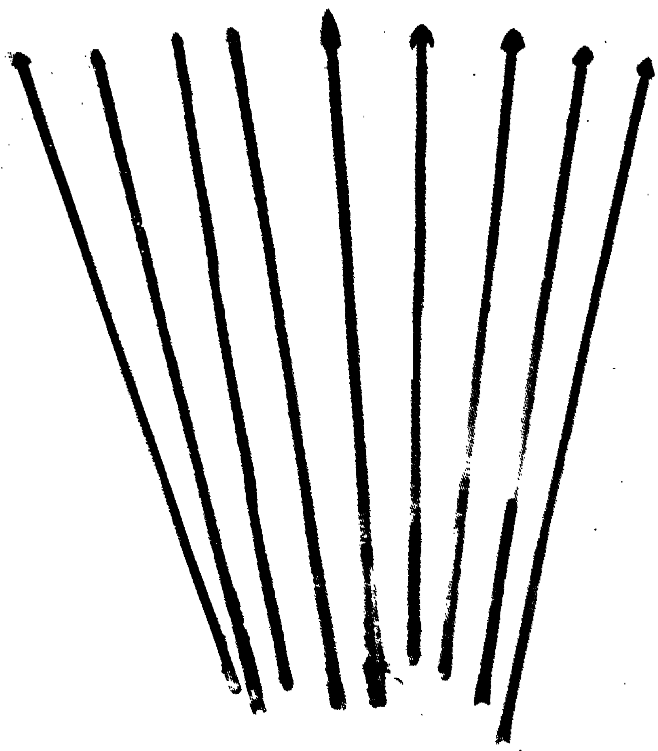
گر کس بودی که زی تو ام بفکندی
خویشتن اندر نهادمی بفلاخن

(ابوشکور بلخی)

آنچنان که مردمان
روزگاران پیشین، از سنگ
ابزارهای زندگی خود را
میساختند ، همین سنگ
نزد آنان ، ابزاری بوده از
برای شکار و پیکار . ناگزیر
این سنگ کلوخی بوده نتراشیده
که بادست پرتاب میشده ، رفته
رفته تراشیده و پرداخته شده ،
ازآن گروهه (غلوله = گلوله)

خریداری نموده روانه دارند واگر علاوه آید متولی مختار است که به خدام والامقام آستانهٔ مقدسه وطلاب علوم دینیه عاید دارند .
تولیت آن در زمان حیات باخود واقف وبعد ازفوت بساارشد واصلح اولاد ذکور — ماتعاقبواوتناسلوا — ودر صورت نبودن اصلح واکبر اولاد ذکور بهانقراض اولاد ذکور اکبر واصلح اولاداولاد ذکوراز اناث بطناً بعد بطن ودرصورت انقراض تولیت بامتولی‌باشی آستانهٔ مقدسه است .»[1]

۱ــ آثارالرضویه ص ۲۵۷ و۲۵۸



ساختندو بساهم بجای گروههٔ سنگی، گروههٔ سربی فراهم کردند. برای اینکه این گروهه دورتر رود وکارسازتر شود، آن را درمیان تسمهٔ چرمی یا بافته‌ای همانند کیسه که ازموی وپشم ساخته میشده، می نهادند واز دو سوی آن، دو ریسمان پیوسته، چند بار بگرد سر میگردانیدند ودرهنگام آن گردشهای تند، یك‌سر ریسمان را رها میکردند، اینچنین آن گروهه بآماجگاه دورتر میرسید، بنشان رسیدن وکارساز آمدن آن بستهٔ بنیروی بازوی سنگ انداز و ورزیدگی وچالاکی وی بود. این زین ابزار بیشتر ازبرای زدوخوردهای هماوردان نزدیك بهمدیگر بکارمیرفت. کاردهم درآغاز پاره سنگی بیش نبوده که لبهٔ آن‌را تراشیده تیزمیکردند وازآن‌پس با ایوخشت (فلز) فراهم شده، تیغی بران و سهمناك‌تر گردید، گرز نیز درآغاز پاره چوبی بوده با بند و گره ، پس از چندی با آهن وپولاد، ریخته شده و درپهنهٔ کارزار از ساز و برگ یلان ونامهوران گردید.

همچنین کمان وتیر که ازآنهاهم درگفتارهای پیش‌سخن رفت، چیزی جز دوشاخ بهم پیوستهٔ جانوری ویك تاك‌ویانی‌نبوده، رفته رفته باندازه‌ای آراسته وپرداخته گردیده تانزد سخنسرایان ما همانند مژه وابروی دلارام گردید.

ابزاری که درپارینه درکارزار باآن سنگ میانداختند در فارسی‌فلاخن خوانده شده :

بسنگ انداخت گاهم که بمغرب   چنین هرگز ندیدستم فلاخن

(ناصرخسرو)

فلاخن از واژه‌های بسیار کهنسال زبان ماست جز اینکه در زبانهای باستانی ایران زمین چون اوستایی وپارسی باستان حرف لام نبوده و هرآن حرفی که در پهلوی وپارسی لام شده، در بن راء بوده، ازآنهاست همین واژهٔ فلاخن مانند بسیاری ازواژه‌های دیگرفارسی چون دل وگل والبرز والوند وجز اینها. گفتم در اوستا همه ابزارهای‌جنگی‌یاد گردیده ازآنهاست همین فلاخن که فرا دخشنا Fra Dax Shana خوانده شده است ، بیگمان اگر در سنگنبشتهای پادشاهان هخامنشی‌این واژه بجای مانده بود، درپارسی‌باستان

(۲)



نیز این جنگ ابزار را باچنین نامی می‌یافتیم. دریونانی Sphendone ودر لاتین Funda خوانده شده است.

این جنگ ابزار ساده نزد بسیاری از مردم گیتی که از فرهنگی هم برخوردار بودند، درکارزار بکار میرفت. گفتم در داستان ما، بسیاری از ابزارهارا فراآوردهٔ جمشید پیشدادی، دانسته‌اند. در تاریخ طبری فلاخن پدید آوردهٔ کیومرث، نخستین فرمانروای پیشدادی است. ابوعلی محمدبن محمد بلعمی که درسال ۳۶۳ در گذشت، کسی که تاریخ‌طبری‌را ازتازی‌بفارسی گردانیده، چنین آورده: «وسلاح او (کیومرث) یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی، نام خدای بزرگ برآنجا نبشته وهر کجا دیو وپری دیدی بسنگ وبدان نام برترین خدای تعالی، او را هزیمت کردی وهمه برمیدندی».

نزدمصریان فلاخن درسه‌هزار سال‌پیش‌ازمسیح، یکی‌ازسازوبرگ‌جنگی آنان بوده وهم‌چنین نزد مردم باستانی دیگر چون اسرائیلیان‌وآشوریان‌در نبردها بکارمیرفت.

بویژه نزد ایرانیان گروه سنگ اندازان در پیکارها بسیار آزموده و چیره‌دست‌بودند، درسدهٔ‌پنجم‌پیش‌از میلاد مسیح، جنگهایی که میان ایران و یونان در گرفت، چنین مینماید، که هنر فلاخن بکار بردن، از ایرانیان به یونانیان رسیده باشد.

مردمان تسالیا Thessalia و جزیرهٔ ردس Rhodos، از آن پس در سنگ‌اندازی ورزیده ونامبردار شدند.

درنبردهایی که درسالهای۲۴۱-۲۶۴و۲۰۱-۲۱۸ و۱۴۶-۱۴۹پیش‌ازمیلاد میان رم ومردم‌کارتاگو Carthago، نخست درجزیرهٔ سیسیل Sicile وپس از آن درخود کارتاگو (غرتاجنه)، سرزمین تونس کنونی در گرفت ودرتاریخ، جنگهای پونیك Puniques خوانده میشود، فلاخن نیز با ابزارهای دیگر جنگی، بکار میرفت. در ستون تراژان Trajan (۹۸-۱۱۷ میلادی) که در پایتخت رم بیادگار پیروزیهای این امپراتور برافراشته شده، فلاخن هم در کنده‌گریهای آن‌ستون دیده میشود.

(۳)

نابکاروفریفتار ودرستیزهٔ اهریمن نـاپاك وزیانکار ، بکارآیند ، آنچنان که گویی ، بصدو بهزاروبده هزارسنگردشمن ، آسیب فرودآید ، اینچنین‌نه‌تیغ خوب آخته شدهٔ هماورد ونه گرزخوب آهیخته شده‌ونه‌تیر تیزخوب رهاشده ونه نیزهٔ خوب پرتاب شده ونه سنگهای فلاخن که ازنیروی بازو رها شده ، هیچیك ازاینها ، بآماج نرسد» .

دروندیداد ، فرگرد (= فصل) هفدهم پارهٔ ۹ ازبرای سنگ فلاخن‌واژهٔ اسن Asan آمده واژه‌ای که درفارسی آس گوییم وبمعنی سنگ میگیریم و گویندگان ما بهمین‌معنی بسیار بکار برده‌اند . واژهٔ آسمان که بمعنی‌سنگ‌ـ مانند است‌همین‌واژه‌را دربردارد . آسمان‌نزد ایرانیان وهندوان‌مانند سنگ آسیا گردان دانسته شده است و بازهمین واژه‌است که درآسیـاب وباداس و دستاس وپاداس وخراس دیده میشود وآن‌سنگی است که ازبرای آرد کردن گندم ودانهٔ دیگر باآب وباد ودست وپا وخریا گاومیگردد .

درفرگرد چهاردهم وندیداد ، پارهٔ ۹ . فلاخن باچند جنگ ابزاردیگر چون‌کارد و کمان وتیرآورده شده وگفته شده که این ابزارها باید ازبرای توجشن(جبران) گناهی‌به‌جنگاوران بخشیده شود ودرین‌جا آمده که‌فلاخن باسی سنگ (اسن) . درگفتارتیرو کمان هم دیدیم که کمانگیران باید سی چوبهٔ تیردرتیردان یاترکش داشته باشند یعنی باندازه‌ای باشد که کشیدن آنها به جنگاوران گران‌نیاید .

درگزارش پهلوی اوستا درمعنی واژهٔ فرادخشانیه آورده شده:«سنگچه کوبن» .

هرچند واژهٔ کوبن درگزارش اوستـا خوانده نشده ، اما باید همان «کوبن» باشد ازمصدر کوبیدن که درفرهنگها فارسی یادگردیده ویك گونه پتك یاگزینه دانسته شده‌است . گوفن(= کوبن) مانند بسیاری ازواژه‌های دیگرفارسی بهند راه یافته ، درزبان هندوستانی بمعنی فلاخن رایج است . هم‌چنین خود واژهٔ فلاخن درآن زبان بکارمیرود

پس‌ازبکارافتادن زین ابزارهای گرم یاآتشین ، بسیاری ازسازوبرگهای جنگی پیشین ازکارافتاده ، ازآنهاست همین فلاخن که دیگرابزار زدوخورد

آنچنان که میدانیم در بهارسال ۴۸۰ پیش از مسیح خشایارشا ، شاهنشاه هخامنشی، بسوی یونان لشکر کشید، هرودت درین باره مینویسد : « چون یونانیان گزند سپاه انبوه ایرانیان را بخودنزدیك دیدند، پیکی بسوی گلن Gelon شهریار خودکام سیسیل‌فرستادند وازاو یاری درخواستند. فرمانروای این‌آبخست(جزیره) بفرستادهٔ یونان گفت : من میتوانم دویست کشتی‌جنگی، بیست‌هزار جنگاور سنگین‌ابزار، دوهزار سوار ، دوهزار کمانگیر، دوهزار فلاخن‌دار ، دوهزار سوار سبك ابزار، بشما بدهم و از برای همهٔ لشکریان یونان گندم‌نیز تا پایان پیکار، بفرستم وهمهٔ اینها راآنگاه بجای‌خواهم‌آورد که سپهسالاری رزمندگان‌یونانی‌تاپایان نبرد باخودمن‌باشد. چون‌درخواست گلن را یونانیان نپذیرفتند ، جنگاورانی از سیسیل به‌پهنهٔ کارزار ایران و یونان فرستاده نشد » .

ازین گفتهٔ هرودت پیداست که در پارینه ، سنگ اندازان ، گروهی از زرمندگان بودند، مانند تیراندازان ونیزه‌وران.

در اوستا چهار بار بواژهٔ فرادخشنا (= فلاخن) و صفت فرادخشانیه Fradaxshanya برمیخوریم که صفت است بمعنی فلاخنی.

درمهریشت گفته شده : «سنگهای فلاخن پیمانشکنان ، کسانی که مهر ایزدنگهبان‌پیمان رادرپیمانشکنی‌بیازارندوناخشنودسازند، به‌نشان‌نخواهد رسید، هرچند که‌بنیروی بازوان خوب رها شود». در اینجا از برای سنگ فلاخن ، زرشتوه Zarshtva آمده، واژه‌ای که چندین باردر اوستا بکار رفته ودر گزارش (تفسیر)پهلوی اوستا که‌زند خوانند ودرروزگار ساسانیان‌انجام گرفته، به واژهٔ سنگ، گردانیده شده‌است.

در فروردین یشت ، پاره‌های ۶۹ ــ ۷۲ آمده : « آنگاه که شهریار توانای کشوری از دشمن کینوری بتنگنا افتد ، اگر فروردهای زبردست را بیاری خود بخواند ، هرآینه آن فروردها پاك نیرومند (نیاگان) که از او ناخشنود و خشمگین نباشند ، بیاری وی به‌پرواز درآیند ، تو گویی همانند مرغهای‌شهپر گشوده بسوی وی بشتابند ، اورا چون جنگ ابزاری بسان‌سپروزره پشت وسینه ، درنبرد بادروغ‌پرستان

(۴)

مجله بررسی‌های تاریخی در هر شماره چند سندی از اسناد و مکاتبات تاریخی خطی را که قبلا درجایی دیگر چاپ نشده باشد بچاپ میرساند. در این شماره بخش دوم از مقاله آقای محمد حسن سمسار که خود شروح و تفاسیری جالب در باب چگونگی احکام و فرامین و سازمان اداری دولت صفوی است، بچاپ میرسد.

درپهنهٔ کارزار نیست ، اما هنوز شبانان (چوپانها) آنرا ازبرای گوسفندانی که از گله جداشده ، بسوی دیگر میروند ، بکارمیبرندو باپرتاب کردن یك سنگ ازفلاخن ، آنهارا ازبیراهه بسوی گله برمیگردانند .

درادبیات ما نیزاین واژه همچنان زنده بجای مانده ، درشاهنامهٔ فردوسی دیده نشده اما گویندگان پیش ازاو وپس از اووهمزمان او در گفتارهای خود بسیار بکاربرده اند :

بنات النعش گرد او همی گشت   چو اندردست مرد چپ فلاخن

(منوچهری)

درفرهنگهای ما فلاخان وفلماخن وفلاسنگ وجزاینها نیز یاد گردیده وازبرای هریك ازآنها نیز گواهی ازگویندگان آورده شده است .

دراینجا برای اینکه سخن درازنگردد باید کوتاه بگیرم وبهمین اندازه بسنده کنم .

فرمان نویسی در دورهٔ صفویه

پرفسور مینورسکی بنقل ازشاردن می‌نویسد :

« در روزهای آدینه اسنادی که بمهر وزیران رسیده بود به‌حرم ارسال میگشت، وآنجا جعبه محتوی مهر همایون آورده میشد وپس‌از آنکه اسناد ومدارك جهت شاه قرائت میگردید مهردار محل مناسبی را بر روی فرمان مزبور ترومهر را تقدیم شاه میکرد تاوی آنرا برآن محل بگذارد» [45]

کار مهر کردن فرامین‌را گاهی نیز مهردار یاوزیرمهر شخصاً انجام‌میداد.

دریکی ازاسناد سیاسی انگلیس درباره آرتور ادواردز رئیس هیئت شرکت مسکو، که‌درسال ۹۷۶ بدربار شاه‌تهماسب آمده‌بود نوشته‌شده‌است:

« گفتگوی شاه باادواردز دوساعت دوام یافت، سرانجام سفیر انگلستان ازشاه‌طهماسب امتیازاتی را که‌درکار تجارت میخواست گرفت وتمام شرایط‌را برکاغذهای لاجوردی‌زرین‌نوشته‌و بوسیله‌منشی‌خاص‌شاه بمهراو مزین‌شد». [46]

---

۴۵ - ص۱۱۹ سازمان اداری

۴۶ - ص۱۷۰ کتاب‌روابط سیاسی ایران- استاد نصرالله فلسفی

ائمه‌را کنده بودند . این مهرازجنس فیروزه بود .

۲ - مهر بزرگ راست گوشه‌ای که مطالبی‌مانندمهر اول بر آن کنده‌بودند وازجنس فیروزه بود .

۳ - مهر کوچك مربعی که ازجنس یاقوت بود وفقط عبارت وسط‌مهراول برآن نقش شده بود .

٤ - مهر کوچکی بشکل بیضی که نقش آن عبارت بود ازبنده شاه دین سلیمان ۱۰۸۰

٥ - مهرمدورکاملی که ازنظرمضمون شبیه‌مهراول بود .

اما بررسی نقش مهرهای پادشاهان صفوی برفرامین موجود اطلاعات بیشتری درباره انواع مهرها بدست میدهد .

قسمتی ازنقش مهرهای پادشاهان صفوی نیزبوسیله رابینودردوکتاب «آلبوم سکه‌هاومهرهای پادشاهان ایران» وکتاب «سکه‌ها ومدالهاومهرهای پادشاهان ایران» بچاپ رسیده است (عکسهای شماره ۱۱-۱۲-۱۳-۱٤)[٥٠]

الف - شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ هـ . ق .)

مهرگرد کلاهك‌دار :

اللهم‌صل‌علی محمد مصطفی وعلی مرتضی و حسن رضی وحسین شهید کربلا (بکربلا)، زین‌العابدین، محمدباقر، جعفرصادق ، موسی کاظم، علی‌بن‌موسی‌رضی، محمدتقی ، علی‌نقی، حسن‌عسکری، محمد مهدی العبداسماعیل‌بن حیدرصفوی ۹۱٤ (عکس ۱۱ شماره ۱)

ب - شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸٤ هـ . ق .)

۱ - مهرگرد ساده : بنده شاه ولایت طهماسب ، محمد المصطفی علی‌المرتضی حسن‌الرضا حسین الشهیدعلی زین‌العابدین محمدالباقر جعفرالصادق‌موسی

---

٥٠ - لازم‌است از همکار ارجمندم سرکارخانم ملك‌زاده بیانی به‌جهت این دوکتابی که‌در اختیارم گذاردند، تشکرکنم.

مهردار عنوان «وزیرمهر» داشت و این سمت ظاهراً دراواخر دوره صفویه منسوخ شده بود، زیرا نویسنده تذکرةالملوك ازاین سمت نامی نمی‌برد.

پروفسور مینورسکی‌نیز درسازمان اداری حکومت صفوی ازوزیـر مهر نامی نبرده است . اما درعالم آرای عباسی که‌از کتب تاریخی معتبر دوره صفویه است‌بنام وزیر مهر برمیخوریم .

ازوزرای مهرمشهور دوره صفویه یکی میرزا عنایت‌الله اصفهانی وزیرمهر شاه‌عباس بزرگ است که بسال ۱۰۳۳ دربغداد درگذشت وجسد اورا بنـا بنوشته عالم‌آرا درکربلا بخاك سپردند.[۴۷] بنابنوشته شاردن باید گفت که ظاهراً مهر کردن فرامین بدست شخص شاه انجام میشده است.

«مهرهای‌شاه درجعبه‌های خاصی‌درحرمسرا نگاهداری میشد واین‌جعبه بمهردیگری که شاه همیشه بر گردن خود آویخته داشت ، ممهوربود . جعبه مهرشاه عباس دوم وشاه سلیمان‌را معمولا مادرشاه محافظت میکرده‌است»[۴۸]

درزمان صفویه فرمانها بوسیله شخص شاه مهرمیگردید ومهرشاه‌دربالای هرفرمان زده‌میشد. هرگاه فرمان یادست خطی برای سفیری که تبعه ایران نبود صادر میگردید ، شاه بجای بـالای فرمان پشت آنرا مهرمیکرد . این وضع‌را دراعتبارنامه‌های رابرت شرلی درسفرانگلستان می‌بینیم [۴۹]

مهرهای پادشاهان صفوی

هریك ازپادشاهان صفوی دارای چند مهر بودند که ازنظرشکل ظاهری ومطالبی که برآنها کنده شده‌بود باهم تفاوت داشتند .

شاردن درسفرنامه خود شرحی درباره مهرهـای سلطنتی دوره صفوی نوشته ، وتصاویر مهرهای شاه سلیمان‌را دراطلس خود آورده‌است (عکس شماره ۱۰) وی می‌نویسد که سلیمان پنج مهر بشرح زیرداشت :

۱ - مهرمدوربا هلالی برآمده بالای آن که دایره‌ی کوچکتری‌دروسط داشت‌ودرآن نوشته‌شده بود : بنده شاه ولایت سلیمان، ودراطراف آن‌اسامی

۴۷ـ ص ۱۰۱ عالم‌آرای عباسی ج۳
۴۸ - ص ۴۱۱ ج ۲ زندگانی‌شاه عباس
۴۹ - ص۲۱۳ کتاب روابط سیاسی ایران

۲- مهر گرد کلاهک‌دار : حسبی‌الله بنده شاه ولایت عباس
جانب هر که باعلی نه نکوست
هر که گو باش من ندارم دوست
هر که چون خاک نیست بر در او
گر فرشته است خاک بر سر او
(ف.ش.۹. مدارک تاریخی)

۳- مهر کوچک گلابی‌شکل : خاتم بنده شاه ولایت ۹۹٦ (عکس ۱۱ - شماره ٦)

ه - شاه صفی . (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) ه. ق.

۱- مهر گرد کلاهک‌دار : حسبی‌الله هست از جان غلام شاه‌صفی ۱۰۳۸
جانب هر که باعلی نه‌نکوست
هر که گو باش من‌ندارم دوست
هر که چون خاک نیست بردراو
گر فرشته است خاک بر سراو
(ف.ش.۱۲ مدارک تاریخی) (عکس ش٦)

مهر دیگری مانند مهر بالا بتاریخ ۱۰۳۸ بر فرمان ش ۱۹ همین کتاب وجود دارد .

۲- مهر گرد ساده : هست ازجان غلام شاه صفی ۱۰۳۸ اللهم‌صلی علی‌النبی‌والوصی‌والبتول‌والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضـا والتقی والنقی والعسکری‌والمهدی
(ف ش ۲۱ج ۲ فرامین ماتناداران)

۳- مهر چهار گوش ساده : بنده شاه ولایت صفی ۱۰۳۸ (عکس ۱۱ - شماره ۸)

شاه عباس دوم. (۱۰۵۳ -۱۰۷۸ه . ق)

۱- مهرچهار گوش ساده : بنده شاه ولایت عباس ۱۰۵۲

الکاظم علی بن موسی الرضا محمد التقـی علی
النقی حسن العسکری محمد المهدی (عکس
شماره ۳)

علاوه براین مهر، ازشاه طهماسب اثر دومهر گرد ساده دیگر نیز وجود دارد که از نظر مضمون مانند مهر بالاست و تنها از نظر چگونگی حکاکی باهم تفاوت‌های کوچکی دارند. این دو مهرعبارتند ازمهر فرمان شماره ۱۲ ج ۱ فرامین ماتناداران بتاریخ ۹۵۰ و مهرشماره ۲ عکس ۱۱

۲ ـ مهر گلابی‌شکل : الله ومحمد وعلی بنده شاه ولایت طهماسب
سنه ۹۴۶

گر کند بدرقه لطف تو همراهی مـا
چرخ بردوش کشد غاشیهٔ شاهی ما
(ف ۱ مدارك تاریخی)

گذشته ازمهرهای نامبرده رابینو ازمهر دیگری نام می‌برد که این جمله برآن کنده شده‌است. «سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل»، که متأسفانه عکس آن در دست نیست.

ج ـ شاه محمد خدا بنده. (۹۸۴-۹۹۶ ﻫ. ق.)

۱ ـ مهر کنگره‌دار : حسبی‌الله غلام شاه جهان است سلطان محمد
(از دو بیت شعر حـاشیه تنهـا قسمتی قابل
خواندن است) :

. . . . مولا امیر المؤمنینم
. . . . زجان‌ودل غلام کمترینم
(عکس ۱۱ شماره ۴)

د ـ شاه‌عباس بزرگ. (۹۹۶-۱۰۳۸) ﻫ. ق.

۱ـ مهر گرد ساده : بنده شاه ولایت عباس ۹۹۹ اللهم صل علی النبی
والوصی والبتول والسبطین والسجاد والباقر
والصـادق والکاظم والرضـا والتقی والنقی
والزکی والمهدی (عکس ۱۱ شماره ۵)

گر کنند بدرقه لطف توهمراهی‌ما
چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی‌ما
(عکس ۱۱ شماره ۱۳)

۳ـ مهر گلابی‌شکل : بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۷ (عکس ۱۲ شماره۱٤)

٤ـ مهرچهار گوش کلاهک‌دار: بسم‌الله بنده شاه ولایت سلیمان۱۰۷۷ (عکس ۱۲ شماره ۱٥)

٥ ـ مهر گرد کلاهک‌دار : حسبی‌الله بنده شاه دین سلیمان‌است.
جانب هر که باعلی نه‌نکوست
هر که گو باش من ندارم دوست
هر که چون خاك‌نیست بردراو
گر فرشته است خاك برسر او
(عکس ۱۲ شماره۱٦)

٦ـ مهر گرد کلاهک‌دار : بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. اللهم صل علی محمد المصطفی‌وعلی‌المرتضی‌وفاطمة‌الزهراوالحسن والحسین و علی زین‌العابدین و محمدالباقر وجعفرالصادق و موسی الکاظم و علی‌الرضا و محمد التقی و علی‌النقی والحسن العسکری والمهدی الحجته صاحب‌الزمـان
(عکس ۱۲ شماره ۱۷)

ح ـ شاه سلطان حسین(۱۱۰٦ـ۱۱۰٥ه.ق.)

۱ـمهر گرددندانه‌دار کلاهک‌دار:نگین سلطان جهان وارث ملك سلیمان [٥١]
حسبی‌الله‌اللهم صل‌علی‌النبی والوصی والبتول والمجتبی‌والحسین والسجاد والباقروالکاظم والرضاوالتقی والنقی والزکی والمهدی
(عکس۱۲ شماره۱۸)

---

٥۱ ـ رابینو هنگام خواندن مهرمتوجه کلمه نگین نشده‌است.

۲ - مهر گرد ساده : بنده شاه ولایت عباسی ثانی ۱۵۰۲ اللهم صل علی‌النبی‌والوصی‌والبتول والسبطین‌والسجاد والبـاقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والزکی والمهدی (۱۰۵۵)
(ف.ش. ۳۰ج۲ فرامین‌فارسی)

۳- مهر گرد ساده : بنده شاه ولایت عباس ۱۰۵۹ اللهم صلی علی النبی والوصی والبتول والسبطین والباقـر والکاظم والصادق والـرضا والتقی والنقی والحسن والمهدی (عکس ۱۱ شمـاره ۱۰)

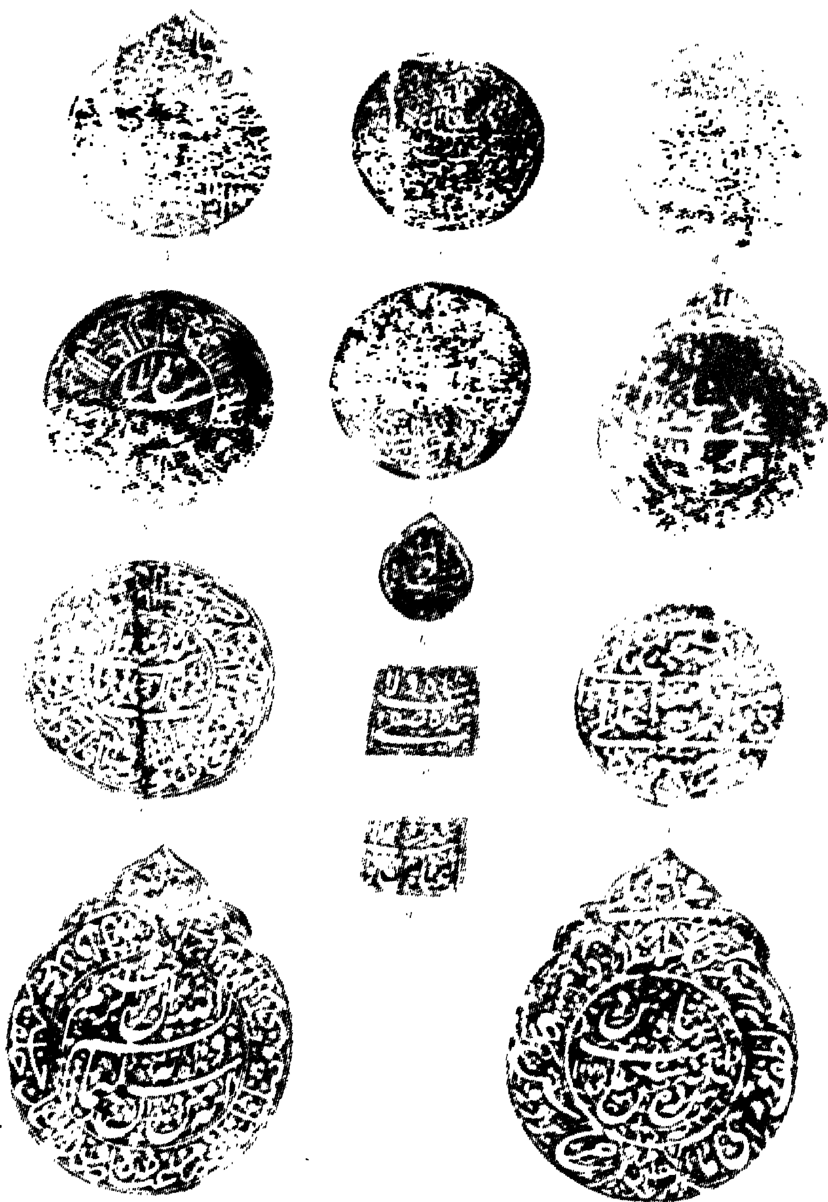
٤- مهر گرد کلاهک‌دار: حسبی الله. بنده شاه ولایت عباس ثانی
جانب هر که باعلی نه نکوست
هر که گو باش من‌ندارم دوست
هر که‌چون خاك نیست بردراو
گر فرشته است خاك برسر او

٥ - مهر گرد کلاهک‌دار : الله سبحانه‌مالك‌الملك. بنده شاه ولایت عباس ثـانی-اللهم صل علی محمد مصطفی و علی مرتضی وحسن‌رضی وحسین شهید کربلا علی زین‌العابدین محمدباقر وجعفر صادق موسی کاظم علی‌بن موسی رضی محمد تقی علی‌نقی حسن عسکری محمد مهدی (ف. ش. ٣٤ مدارك تاریخی)

ر - شاه سلیمان: (۱۰۷۸ - ۱۱۰٦ هـ.ق.)

۱- مهر گرد کلاهک‌دار : الملك لله انه من‌سلیمان وانه بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ۱۰۷۹ الحمدلله‌الذی فضلنا علی کثیر من عباده و صل علی خیرخلقه محمد واله (عکس ۱۱ شماره۱۲)

۲- مهر کلاهک‌دار : الله‌محمد علی.(امام‌حسن) (امام‌حسین)۱۰۷۸ (٦)



نقش مهر های پادشاهان صفوی

۲ـ مهر چهار گوش کوچك کلاهك‌دار: بسم‌الله بنده ولایت سلطان حسین ۱۱۱۱ (عکس ۱۲ شماره ۱۹)

۳ ـ مهر چهار گوش کلاهك‌دار: بسم‌الله الرحمن الرحیم کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین ۱۱۲۵ (عکس ۱۲ شماره ۲۰)

٤ـ مهر گرد دندانه‌دار کلاهك‌دار: حسبی‌الله. اللهم‌صل‌علی‌النبی‌والوصی‌والبتول والحسن والحسین والسجاد والباقر والصادق والکاظم‌والرضاوالتقی‌والنقی‌والزکی‌والمهدی (عکس ۱٤ شماره ۲۱)

۵ ـ مهر گرد کلاهك‌دار: حسبی‌الله بنده شاه ولایت حسین ۱۱۱۲
جانب هر که با علی نه نکوست
هر که گو باش من ندارم دوست
هر که چون خاك نیست بردراو
گر فرشته است خاك بر سر او
(عکس ۱۳ شماره ۲۲)

٦ ـ مهر چهار گوش: بنده‌فرمانبر مولی‌حق‌سلطان‌حسین(عکس ۱)

ط ـ شاه طهماسب ثانی. (۱۱٤۲ ـ ۱۱٤۵ هـ. ق.)

۱ ـ مهرچهار گوش: بنده شاه ولایت طهماسب ۱۱۳۹ (عکس ۱۳ شماره ۲۳)

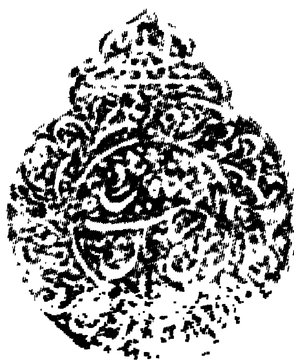
گذشته از این مهرها، اثر مهر دیگری در بعضی‌فرمانها وجود دارد که عبارتست از «مهر مسوده» هنگامیکه مسوده (چرکنویس) فرمانها تهیه میگردید، و یاآنکه دستورات شاهی درحاشیه عرایض نوشته میشد، آنهارا با مهر مسوده ممهورمیکردند، که نشانه‌صحت‌مسوده‌وموافقت پادشاه باصدور فرمان بود. تنها در اینصورت بود که فرمانها پاکنویس میشد و یا بر مبنای دستورات، فرمان کامل بصورت پاکنویس تهیه میشد. در عریضه خلیفه اوچ کلیسا و فرمان شماره ٤۰ از کتاب‌فرامین فارسی ماتناداران‌این‌وضع را مشاهده میکنیم.



۱۴



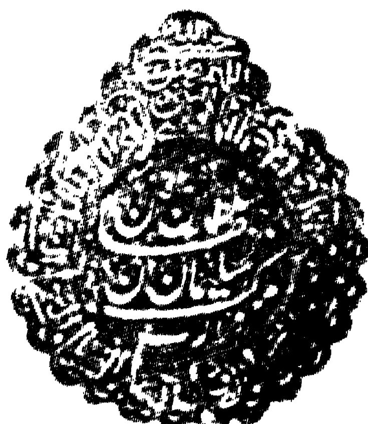
۱۵



۱۶



۱۷



۱۸



۱۹



۲۰

نقش مهر های پادشاهان صفوی

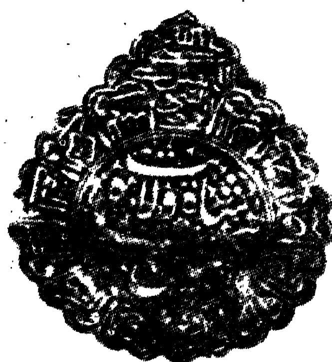
SEALS OF THE SAFAVIS

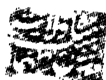


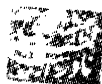
نقش مهر های پادشاهان صفوی



نقش مهر های پادشاهان صفوی







نقش مهر های پادشاهان صفوی



نقش مهرهای شاه سلیمان (از اطلس شاردن)

اثر دو مهر مسوده از این دوره در دست است که عبارتند از :

۱ - مهرمسوده‌شاه‌عباس‌ثانی: بنده شاه ولایت عباس‌ثانی، مهرمسوده دیوان اعلی (ف . ش . ٤٠ ج ۲ فرامین فارسی)

۲ - مهرمسوده شاه صفی ثانی: بنده شاه ولایت‌صفی‌ثانی ، مهرمسوده دیوان اعلی(عکس ۱۱ شماره ۱۱)

دراینجا باید یادآورشویم که شاه سلیمان بسال ۱۰۷۷ بنام شاه‌صفی‌ثانی بسلطنت‌نشست. پادشاهی او بسبب‌جوانی‌و کم تجربگی‌وافراط درشرابخواری وهوسرانی با آشفتگی بسیار درکار کشور ومزاج خود اوهمراه شد .

قحطی‌وهرج‌ومرج و حوادث طبیعی چون زلزله ، و بیماری روز افزون شاه سبب گردید که کارآشفتگی کشور بالا گیرد .

درباریان و حرم‌نشینان که گفته حکیم‌باشی را مبنی براینکه انتخاب ساعت تاجگذاری شاه سعد نبوده پذیرفته بودند ، شاه را برآن داشتند که مجدداً تاجگذاری کند . درسال ۱۰۷۹ شاه صفی‌ثانی باردیگر تاجگذاری کرد وبرای رهائی ازبلایای گذشته‌نام خود را نیزازصفی بسلیمان تغییرداد. مهر مسوده موجود مربوط بسالهای اول سلطنت شاه سلیمان است .

درجه اهمیت مهرهای پادشاهان صفوی متفاوت بود . مهمترین مهر در میان مهرهای شاهی مهری بود که جعبه مهرهای شاهی بآن ممهور میشد و بنابنوشته شاردن همیشه شاه آنرا برگردن‌آویخته داشت .

شاردن در شرح انواع مهرهای شاه سلیمان این‌مهررا مهربزرگ‌راست گوشه‌ای ازجنس فیروزه معرفی کرده ، که اطراف‌آن اسامی چهارده معصوم و وسط‌آن نام‌شاه سلیمان کنده شده بود . اگرچه آویختن مهری ببزرگی آنچه شاردن وصف میکند بگردن‌کارآسانی‌نیست، وبعید است که شاه‌چنین مهری‌را بگردن بیاویزد . (زیرا مهری که بتواند حاوی نام تمام ائمه بعلاوه نام شاه باشد مهری است نسبتاً بزرگ) اماچون مدرك دیگری دردست‌نیست باید آنرا پذیرفت.

آنچه مسلم است این‌مهر برای مهر کردن فرامین رسمی بکاربرده‌نمیشد.

جواز ممهوری بمهر کوچك همایونی دردست‌دارند ، از مجازات معاف خواهند بود . شاهنشاه فی‌الفور دستورداد برای تمام رجال وبزرگان معتاد بمشروب ازاین جوازها اعطاشود . » [۵۴] .

مهرمورد نظرشاردن باید مهربیضی شکلی باشد که تصویرآنرا در اطلس خودآورده است (عکس۱۰) در کار مهر کردن فرمانها دواتداران نیز نقشی بعهده داشتند .

در سازمان اداری‌صفوی دونفردواتدارخدمت میکردند . این‌دواتداران که دارای لقب مقرب‌الخاقان بودند عبارت بودند از :

۱ ـ مقرب‌الخاقان دواتدار مهرانگشترآفتاب اثر (دواتدارارقام)

۲ ـ مقرب‌الخاقان دواتدار (احکام وپروانجات)

کتاب تذکرةالملوك وظایف دواتدار مهرانگشتر آفتاب اثر ، را چنین تعیین کرده است:

« ارقام بیاضی ودفتری را (که) واقعه‌نویسان طغرا میکشند ، مشارالیه بمهر مهرآثار میدهد . »[۵۵] درباره وظایف دواتدار احکام و پروانجات‌چنین آمده است :

« ارقام واحکام وپروانجات (ی) که عالیجاه منشی‌الممالك طغرامیکشد، مهردادن آن مختص دواتدار مذکوراست » [۵۶]

دربارهٔ کلمهٔ «ارقام» که در آغاز جمله بالاآمده است توضیح کوتاهی لازم است. وآن اینکه ذکر کلمه ارقام یکی‌دیگر ازمواردی است که‌میتواند نشاندهنده اشتباهات نویسنده تذکرةالملوك باشد .

بامراجعه بفصل وظایف منشی‌الممالك‌میتوان‌دید که درآن طغرا کشیدن ارقام جزء وظایف وی نیست ، وتنها ازپروانجات و احکام سخن بمیان آمده است . درحالیکه دراینجا ارقام نیزبآن افزوده شده‌است .

باین‌سان باید گفت که نویسنده تذکرةالملوك در ذکر کلمه «ارقام» در مورد شرح وظایف دواتدار گرفتار اشتباه شده‌است .

---

۵۴ ــ ص ۱۹۴ ج ۳ سیاحتنامه شاردن‌ترجمه محمد عباسی

۵۵ ـ ص ۲۶ تذکرةالملوك

۵۶ ـ ص ۲۶ تذکرةالملوك

زیرا در هیچیك از فرامین موجود اثـر این مهر وجـود ندارد . (شاید در دستورات سری وخصوصی یافوری شاه ازآن استفاده میشده است.)

دومین مهر مهرچهارگوش ساده‌ایست که معمولا تنها نام شاه برآن کنده شده بود و فقط بر «ارقام» زده میشد. بعد ازاین دو مهر بزرگ گرد که‌یکی ساده و دیگری کلاهك‌دار بود قـرار داشتند . این دو مهر را بـر احکام و پروانچه‌ها میزدند . تفاوت این دومهر روشن‌نیست و نمیدانیم که موردخاص بکار بردن هریك چه بوده است توضیحات شاردن درباره موارد استعمال هر یك ازمهرها متأسفانه بسیارنارساست .

وی مینویسد کـه مهر کلاهك‌دار « بـرای امور دیوان ممالك از قبیل عهدنامه‌ها ومکاتبات با خارجیان واحکام اجازه‌نامه‌ها »[۵۲] بکارمیرفت ومهر ساده « برای امور خاصه وامور سپاه مورد استفاده قرارمیگرفت »[۵۳] . امـا بررسی فرمانهای موجود این موضوع را نشان نمیدهد .

(بطور نمونه باید ازفرمان شماره ۳٤ کتاب مدارك تاریخی نامبرد کـه دارای مهر گرد کلاهك‌دار وشامل‌حکم مقرری همه ساله برای یکی‌ازغلامان خاصه می‌باشد .)

بنابراین نمیتوان باقاطعیت معلوم کرد که هریك از مهرها درچه موردی بکار میرفته است . علاوه برمهرهای نامبرده دسته دیگری از مهرها وجـود داشتند که آنها را باید مهرهای درجه سوم و کوچك نامید . این مهرهابرای مهر کردن دستورات عادی ومعمولی بکار میرفت و درفرامین رسمی و اداری ودولتی اثرآنها دیده نمیشود .

شاردن در این‌باره می‌نویسد :

« صدراعظم بعرض شاهنشاه (شاه‌سلیمان) رسانید که یك عده ازجوانان اعیان و اشراف مست کرده در جوارکاخ همایونـی موجب اختلال گشته‌اند . حسب‌الامر بتمام سربازان و افسران فرمان داده شد که من بعد هر کس را در کوچه مست ومخمور بیابند همانجا شکمش را پـاره کنند . فقط کسانیکه

---

۵۲ - ص۲٦۷ سازمان اداری

۵۳ - ص۲٦۷ سازمان اداری

مهر چهار گوش‌زده میشد. بنابراین مهر مورد نظر مینورسکی «مهر انگشتر» نیست.

۳ ـ احکام وپروانجات که بوسیله منشی الممالك طغرا کشیده شده بود، توسط دواتدار مخصوص پروانجات مهر میگردید. مقام وی از نظر درجه واهمیت، پائین‌تر از دواتدار ارقام بود، و بهمین‌مناسب میزان حقوق او نیز کمتر بود.

نویسنده تذکرة‌الملوك در فصل آخر کتاب خود که شامل «ذکر مبلغ و مقدار مواجب ورسوم ارباب مناصب» [۵۹] است مقدار حقوق آنها را چنین ذکر کرده است:

«دواتدار ارقام مبالغ چهل‌وسه‌تومان‌ویکهزار و کسری مواجب وتیول» [۶۰] ومقداری نیز از محل رسوم اجارات وتیول در آمد داشت.

«دواتدار احکام مبلغ بیست‌وچهار تومان ودوهزار کسری مواجب‌وتیول» [۶۱] ومقداری نیز از محل رسوم اجارات وتیول وجز آن در آمد داشت.

این نتایج، طبقه‌بندی مارا در انواع فرامین ودرجه اهمیت آنها تأئید میکند.

در اینجا لازم است که پیرامون مهر انگشتر آفتاب اثر توضیحاتی بدهیم. نظر پرفسور مینورسکی درباره مهرها، چنانکه خود وی‌نیز معترف است متأسفانه «مبهم ومورد شك وتردید است» [۶۲] وحتی گاهی همراه با اشتباه. وی‌دربارهٔ «مهر انگشتر آفتاب اثر» یا «مهر آثار» می‌نویسد:

«مهر انگشتر آفتاب آثار یا مهر آثار شاید همان مهری باشد که اثرش در فرمان ۱۰ب موجود است وحاشیه وهاله‌ای از آب طلا که بادست کشیده‌شده است آنرا احاطه کرده. این امر کاملا اصطلاح آفتاب آثار را تعبیر وتفسیر میکند» [۶۳] این گمان متأسفانه بسیار دور از درستی است زیرا عنوان «آفتاب اثر» یا «مهر آثار» هرگز عنوان ولقبی برای مهر معینی نبوده است

---

۵۹ ـ ص ۵۱ ـ تذکرة‌الملوك
۶۰ ـ ص ۵۸ تذکرة‌الملوك
۶۱ ـ ص ۵۷ تذکرة‌الملوك
۶۲ ـ ص ۲۷۰ سازمان حکومت اداری صفوی
۶۳ ـ ص ۲۶۹ سازمان اداری حکرمت صفوی

مینورسکی در کتاب ـ سازمان اداری حکومت صفوی می‌نویسد : دواتداران صاحبان مناصبی بس دون بودند ، و مواجب آنان بسیار نبود ، و دربارهای عام در صف سپاهیان و اسلحه‌داران قرارمیگرفتند . »[۵۷] منصب دواتداران چنانکه پرفسورمینورسکی ذکر کرده منصبی بس دون هم‌نبوده. درست است که دواتداران درمجلس شاهی اجازه‌نشستن نداشتند ، اما این دلیل پستی‌درجه ومقام‌آنها نبود. بلکه‌داشتن اجازه ورود وحضور درمجلس شاهی خود نشانه بلندی مقام است .

در تاریخ‌صفوی‌بدواتدارانی برمیخوریم که مناصب عالی‌را شاغل‌شده‌اند. از آنجمله‌اند محراب‌خان قاجار که « درجوانی در دربار شاه عباس منصب دواتداری داشت وبسبب حسن خدمت وآداب‌دانی اززمره مقربان بساط عزت گشت و . . . . چون آثارکاردانی ولیاقت ومردانگی ازصورة حالش ظاهر و نمایان بود . . . . برتبه امارت ترقی کرده و ایالت ولایت طبس گیلکی باو تفویض گردید . . . . و هرچند سال بایالت ولایتی ازولایت خراسان معزز و ممتاز میگردید . »[۵۸]

از بررسی وظایف دواتداران نتایج زیربدست میآید :

۱ــ «ارقام» که بوسیله مجلس‌نویس طغرا کشیده میشد ، توسط دواتدار مهر انگشتر آفتاب بمهرمیرسید . تذکرةالملوك ازچگونگی‌کار دواتداران اطلاعی نمیدهد . اما ظاهراً وظیفه آنها این بوده که مهرشاهی را با مرکب آغشته کرده تقدیم میداشتند ، تاشاه ارقام رامهمور کند . مهری که ارقام با آن ممهور میشد مهرچهارگوشی بود که مادر شرح مهرهاآنرا «دومین» مهر بشمارآوردیم . وبایستی برانگشتری سوارباشد . زیرا دواتدار آن نیزبنام دواتدار مهرانگشترموسوم بوده‌است .

مینورسکی این مهررا مهری بیضی‌شکل تصور کرده که نقش‌آن بریکی از فرامین سلطنتی‌موزه بریتانیا دیده‌میشود. این‌تصور متأسفانه درست‌نیست زیرا دواتدار مهرانگشترتنها مأمور مهر کردن ارقام بوده ، و برارقام نیزتنها

---

۵۷ ــ ص ۱۱۹ سازمان اداری‌صفوی

۵۸ ــ عالم آرای عباسی ــ ص۱۰۰۸

نوشته شاردن برمبنی اینکه شاه دستورداد تنها نام عباس را محو کرده و بجای آن نام صفی را حك کنند مقرون بصحت نیست زیرا بامطالعه مهرهای صفوی دریافتیم که نام شاهان همیشه در میان مهر کنده شده ، ودراطراف آن غالباً اشعاری در مدح علی ، یااسامی ائمه حك میشده است این شباهت سبب شده که شاردن تصور کند که مهر پادشاه جدید همان مهرشاه سابق است که تنها نام آنرا تغییر داده اند . درحالیکه مختصر دقتی درطرزحکاکی مهرها این موضوع را روشن میکند که مهردوباره کنده شده است . بعلاوه ازنظرفنی این کار یعنی تنها تغییرنام میسرنیست زیرا بناچار بایداول قسمت میانه مهررا که محل نام شاه است تراش دادوصاف کرد ، تا بتوان نام تازه برآن کند و در اینصورت میانه مهر گودتر از اطراف آن خواهد گردید واثرآن برکاغذ منعکس نمیشود .

بنابراین باید گفت که هنگام جلوس هرپادشاه مهرهای شاه سابق راتراش داده ومهرتازه برآن میکندند ، ویا آنکه مهررا میشکستند و مهر تازه ای میکندند . مهرهای شاهی معمولا برسنگهای گرانبها چون یاقوت وزمردو فیروزه کنده میشد .

فرمانها پس ازآنکه بمهرشاهی میرسیدبه «دفترخانه همایون اعلی» که درحکم دفتر مرکزی وسازمان اداری حکومت صفوی بود میرفت . وپس از ثبت در دفاتر مربوط بمهر ناظر و داروغه دفترخانه میرسید .

پس ازآن فرامین از «دفتر خانه همایون اعلی» به دیوانهای مربوطه فرستاده میشد . اگر فرامین مربوط بامور ممالك بود «بدیوان «ممالك» واگر بامور خاصه مربوط میشد «بدیوان خاصه» فرستاده میشد . مثالها بدیوان صدور میرفت ، واحکام قضائی را نزد دیوان بیگی میفرستادند .

بدین سان هرفرمانی رابدیوان مربوط خود ، یا دیوانی که مسوده فرامین درآنجا تهیه شده بود میفرستادند که دردفاتر مربوط ثبت گردد .

فرامینی که جنبه مالی داشت مستلزم گذران تشریفات مفصل تری بود . اینگونه فرامین باید بمهر مستوفی الممالك یا مستوفی خاصه رسیده ودر دیوان آنها بثبت برسد .

بلکه «مهرآثار» یا «آفتاب اثر» درحقیقت صفتی است برای «مهر» نه عنوان آن چنانکه کلمه «اشرف» نیز دارای چنین‌وضعی‌است «وچون پروانچه بمهر اشرف رسد اعتماد نمایند» (ف - ۹ - مدارك تاریخی) و اگر این کلمات را عنوان ولقبی برای مهرها بدانیم باید بدنبال «مهر اشرف» هم بگردیم.

اشتباه این دانشمند محقق از شمسه طلای نقش شده بدور مهرناشی شده است . درحالیکه میدانیم کشیدن شمسه‌وترنج مذهب دراطراف مهرهای سلطنتی امری معمولی و رایج بوده است . واین برای تزئین فرمان بوده ، نه تفسیروتعبیرصفت «مهرآثار»ی. بعلاوه‌بکاربردن‌صفت«مهرآثار» برای‌مهرشاهی درفرمان نویسی دوره صفویه امری رایج‌بوده وبرای انواع مهرها بکارمیرفته است ، نه مهرمعینی . درپایان فرمان شماره ۳٤ از کتاب مدارك تاریخی این جمله‌بچشم میخورد «وچون پروانچه بمهرمهرآثاراشرف رسد اعتماد نمایند» ومهرآن نیزمهر گرد کلاهك‌داراست . درآخر فرمان شماره ۱۷ ازهمان کتاب این جمله دیده میشود « وچون رقم بمهرمهرآثار اشرف رسد اعتماد نمایند» درحالیکه مهرآن مهرچهار گوش است .

جمله آخرفرمان٤٢از کتاب‌فرامین‌فارسی‌ماتناداران چنین است «وچون پروانچه بمهرمهرآثار اشرف رسد اعتمادنمایند» ومهرآن مهر گرد ساده‌است این مقایسه نشان میدهد که «مهرآثار» یا «اشرف» هیچیك عنوانی برای مهر معینی نبوده اند.

گفتگوپیرامون‌مهرها رابا چگونگی تهیه و کندکاری‌آنها پایان‌میدهیم.

شاردن درشرح تاجگذاری شاه صفی (سلیمان) مینویسد :

«امرشد هرچه زودتر اسم شاه عباس از روی مهرهای دولتی که همیشه ازجواهرند واز دربار از کیسه مختوم بمهرصدراعظم درآورده اند محوشود، وبجای آن نام صفی حك گردد ، ودربعضی که نام عباس را بتنهائی نمیتوان محو کرد هرچه کنده شده محو کنند واگر تاب تراش نداشته باشندبکلی خرد نموده وتجدید نمایند.[٦٤]

٦٤- ص ٤٧ شرح تاجگذاری شاه سلیمان

سررشته دفاتر توجیه دیوان اعلی مشخص ومعین، وبقلم‌ارباب حوالات‌دیوانی عرض، وازوجوه معینه بازیافت، وارقام‌مناصب خواه‌بمهری که درنزدمهرداران ضبط است میرسیده یا نمیرسیده ، رسوم‌مستمری خودرا اخذ مینموده‌اند .

چنانکه نویسنده تذکرةالملوك می‌نویسد، این مرحله‌از تشریفات ومهر کردن‌فرامین‌مدتی‌در دوره‌صفویه متداول بوده‌وبعدمنسوخ‌شده ، وغالباً فرامین بمهرهای‌نامبرده ممهورنمیشده‌است .

چنانکه گذشت مهرداران نامبرده ازهرفرمانی که‌صادر میشده و جنبه انتفاعی ومالی‌داشته مبلغی بعنوان رسوم دریافت میکرده‌اند ، و علت ممهور کردن فرامین برای دریافت همین رسوم‌بوده است . مهرداران باآنکه ازمقام اداری و مزایای مالی‌مهمی برخوردار بودند ، درکارصدور فرامین‌نقش‌عمده‌ای بعهده نداشتند.

نباید ازیادبرد که مقام‌مهردارمهرهمایون بمراتب‌برتر ازمهر شرف‌نفاذبود. مهردارمهرهمایون درحضورشاه اجازه‌نشستن‌داشت‌ومهردارمهرشرف نفاذ مجبور بودبایستد. نتیجه گیری پرفسور مینورسکی ازوظایف‌مهردار مهر«ثبت مهرهمایون » متأسفانه اشتباه است .

وی‌می‌نویسد:

« مهردارمهرهمایون فی‌الواقع مسئول نگهداری مهرهمایون که معمولا بدست مادرشاه سپرده‌میشده‌نبود . درروزهای آدینه اسنادی که بمهروزیران رسیده‌بودبه درحرم ارسال میگشت وآنجا جعبه محتوی مهر همایون آورده میشدوپس‌ازآنکه‌اسناد ومدارك جهت‌شاه‌قرائت میگردید ،مهردارمحل‌معهود ومناصبی را برروی فرمان مزبور تر و مهررا تقدیم شاه‌میکرد تا وی آنرابر محل بگذارند»[۶۷]

پرفسور مینورسکی چنین گمان کرده است که « مهرهمایون » یکی از مهرهای‌سلطنتی‌بوده ودرجعبه‌مهرهای‌پادشاهی‌حفظ،وبدست شاه‌برفرمانهازده میشده‌است. درحالیکه «مهرهمایون»مهر کوچك کم‌اهمیتی‌بود که بوسیله‌خود مهردار«مهرهمایون» حفظ میگردیده و بنابنوشته تذکرةالملوك « هرسه‌سال

---

۶۷ - ص۱۱۹ سازمان اداری‌حکومت صفوی

فرمانهای مربوط بکارکنان دربار وحرم باید بمهر ایشیك آقاسی باشی برسد . درمواردی که فرمان‌مربوط بمخارج دربار بود وبایستی‌ازمحل‌درآمد-های خاصه پرداخت شود باید بمهر ناظر بیوتات نیز ممهور گردد ، تا قابل پرداخت باشد .

فرامین چنانکه گفته شد دردفاتر گوناگون ثبت میگردید (ظاهراً در هر نوبت ثبت رونوشتی از متن فرمان دردفاتر نوشته میشد) و پس ازثبت در هردفتر ثبت کننده فرمان جملاتی از قبیل ملاحظه شد ،قلمی‌شد ،صحیح است، مرقوم‌شد ومانند آنها برپشت‌فرمان مینوشت ومهرمیکرد. (عکس‌ش۱٦) پس از طی این تشریفات فرامین بدست صاحبان آنها میرسید . اما صاحبان فرامین باید فرمان خودرابمهر مهرداران «مهر همایون» ومهر«شرف نفاذ » برسانند .

نویسنده تذکرة الملوك‌درباره مهردارمهر همایون که لقب مقرب‌الخاقان داشت می نویسد که «از جمله مناصب عظیمه و مجلس نشین بهشت آئین است . . . . »

«شغل‌مهردار درقدیم‌الایام آن‌بوده که ارقام‌وزارتهاواستیفاها و کلانتریها و غیره را بعد از ثبت دفاتر بمهر (ثبت مهر همیون) که نزد مهردار مزبور است در ضمن ارقام درگوشه عنوان مهر مینموده ودر اوآخر این ضابطه مضبوط نبود بلکه رسوم خودراازقرار تصدیق دفتری‌بازیافت مینمودند» ٦۵

درباره مهردار مهر «شرف نفاذ» نیز مینویسد:

«شغل مشارالیه آنست‌که ارقام واحکام امراووزراء ومستوفیان ولشکر نویسان‌وقاطبه‌ارباب مناصب‌جزء و کل‌را که دراردوی‌معلی ویا ممالك‌محروسه ایران تعیین‌میشده ، گوشه ضمن ارقام رادربرابر مهر «همایون» بمهر کوچك «شرف نفاذ» مهر نماید ، وچنانچه صاحبان مناصب ، رقم منصب خودرابجهت مدافعه رسوم مقرره بمهر داران نمیدادند ، تصدیق رسوم مقرره خود را از

٦۵ - ص ۲۵ تذکرة‌الملوك

(۱٦)

فرامین باتشریفات کامل صدور می‌یافت . اما فرامین بیاضی ، شامل آندسته از فرامین میشد که پس ازممهور شدن بمهر شاهی بلافاصله بدست صاحب فرمان داده میشد ، یابکسی که فرمان بنام اوصادر شده بود ابلاغ میگردید ، و تشریفات ثبت دردفاتررا نمیگذراند .

«چون برخی احکام سلطنت درنگ بر نمی تابد از جهت تعجیل واخفای راز ، منشور مقدس تنها بنگین شاهی پیرایه گیرد واز دفاترنگذرد وآنرا حکم بیاضی گویند .»

حکم بیاضئی که بدفتر نمی رسد   تعجیل تیغ یار بود در هلاك ما

این توصیفی است که در فرهنگ آنندراج از حکم بیاضی شده است .

این توضیح میرساند که فرامین بیاضی عبارت بوده اند از فرامینی که بدو سبب سری بودن ، یافوریت صدور میبافتند وبرای جلوگیری از اتلاف وقت یا افشای مضمون ، از ثبت وضبط آنها دردفاتر مختلف خودداری میگردید .

ارقام واحکام وپروانچه‌ها هر کدام ممکن بود که بیاضی یا دفتری باشند درمورد ارقام درتذکرة الملوك دربخش وظایف دواتدار مهر انگشتر آفتاب اثر چنین آمده‌است :

«ارقام بیاضی ودفتری‌را که واقعه نویسان طغرا میکشند مشارالیه بمهر مهرآثار میدهد .»

پرفسور مینورسکی درباره فرامین دفتری وبیاضی مینویسد :

«اولی محتملا آنست که ازمسوده ها صادر میگشت ودومی (پاکنویس) مستقیماً بامر شاه نوشته میشد .» [۷۲]

باید گفت که متأسفانه این احتمال مقرون بصحت نیست وچنانکه گفته شد فرمانهای بیاضی ودفتری ازنظر ثبت و گذراندن مراحل اداری تقسیم‌بندی میشدند .

برآنچه پیرامون شیوه وچگونگی فرمان نویسی در صفویه نوشتیم، باید این توضیح مختصر را بیفزائیم .

---

۷۲ ــ ص ۲۷۱ سازمان اداری

یك بار مبلغ سی تومان قیمت بندمهر»[۶۸] بابت نگاهداری آن میگرفت. وچنانکه درضمن شرح وظایف مهردار نوشتیم این مهر پس ازثبت فرامین دردفاتر بوسیله مهرداریشت فرمانها زده میشد، در اواخر دوره صفویه اینکار انجام نمیشد وفرامین بدون این مهر نیزمعتبر بود. نمونه‌مهر «ثبت‌مهرهمایون» را (گوشه‌چپ عکس ش۱۶) میتوان مشاهده کرد.

منبع ومأخذ وظایفی که‌مینورسکی ازنظر تعیین‌محل مهر و غیره برای مهردارتعیین کرده متأسفانه روشن‌نیست. بنابراین نمیتوان بدرجه درستی‌یا نادرستی آن پی‌برد.

شاردن درشرح فروش‌جواهرات خود بشاه‌سلیمان می‌نویسد:

«دربیست‌وپنجم (اوت) بعنایت الهی معامله خودرا باناظرتمام کردم»[۶۹]

«دراوایل سپتامبرناظر فرمان حواله وجوه مرا بعنوان هلندیان تسلیم داشت»[۷۰]

«ناظرفرمان‌مزبوررا بسرعت‌تمام تسلیم‌من کرد اگرمن شخصاً میخواستم آنرا بگیرم بیش‌ازیکماه جریان‌کارطول داشت»[۷۱].

اگراین کندی کاررا عیبی‌بشمارآوریم دربرابر آن‌حسن‌بزرگ‌صحت و دقت‌وجود داشت که‌شاردن خود بدان معترف است

وی‌می‌نویسد: بااطمینان میتوانم بگویم که چنان دقت وصحتی درکار اداری دولت صفوی وجوددارد که‌هرکس هرگونه اطلاعی از فرامین شاهی مربوط بهرزمانی که‌بخواهدمیتواند‌بدست‌آورد. واین خود نظم و ترتیب کار بایگانی دیوانهای دولت صفوی را بخوبی‌نشان میدهد.

دربررسی فرامین دوره‌صفوی بواژه‌های «دفتری» و «بیاضی» برمیخوریم که بایدآنهارا عناوینی برای دودسته ازفرمانهای این‌دوره بدانیم.

فرمانهای دوره صفوی بطور کلی بدودسته بیاضی‌ودفتری تقسیم‌میشدند. نحوه صدور فرامین دفتری بهمان‌صورتی‌بود که شرح آن‌نوشته شد. اینگونه

۶۸ - ص ۵۷ تذکرة الملوك

۶۹ - ص ۲۲۴ ج ۳ سفرنامه شاردن ترجمه محمدعباسی

۷۰ - ص ۲۳۱ ایضاً

۷۱ - ص۲۳۵ ایضاً

وفضیلت و کمالات دستگاه علامی فهامی تاجاً للافاده والفضله ملا حسن شیخ اسلام گیلان باتفاق نایب‌وزارت ونجابت ورفعت ومعالی پناه عزت و کمالات دستگاه شمساً للوزارة والنجابة و الرفعة میرزا محمد ربیع مستوفی گیلان بیه پس‌ووزیر بیوتات سرکار خاصه شریفه بحقیقت عدم رضاء کداخدایان و ارباب‌بنیچه ورعایاء الکاءمزبور بکلانتری خواجه‌محمدتقی کلانترآنجا ورضا وخواهشمندی چهاردانگ رعایا وارباب بنیچه بکلانتری خواجه‌محمدسعید کلانتر سابق رسیده حقیقت واقعی‌آنرا عرضه داشت پایه‌سریر خلافت‌مصیر نمایندو دراینوقت مشارالهیم بعرض رسانیدند که بموجب‌محضر علیحده‌چهار صدوشصت‌ونه نفر بکلانتری خواجه محمدتقی‌راضی‌ودوهزارویکصدوبیست وهفت نفر اظهار رضا وخواهشمندی بکلانتری خواجه محمد سعید نمودند که ازآنجمله نهصدوهشتاد وسه‌نفر عدم رضا واظهار شکوه از خواجه‌محمد تقی وتتمه بدون شکوه او اظهار رضا از کلانتری خواجه محمدسعید مزبور نمودند بنابراین از ابتداء چهارماهه تنکوزئیل کلانتری‌بلده رشت و توابع را بدستوری که بکلانتری سابق مرجوع‌بود برفعت ومعالی پناه‌عزت‌دستگاه شهریاری شمس للرفعه والمعالی خواجه‌محمد سعید شفقت ومکرمت فرموده ارزانی داشتیم‌که بامر مزبور ولوازم‌آن اقدام نموده‌ودرهرباب حسن سعی خودرا ظاهر سازد و درآبادانی الکاء مزبور مساعی جمیله بظهور رسانیده نگذارد که ازاقویا برضعفا وزیردستان ستم‌وزیاد واقع‌شودونوعی‌نماید که آثارحسن سعی او برنواب‌همایون ما ظاهر گردد وسادات عظام‌ومشایخ کرام‌و اعیان و کدخدایان‌وجمهور رعایا وعموم متوطنین الکاء مزبور رفعت‌و معالی پناه‌مومی الیه‌را کلانتر باستقلال آنجا دانسته از سخن و صلاح حسابی او که موجب‌رفاه حال‌رعایا وتوفیر مال دیوان بوده‌باشد بیرون نروند وزیر و مستوفی الکاء مذکور بیوقوف وشعورو تجویز او و گماشته‌او مدخلی‌در توجیهات و تخصیصات و وجوهات دیوانی و خارج المال واستصوابیات ننمایند ویکدینار ویکمن باربی‌مهر ونوشته او بهیچوجه من‌الوجوه بتوجیه

درآغاز پادشاهی سلسله صفویه ، یعنی از زمان شاه‌اسمعیل اول تااواسط سلطنت شاه تهماسب فرمانها بشیوه پیش‌از دوره صفوی نوشته میشد .

این دسته فرمانها بانام خداوند وجملهٔ الحکم‌لله (بالای فرمان) آغاز میگردید ، وسپس طغرای پادشاه زیرا آن نوشته میشد که عبارت بوده از « ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادر سیوزومیز » یا ابوالمظفر طهماسب بهادر سیوزومیز »[۷۳] (عکس ش ۱۷)

درباره جمله سیوزومیز باید توضیح دهیم که این عبارت یکجمله ترکی است که معنای «فرمانمان» یا «فرموده‌مان» میدهد .[۷۴] زیر طغرا مهر شاهی زده میشد. آخرین فرمان ازاین دسته‌فرمانی‌است ازشاه تهماسب اول که بسال ۹٤۸ صادر گردیده است.[۷۵]

در پایان این‌مقاله متن دوقطعه فرمان صفوی موجود درموزه هنرهای تزئینی که تاکنون بچاپ‌نرسیده است ازنظر خوانندگان میگذرد.

چون‌آنچه‌پیرامون‌فرمان‌نویسی دردوره صفویه نوشته شد ، بسبب‌محدود بودن مدارك واطلاعات وتحقیقات قبلی راجع بآن ، مانند هرنوشته تحقیقی دیگر، نمیتواند خالی ازلغزش باشد ، امیداست که خوانندگان دانشمند و صاحب‌نظر درصورت مشاهده هرگونه لغزش واشتباه بایادآوری‌آن‌نویسنده را سپاسگزار فرمایند .

الخالق هو

(مهر)

بندهٔ فرمان برمولی حق سلطان حسین

حکم جهان مطاع‌شد ـ آنکه چون‌قبل‌از این حسب الرقم اشرف مقرر شده بود که‌وزارت ورفعت‌ومعالی‌پناه‌عزت‌وعوالی‌دستگاه‌شمساً للوزارةوالرفعة والمعالی میرزا محمد کریم‌وزیر گیلان بیه پس وشریعت وافادت‌و افاضت‌پناه

---

۷۳ ـ فرمانهای شماره ۸ تا ۱۱ اول فرامین‌فارسی ماتناداران

۷٤ ـ سیوز در ترکی بمعنی سخن ، دستور ، گفته وفرمان است . سیوزومیز ازنظر دستوری‌اضافه ملکی ودر حالت جمع است.

۷۵ ـ فرمان ش ۱ کتاب مدارك تاریخی

الملك لله

(مهر)
بندهٔ شاه ولایت عباس

اللهم صل علی النبی و الولی و البتول و السبطین
و السجاد و الباقر و الصادق والکاظم و الرضا
و التقی والنقی والزکی والمهدی

فرمان همایون شد . آنکه چون محال مذکوره ضمن من اعمال مشهد مقدس معلی بسیورغال سیادت و نقابت پناه نجابت و بدایت دستگاه عمدة السادات العظام الغ میرزا مقرر است و از راه ملکیت بسیادت و نجابت پناه مشارالیه متعلق است و مستوفیان عظام کرام بعضی را از تیول ایالت و حکومت پناه نظاماً للهٔ یاله شاهنظرخان بموجبی که درضمن درتحت هرمحل نوشته شده وضع نموده‌اند و بعضی سهواً از محل دیگر وضع شده و مزرعه نوده از بابت تفاوت مغرا که در بارس نیل سابق که مغراجمع قرار داده بسیورغال سیادت و نقابت پناه مشارالیه مقرر شده و از آن تاریخ بسیورغال مقرراست و سهواً وضع نشده بنابراین مقرر فرمودیم که و کلا ایالت پناه مومی الیه آنچه سهواً ازمحل دیگروضع شده باشد و آنچه وضع نشده باشد چون دانسته بسیورغال سیادت و نقابت پناه مشارالیه شفقت فرمودیم بمجرد آنکه مستوفیان سهواً محلی را وضع ننموده باشند یا از محل دیگر وضع شده باشد اصلا و مطلقاً بعلت مالوجهات و وجوهات غیرذالك طلبی ننموده اطلاق و حوالتی ننمای و از تاریخی که بسیورغال مقرر شده و احکام مطاعه صادر گشته بتخصیص مزرعه نوده واتمقان که دربارس نیل بسیورغال مقرر گشته بدستور بسیورغال مقرر کارداران قدغن [نما] ئی هر ساله حکم مجدد طلب ندارند .

تحریراً فی جمادی الاولی سنه ثلث عشرین الف . (عکس ۱۸)

درنیاورند و حواله و (اطلاق) و داد وستد نکنندو در کل معاملات آنجا نوشته ومهر اورا معتبردانند وابریشمی که‌حسب‌الرضارعایاجهة سرکارخاصه شریفه به‌سلم ابتیاع میشود بدستور بوقوف مشارالیه خریداری‌نموده‌قیمت‌را در حضور مومی الیه برعایا دهندونوعی ننمایند که‌ستم‌وزیادتی‌برعایاوعجزه وفوت و فروگذاشت ونقصانی درمال‌سرکارخاصه شریفه واقع‌شودداروغگان الکاء مذکور قضایائی که در میان‌رعایا سانح شوددر حضور رفعت و معانی پناه مومی‌الیه وگماشتگان‌او بفیصل رسانندوظیفه رفعت ومعالی‌پناه مذکور آنکه نگذارند که‌آنچه بتخفیف مقررشده احدی بخلاف آن عمل نماید و نوعی بخدمت مزبورقیام نماید که حسن سلوك او عند (الخالق)[۸۵] و الخلایق مرضی ومستحسن بوده رعایا الکاء مذکور برفاه حال‌وفراغ بال بدعاگوئی دوام‌دولت بیزوال‌اشتغال‌نمایندواخراجات مملکتی‌راموافق‌شرح رقم‌مطاع که درآن‌باب‌صادر گشته بتوجیه‌درآورده‌یکدینارویکمن‌بار بخلاف‌حکم وحساب درمیانه رعایا وعجزه‌بتوجیه‌درنیاورده‌ودرآخرهرسال‌توجیهات‌سال گذشته‌را با ابواب توجیه و تفصیل بنیچه محال بمهر ارباب واهالی (ومهین؟)شریکان درست داشته با قبوض اسناد جزو بدیوان فرستد که بعد از ملاحظه و رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی مستوفی‌سرکار خاصه شریفه در دفتر عمل نموده محاسبه مفروغ سازدمقرب‌الخاقانی مستوفی سرکار خاصه شریفه موازی‌سیصد عدد اشرفی که مشارالیه در سال اول پیشکش سرکار خاصه شریفه نموده که واصل خزانه عامره نماید در دفتر ابوالجمع و از قرار قبض‌مقرب الخاقانی صاحبجمع‌خزانه‌عامره‌به‌خرج‌مجری نماید ودراین باب‌قدغن‌دانسته ازجوانب برینجمله روند وازفرموده‌تخلف نورزند وهرساله رقم‌مجدد طلب ندارد و در عهده‌شناسند .

تحریراً فی‌ربیع‌الاول ۱۱۰۷

۱ــ کلمهٔ بالخالق بالای فرمان نوشته شده است .

همبستگی های دیرین

ایران و پاکستان

بقلم

دکتر شهریار نقوی

در ربع اول قرن بیستم میلادی عضو جدیدی باتحادیه سه گانه دره‌های معروف تمدن باستانی بشر« درهٔ نیل»، «درهٔ دجله و فرات» و «درهٔ کارون» بنام «دره‌سند»افزوده شد ودر ربع دوم‌همین‌قرن کشور نوینی در آن دره بعنوان پاکستان درنقشه گیتی‌ترسیم‌یافت.

دره سند که‌اکنون جناح غربی‌پاکستان‌راتشکیل‌میدهد وسرزمینی رااز کشمیر گرفته تا کرانه دریای عرب در بر میدارد، نسبت بسایر دره های نامبرده‌حاصلخیزتر وپهناورتر ودارای شهر های بیشتر وپر جمعیت‌تر بوده است. مرود ـ هائی که ازخرابه‌های«هاراپا»،

تاریخ ازآنگونه علوم ومطالعاتی نیست که مغز آرام و کوشش و زحمت زیاد برای آن کافی باشد. تاریخ باعمیق‌ترین مسائل زندگی بشری سروکاردارد ومستلزم آنست که شخص همهٔ وقت و همهٔ وجود خودرا وقف آن کند.

ارنست رنان

هزارهٔ دوم قبل‌از میلاد که موجب از بین رفتن رونق آبادی شهرهای باستانی درهٔ سند گردید، درنواحی کنونی پنجاب‌زمزمه‌های«رگ‌ویدا»طنین‌انداز‌شد وازهمان موقع داستان پیوندهای معنوی بین ایران وپاکستان بسلك تحریر درآمد. اشتراك دراسامی ومشخصات بعضی ازخدایان دوملت ایرانی وهندی ازقبیل مهر ومیترا، اهورا واسوراوغیره ویگانگی‌نزدیک درمراسم عبادات وراه وروش زندگی آنها نیز میتواننددلیل محکمی‌بروجود بهم‌پیوستگی‌های فکری دوقوم همجواری که زمانی باهم زندگی میکردند محسوب گردد. اشیاء گوناگون‌از جمله‌مجسمه‌هائی از خدایان و نقوش و ظروفی که اخیراً درتعداد زیادی از خرابه‌هاوقبورقدیم درنواحی«سواط» - «دیر» - «چارسده» «شاه‌جی کی‌دیری» - «تخت‌بهائی» -«جمال گرهی» - «تیمر گره»- «منگوره» وغیره (نزدیك‌پیشاور - پاکستان غربی) کشف شده است شباهت زیادی به برخی از اشیاء مکشوفه از تپهٔ مارلیك وشوش دارد واین‌شباهت‌راهم‌میتوان شاهد بارز اتحاد فکری وفرهنگی ایران وپاکستان درروزگارقدیم دانست.

ممکن است درنزد عده زیادی ازمردم جهان تجزیه شبه‌قاره هندوستان بدوقسمت هند وپاکستان که بسال ۱۹۴۷ میلادی صورت گرفته بعنوان اقدام تازه و بی سابقه‌ای درمورد تقسیم سیاسی‌آن سرزمین جلوه کند وبنظر آنهااز هم سوا شدن دوناحیه امرغیرعادی وشاید هم غیر طبیعی باشد اما بگواهی سرگذشت‌روزگارانی که سرچشمه آغازتاریخ بشماراست‌وبتصدیق‌افسانه‌های کهنی که باستان‌شناسان به کلك کلنگ مرقوم داشته‌اند، اینگونه تقسیم ریشه‌بس‌عمیق وسوابق‌بسیارعتیق‌دربردارد وبالعکس‌پیوندآنهادرگذشته‌های دور ونزدیك‌کمتر اتفاق افتاده وهیچوقت زیاد دوام نداشته است.

تحقیق وتفحص درتاریخ دره سند (پاکستان باختری) بخوبی آشکار میسازد که آن ناحیه از دیرزمان بعلت‌کوهسار و ریگزار دشوار گذر و جنگلهائی که درمشرق‌آن درآن زمان وجود داشت از بهم پیوستگی بوادی رود گنگ وقسمت‌های دیگرهند کنونی سرباز زده و دراغلب ادوار تاریخی

«موهنجو دارو»، «کوت دیجی»، «بهنبور» وامثال اینها بگـوش‌میخورد مبین آنست که برخلاف اطلاعاتیکه درسابق درباره اهالی‌آن‌سرزمین توسط منابع قدیم هند بدست‌آمده بود دردره مزبورتمدن‌بسیارپیشرفته ودرخشانی‌وجود داشته است. شهرهائی مطابق‌اصول صحیح شهرسازی‌ساخته شده باخیابانهای عریض ومستقیم‌با مجـاری سرپوشیده برای فاضل‌آب، سیلو ها جهت ذخیره گندم وحبوبات، تنوره‌ها وحمامهای عمومی وخصوصی، خانه‌ها ومعابدبسبك ساده ومطابق احتیاجات اهالی شهر، همه اینها نشانه بلندی و بزرگی تمدن «دراویدین»هاست که قبل ازورود آریائی‌ها بهندوستان دردرهٔ سند زندگی میکردند وبا فصاحت خاصی اززندگی ساده وبدون تجملی که دردره‌های‌نیل وفرات از دریچه‌هـای اهرام شگفت‌انگیز و معابد وعمارات عظیم لکسر و منارهای بلندبابل دیده میشودحکایت میکنند وهرقدر که درنتیجه مساعی خستگی ناپذیر باستان شناسان پرده ابهام وتاریکی عدم معلومات از چهـره جزئیات آن برطرف گردد، وضع زندگی کهن اهالی‌آن دیارجالبتر ودلپذیرتر جلوه خواهد کرد.

تاریخ تمام دره‌های دارای تمدن قدیم، جز درهٔ سندبقلم مورخان‌یونانی کم وبیش نوشته شده‌است ولی‌تاریخ دره سند که تااواخر مرزنهائی‌اطلاعات ما پیرامون حمله داریوش و کورش بگوشه‌اش بشمار میرفت بتازگـی مورد توجه جهانیان قرار گرفته واکنون توسط بیل و کلنگ‌ماهران‌آثارباستانی دردست تدوین میباشد وطبعاً جهت تکمیل این‌کارزمانی لازم است. آنچه که از مکشوفات کنونی مانندتسبیح‌های سنگی و گلـی ومجسمه های گلی از گاوهای فربه با شاخهای نوکداریکه نظیرآن در شوش هم بـدست‌آمده و نقش‌آتشدانها روی مهرها وظروف زیاد با جزئیات گوناگون و امثال اینهـا برمی‌آید حاکی از برقراری روابط نزدیک دینی وفرهنگی میباشد که‌پیش از فجر تاریخ نویسی دربین ایران و پاکستان وجودداشته است.

پس ازورود کاروانهای مهاجرین‌آریائی بسرزمین‌هنـدوستان در اواخر

باسم « سند » معرفی گردیده است جاهائیکه در اوستا کلمه هندو بمعنای دره سند (پاکستان غربی) بچشم میخورد بقرار زیراست :

۱- سروش‌یشت ۲- مهریشت ۳- تیریشت ٤- وندیداد.

درسروش یشت موقعیکه گفته شده است سروش ایزد تواضع وفروتنی با گردونه خود از خاور به باختر میرود هند را مرز شرقی ونینوا پایتخت آشور را مرز غربی ایران میشمارد وترجمه‌آن چنین است :

« او ازهندوستان درمشرق میرود تا به نینوا درمغرب ...»

در مهریشت گفته شده است :

«بازوهای نیرومند مهر کسانی راکه پیمان نگاه دارند یاری مینماید ، خواه چنین کسان درهندوستان درمشرق باشند ، خواه در نینوا درمغرب» .

درتیریشت راجع به تستریا ، تشتر (تیر) ایزدباران میگوید :

« پس آنجره از کوه هند برخاست .»

در فصل اول وندیداد جاهائیکه ازشانزده کشور خوبی نام برده شده هندوستان بعنوان پانزدهمین کشور ازآن بشمار رفته است . ترجمه عبارت آن چنین است :

« من که اهورامزدا وآفریننده هستم پانزدهمین‌جاو کشوررا که‌آفریدم هپتاهندو نام دارد ، که از مشرق هندو (اندوس) تا مغرب هیندوتوسعه دارد . پس روان زشت (انگره‌مینو) برخلاف من‌فتنه برانگیخت آن‌مملکت را دارای هوائی گرم کرد وسن بلوغ دختران را زودتر گردانید.»

بقیه از صفحه روبرو

« ناحیتیست‌مشرق وی رود مهران است و جنوب وی دریای اعظم است ومغرب وی ناحیت کرمان است وشمال وی بیابانست که بحدود خراسان پیوسته است و این ناحیتیست واندروی گرمسیر واندروی بیابان های بسیاروکوه اندك و مردمان اسمر وباریك‌تن و دونده وهمه مسلمان‌اند..»

درهمین کتاب معروف جغرافیائی زیر عنوان سخن‌اندرناحیت هندوستان عبارت‌زیر بچشم میخورد :

« مشرق وی ناحیت چین است وتبت وجنوب وی دریای اعظم است ومغرب وی رود مهران است وشمال ناحیت‌شکنان وخان است وبعضی ازتبت ...»

(٥)

باکشورهای همجوار غربی مانند ایران وعراق انباز وهمداستان بوده است ومخصوصاً ازبدو تشکیل سلطنت هخامنشیان پیشاور وتاکسیلا و لاهور و ملتان وحوزه های‌آنها بایران ملحق و درخلال قرنهای متمادی بقدری تحت تسلط ایران بوده که تمام‌آن‌نواحی‌بنام «هند» وجزء مستعمرات کشورمزبور بشمارمیرفته است .

دره سند (مهران) که دارای هفت رودخانه مهم ستلج ، بیاس ، راوی ، چناب ، جهلم ، سند وکابل میباشد در کتاب مقدس هندوان «رگ‌ویدا» بنام «سپتا سیندو» معرفی گردیده و در کتاب مقدس‌ایرانیان قدیم «اوستا» باسم «هپتا هندو» خوانده شده است . [1]

باگذشت زمان کلمه هپتا (هفت کنونی) از اول‌آن اسم حذف گردیده و پنجاب وسند هندو یا هندوستان نامیده شده است و بتدریج نواحی پیوسته بآن نیز بهمان اسم معروفیت یافته است . بدینترتیب سرزمینیکه امروز آن را درنقشه سیاسی جهان بنام پاکستان غربی میشناسیم همان سپتا سندوی ودائی‌وهپتا هندوی اوستائی‌است که درتمام نوشته ها و کتیبه های باستانی ایران باسم هند ودر اغلب آثار مورخان وجغرافیا نویسان عربی زبان [2]

۱ـ معمولاحرف‌سین ودائی (سانسکریت) درزبان اوستائی به های هوز تغییرمییابد چنانکه کلمات سانسکریت سپتاسندو ، سرسوتی ، سنگم ، سوما ، اسورا ، سنچار بزبان اوستائی هپتا هندو ، هرهوتی ، هنگم ، هوما، اهورا وهنجار خوانده شده است .

۲ـ لسترنج مؤلف «سرزمین های خلافت‌شرقی» درتألیفش (ترجمه‌فارسی چاپ تهران صفحه ۳۵۵) مینویسد :

« اعراب سند را بکلی برایالت بزرگی اطلاق میکردندکه درخاورمکران واقع شده است . »

زکریا بن‌محمدمحمود القزوینی در «آثارالبلاد واخبارالعباد» چاپ بیروت بسال ۱۹۶۰ میلادی صفحه ۹٤درباره سندگوید: «ناحیه بین‌الهند وکرمان‌وسجستان. قالواالسند والهندکانا اخوین من‌ولد توقیرین تقطن بن‌حسام‌بن نوح‌علیه‌السلام ...»

در حدودالعالم مؤلفه بسال ۳۷۲ هجری قمری سند چنین معرفی شده است (چاپ مجلس تهران) :

بقیه در صفحه روبرو

گشتاسب جهت تبلیغ واشاعه دین زرتشت بهند روی آورد . همچنین نریمان پسر گرشاسب، سام پسر نریمان ، زال پسر سام ، فرامرز پسر رستم و بهرام پسر اسفندیار بآن دیار مسافرت نمودند .

فتح دره سند (پنجاب و سند) بدست داریوش کبیر پس از نوشته شدن کتیبه بیستون درسال ۵۱۷ قبل ازمیلاد مسیح بعمل آمد وآن کشور تاحمله یونانیان(۳۲٦ پیش ازمیلاد) بیش ازدویست سال زیرنگین سلاطین هخامنشی وجزء سلطنت ایران بود . دراین مدت طولانی «تاکسیلا» که شهرپرجمعیت و جای مهم دانش وهنروتجارت وشهرمرکزی ساتراپ بزرگ ایران بود و علاوه برحکام وزمامداران ایرانی که ازطرف شاهان ایران فرستاده میشدند تعداد زیادی ازتجار و کسبه ایرانی را نیزبخود جلب نموده بود واقامت آنان درآن شهرومضافات آن دررسوم وعادات بومیها تأثیر فراوانی گذاشت ، وجود آنان درآن نواحی که تاحمله تیمورلنگ بهند ادامه داشت موجب گسترش نفوذ تمدن ایرانی دربرخی ازشهرهای هندوستان ازجمله «پاتلی پتر» پایتخت سلاطین خاندان «موریا» گردید که مؤسس آن «چندرگپت» بنابه تحقیقات «دکترسپونر» Spooner که درسال ۱۹۱۳میلادی درنواحی پاتلی پتر حفاریهای بسیار سودمند انجام داده ازهمین شهر برخاسته بود ودراغلب امور مملکتی وفرهنگی از روشهای ایرانی پیروی میکرد .

در حفاریهائی که درشهر بهنبور(نزدیك کراچی) بعمل آمده سکه‌هائی مربوط بزمان سلاطین اشکانی و ظروفی بسبك ایرانی از همان دوره پیدا شده وقرائن دیگری نیز دال برنفوذ اشکانیان درآن سرزمین دردست محققان میباشد . درزمان شاهان ساسانی روابط سیاسی ایران باپاکستان برقرار بود طبق کتیبه «پیکلی paikuli» نواحی شمال هند مجدداً درتحت استیلای ایرانیان واقع شد وایاب وذهاب مردم دوطرف کماکان ادامه داشت . بهرام گورساسانی دراوائل قرن پنجم میلادی بپاکستان رفت ودرآنجا بسفارت

در کتاب پهلوی «بندهش» مؤلفه قرن ششم میلادی که درزمینه پیدایش جهان میباشد درمورد رودخانه سند چنین‌عبارتی دیده میشود :

«وهروت په خراسان بویترت (بگذرد) او (و) په سندبوم شهت (شود) اوپه هندوستانه ذریا ریزت (ریزد) وس آنو (آنجا) میتران رودخوانند او هندوکان روت‌ایچا (نیز) خوانند . .»

درهمان کتاب‌بندهش (درباب ۱٤جمله ۳۸) موقعیکه اقوام جهان‌شمرده شده است سند وهندو کشورهای علیحده بیان گردیده است بعبارت زیر :

« . . . واورمیان وترکان وچینیان وداهیان وتازیان وسندیان وهندوان و ایرانیان . . . »

شامل بودن اسم سرزمین سند در کتب مقدسه ایرانیان همبستگی آنرا با ایران در زمان اوستائی و پهلوی بخوبی مسجل میسازد . در مورد مسافرتهای شاهان قدیم ایران بآن سرزمین که با این کشور روابط نزدیك داشته ودراغلب ادوار تاریخی‌اش جزوخاك ایرانزمین محسوب بوده، ابوالفضل علامی وزیر دانشمند وفاضل اکبرشاه در کتاب معروفش بنام‌آئین اکبری [۱] مطالب جامعی مرقوم داشته است . طبق روایت نامبرده اولین پادشاهی که ازایران‌بهندرفت هوشنگ پیشدادی بود .

شاه دوم ایرانی که درآن راه گام برداشت جمشید پسر تهمورث بود . جمشید بواسطه‌غرور وتکبریکه گرفتار آن شد دعوی خدائی کرد وباخشم ایرانیان مواجه گردید . ضحاك شاهزاده آشوری که ازبازماندگان شدادبود به سلطنت رسید . جمشید ازایران به سیستان و ازآنجا بهندوستان گریخت و چون خواست ازراه بنگال (پاکستان شرقی) بسوی چین برود بوسیله دستیاران ضحاك‌دربین راه کشته شد . سومین پادشاه ایران که رهسپار هند شد ضحاك پسرقارداس بودکه چندین مرتبه بآن سرزمین مسافرت کرد و آخرین سفر او بهند پس ازشکست خوردن ازفریدون بود . آخرین پادشاه پیشدادیان گرشاسب هم بآن دیارسفر کرد ونیز اسفندیار بفرمان پدرش‌شاه

۱ ـ آئین اکبری ـ ترجمه ازجاریت ـ جلد سوم ص ۳۱۹-۳۲۰








ظروف دوره پارتی

ایران درشهر «قنوج» پایتخت هند با «شانکال» (Shankal) پادشاه آن مملکت وارد مذاکره گردید و درمدت توقف درقنوج با دخترشانکال که «ساپینود» (Sapinud) نام داشت عروسی کرد.[۱]

در شاهنامه‌فردوسی‌درباره عزیمت بهرام گور به‌سندوهندوآوردن‌مولیان ازآن‌دیار به ایران چنین اشاره‌شده‌است:

به نزدیك شنكل فرستاد كس چنین گفت ای‌شاه فریادرس
ازآن‌مولیان‌بر گزین ده هزار نرو ماده برزخم بربط‌سوار
که استاده برزخم دستان بود در آواز او رامش‌جان بود

همچنین در اوائل‌قرن چهارم میلادی هرمز ثانی دختر یکی‌ازپادشاهان خانواده کوشان راکه در نواحی غربی هندوستان و وادی قندهار حکومت داشتند، بزنی گرفت و در سال ۳۶۰ میلادی موقعیکه شاپور ثانی شهرآمدا Amida را محاصره نمود فتح ساسانیان بر ساخلو رومیان بکمك فیلان‌جنگی و قشون کوشانی که به‌سرداری‌پادشاه پاکستانی انجام گرومبیت Grumbatesدرسپاه‌ایران شرکت جسته ومیجنگیدند، صورت گرفت. وجود اسامی ایرانی در شهرهای قدیم سند مانند بهمن «بهمن‌آباد» بمبهور «بمبرو» و امثال اینها نیز مظهر نفوذ ایران قدیم درآن‌دیارها میباشد.

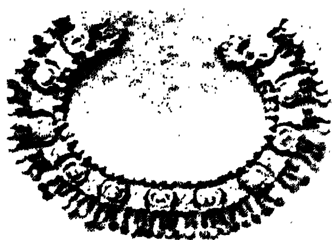
موضوع همبستگی ایران و پاکستان (دره‌سند) در زمینه فرهنگ و هنر ودیانت و ادبیات بسیار جالب ودارای اهمیت فراوانیست ودراین سطور بآن نیز باختصار کلام میپردازیم. در هزاره سوم پیش‌از میلاد مسیح دربین بومیهای شهرهای‌دره سند افکار مذهبی‌نیز شباهت زیادی بنظرات‌دینی‌اهالی دره‌کارون (ایرانیان) داشته و وجود نقوش آتشدانها در مهر هائیکه از شهر «موهنجودارو» بدست آمده میتواند مؤیدچنین ادعایی‌باشد. کشف‌مجسمه‌هائی در قبور قدیم‌هم که در «تیمرگره» و نواحی مختلف نواب نشین دیر وسواط صورت گرفته و شباهت‌آن بامجسمه‌هـای‌خدایان قدیم که‌ازحفاریهای شوش بدست رسیده، هم کیشی اهالی دودره‌ویا دو کشور را نشان‌میدهد.

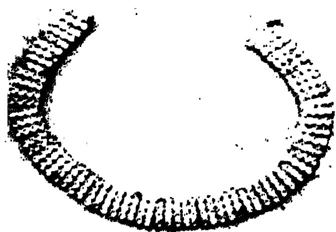
---

۱ ـ ایران باستان ـ «بلسارا» ـ ترجمه فارسی ازسپنتا ص ۱۰۰





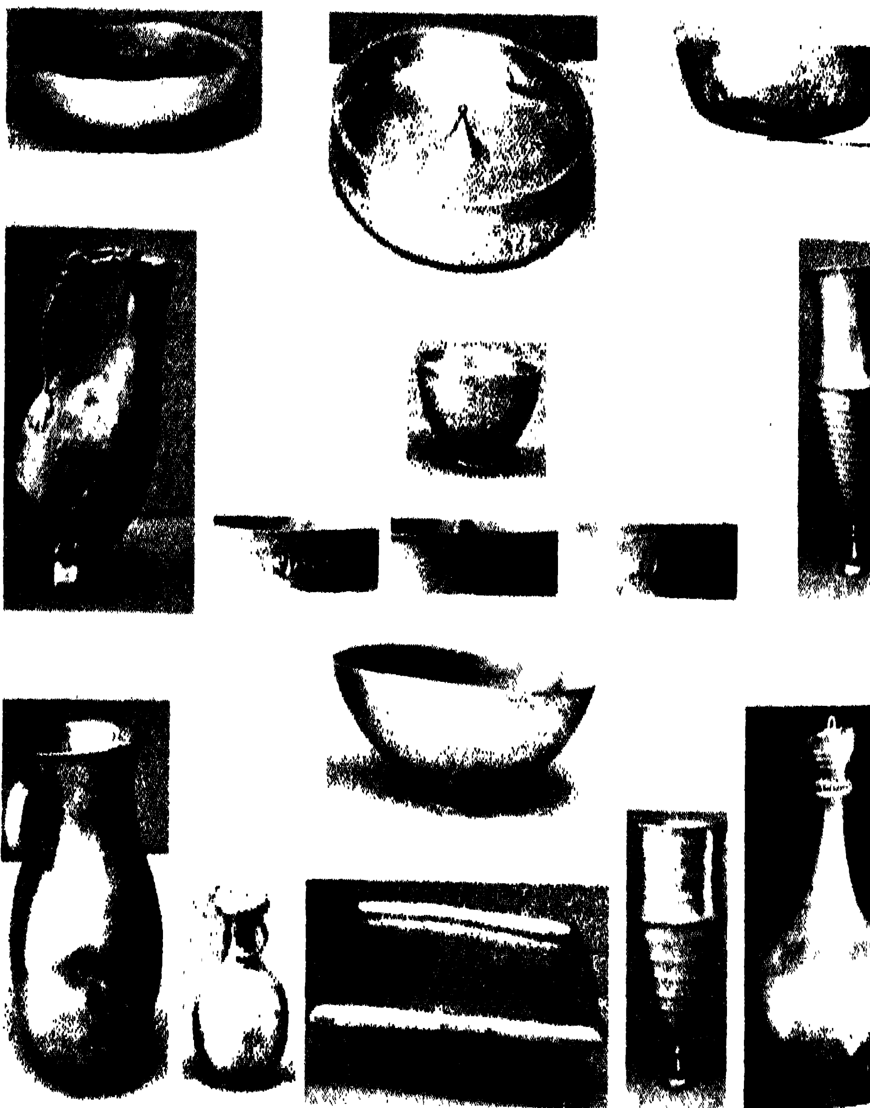




گردنبند دورۀ اشکانی مکشوفه از تاکسیلا



کتیبهٔ پهلوی دورصلیب سنگی در کلیسای سن تماس (مدرس)



ظروف دورهٔ اشکانی مکشوفه از تاکسیلا

تشکیلات اجتماعی دوتیره از آریائیها که پس از مهاجرت از ناحیه‌ای در وسط آسیا درایران و هندوستان مستقر گردیدند شبیه هم میباشند .در گاتها اسم سه دسته از مردم‌اجتماع «خوائتو»ـ «اریامان» ـ «ورزانه» بچشم‌میخورد ودر مآخذ تـازه‌تر ازچهار طبقه از مردم اسم برده‌شده‌است : اثروان(موبد) راتائشتار (لشکری) فشوینت (دهقان) وهوئیتی یا صنعتگر .

درهندوستان‌هم‌اجتماع‌بچهاردسته‌تقسیم شده است : برهمانا(روحانیون) خشاتریا (جنگی) ویشیا (دهقانان) وسودرا (خادمان و غلامان) .

طبقه بندی فوق در ایران باورود اسلام از بین رفت ولی در درهٔ سند و بقیه قسمت شبه قاره در بین هندوان هنوز هم باقیست . میترا پرستی و کیش زرتشتیان که از ادیان ایرانی بشمار میرود در سابق در پاکستان نیز شیوع یافت ، مورخانی که با لشکریان اسکندر بسرزمین پاکستان‌رفتند واز شهر تاکسیلا هم دیدن نمودند بیان داشته‌اند که اهالـی آن شهر مردگانـرا به لاشخوران میدادند [۱] واین‌کاملا رسم ایرانی بوده است .

در زمان سلطنت شاهان ساسانی دراواسط قرن سوم میلادی ، مانی‌جهت اشاعه کیش خود به‌پاکستان‌رفت واز آنجا به‌تبت و چین رهسپار گـردید . مدتها پیروان او درشهرهای دره‌سند بسر بردند و دینش درآنجا رونقی بسزا یافت . دین اسلام نیزاز راه ایران به‌پاکستان رفت . اسماعیلیان در « ملتان» و«اچه» وشهرهای مختلف‌سند قبل‌از حمله محمودغزنوی به لاهور حکومت داشتند و شهر «اچه» (نزدیك بهاولپور) تازمان حمله تیموروبعدازآنهم‌یکی ازمراکز زرتشتیان بوده است .

تشیع از ایران به پاکستان وهند رفت و عده زیادی در بین مسلمانان پاکستان وهند امروز هم بهمین مکتب مربوط‌اند .

چنانچه قبلا اشاره‌شد تاکسیلا تاانقراض سلطنت هخامنشیان بسال۳۲۶ پیش‌از مسیح جزو قلمرو ایرانیان‌بود. سلاطین خاندان گپتا (موریا)جانشین

---

۱ ـ راهنمای تاکسیلا (انگلیسی) نگارش سرجون مارشال چاپ‌لندن بسال ۱۹۶۰ میلادی صفحه ۱۳

در پیروی از داریوش صورت گرفته است. این کتیبه‌ها متضمن فرمان شاه و شامل مطالب اخلاقی و دین بودائی است.

درزمان انوشیروان دادگر فرهنگ شبه‌قاره هندمیان ایرانیان رواج پیدا کرد و در قلوب مردم رخنه نمود. یکی ازآلات موسیقی ساسانیان عود هندی بنام «وین» بود که امروز هم در هند و پاکستان «وینا» نامیده میشود. و چنانکه در کتاب پهلوی ماذیگان چترنگ (رساله شطرنج) مرقوم افتاده بازی شطرنج از هند بایران آمده است. کتاب کلیله ودمنه که اسم اصلیش بسانسکریت «پنچتنترا» است نیزاز کشمیر بایران رسیده است وشرحی دراین باب درمقدمه ترجمه آن که بوسیله ابن‌مقفع انجام شده‌داده شده‌است.

ازجمله کتب هندی که بزبان پهلوی ترجمه‌شده کتاب بودائی میباشد که امروز دردست نیست ولی متنش ازپهلوی بعربی برگردانده شده وفعلا به بلوهر و بوذاسف معروف است.

کتاب السموم نیز یکی از کتب سانسکریت است ومؤلف آن چاناکایا وزیر معروف چند رگپت موریا بوده ومترجم آن فیلسوف وطبیب هندی بنام ماناکا است که شرحی پیرامون این کتاب درصفحه ٦٥ درجلد هفتم کتاب الحیوان تألیف جاحظ داده‌شده‌است. کتب دیگری هم ازسانسکریت به پهلوی وعربی وفارسی ترجمه شده است که‌از شرح آن دراینجا صرفنظر میکنیم.

بنابر گفته طبری «فرمیشا» شاه‌هندسفیری بدربارایران فرستاد وهدایای زیادی برای پرویز وپسرانش باوداد. برای شیرویه پسر پرویز علاوه بریک زنجیر فیل وباز سفید و پارچه دیبا، نامه محرمانه‌ای فرستاد ودر آن نامه پیشگوئی بعمل آمده بود دائر براینکه درسال سی‌وهشتم جلوس پدرش تخت وتاج ایران ازآن وی (پسرپرویز) خواهدبود خسروپرویز هم‌سفیری بدربار پولاکسن کسیل داشت. گمان میرود آن‌همان سفیر خسروپرویز است که همراه سه‌چهارنفر باریش ولباس ایرانی دربر و کلاه مخروطی برسر حامل هدایاازقبیل‌رشته‌مروارید وشیشه‌شراب دریکی‌ازغارهای‌اجنتا (اورنگ‌آباد) روی گچ نقاشی شده است. درآن نقاشی بیرون قصر راجه چند نفر ایرانی بااسب‌های تقدیمی دیده میشوند.

سلوکیها شدند ولی از نظر طرز اداره امورمملکتی و سلطنتی چندر گپت ، موریا ، بندوساز ، اشوك و سایر حکمرانان خاندان موریا پیرو هخامنشیان محسوب گردیدند .

حفاریهائی درشهر پاتلی‌پتر ا(پتنا) که پایتخت سلاطین موریا بود تقلید شاهان مزبور را ازشاهان هخامنشی کاملا آشکار میسازد . تالار صدستون در پاتلی‌پتر بسبك تالار صدستونی تخت جمشید ساخته شده بود و همچنین ستونهای سنگی‌یکپارچه اشوك تقلید کامل از سر ستونهای کاخ داریوش و خشایارشا میباشد .

امپراتوران خاندان موریا (گپتا) مانند پادشاهان هخامنشی موی‌سر خودرا در روزهای تولد بطور رسم‌شاهی می‌شستند وجشنی درتالارصدستون بر گزار میکردند وبامراء و اعیان مملکت یکدست خلعت‌میبخشیدند .[۱]

سر تراشیدن خطاکاران و خرسواری‌عوام که معمول‌زمان هخامنشیان در ایران بوددرهندوستان نیز در زمان چندر گپت (مؤسس خاندان‌موریا)رواج کامل داشت . سکه‌هائی که درپنجاب در قرن‌سوم میلادی ضرب شده شباهت زیادی به‌سکه‌های ایرانی در زمان اردشیر بابکان (متوفی ۲٤۱میلادی) دارد و همچنین در بعضی مسکوکات هندوستان که باسم«واسودیوا»ضرب شده لباس شاه‌هندی بالباس‌شاهان‌ساسانی که درمجسمه‌شاپوراول‌دیده میشودشباهتی‌تمام دارد.[۲] سکه‌هائی که درقرون‌هفتم‌تادوازدهم‌میلادی در هندوستان‌رواج‌داشت از حیث وزن و عیار ونقش ونگار از روی مسکوکات زمان ساسانیان اقتباس گردیده است.[۳] نوشتن کتیبه‌ها بحکم ونام‌پادشاه‌آشوك که در«شهباز گرهی» (چهل کیلومتری شمال شرقی پیشاور) و «مانسهره» (ضلع هزاره) دربلندی کوه بخط براهمی و خروشتی نوشته شده وجاهای زیاد در نواحی مختلف هند نیز بیادگار مانده است درتاریخ شبه‌قاره سابقه نداشت واین بدون شك

۱ــ روابط فرهنگی هندوستان با ایران ساسانی‌نگارش مرحوم دکترهادی حسن صفحه ٤۳ (جلد چهارم شماره ۲-۳)

۲ــ مقاله مرحوم دکتر هادی حسن رئیس سابق قسمت فارسی در دانشگاه علیگر

۳ــ نقش پارسی براحجارهند تألیف دانشمند عالیمقام استاد علی‌اصغرحکمت‌چاپ‌تهران‌صفحه۹ (۱۰)

هنر زیبای
خوراک پزی و خوان آرائی
در ایران باستان

نوشته:
سر محمد علی امام شوشتری

انجمن فرهنگ ایران باستان
از من خواسته اند تا در هفته ایران
باستان که در سال ۱۳۴۷ بر پا
میشود ، درزمینه یکی از رشته‌-
های تمدن و فرهنگ ایران
باستان ، سخنانی ایراد کنم .
همینکه درخواست نامه آن انجمن
بدستم رسید، قدری اندیشیدم تا
ازمیان شاخه‌های گونه گون تمدن
وفرهنگ وهنر ایرانی یکی را
بر گزینم و زمینه سخنرانی خود
سازم . سرانجام پس‌ازدرنگی
کوتاه ، بهتر دیدم شاخه ای از
شاخه‌های برومند تمدن‌وفرهنگ
کهن‌ایرانرا بر گزینم که چندان
شناخته نیست ویادست کم‌درباره
آن درسالهای اخیر چیزی نوشته
نوشته نشده‌وپژوهشی بعمل نیامده
است .

تعداد قابل توجهی از کتیبه‌ها درجنوب هندوستان بزبان پهلوی نوشته شده است واین موضوع نفوذ زبان پهلوی راقبل‌از ظهور اسلام درآن دیارها میرساند. بنابرجالب بودن این موضوع اـسی-برنل کتابی بنام کتیبه های پهلوی‌درجنوب هند بسال ۱۸۷۳ میلادی دربنگلور چاپ کرده است.

درزمان حکومت اسلامی در درهٔ سند (پاکستان) و سرتاسر هندوستان که درحدود یکهزارسال ادامه داشته زبان وادبیات فارسی گسترش عجیبی پیدا کرده‌ودردربارهای‌دهلی و گولکنده (حیدرآباد)- جونپور-احمدآباد- احمدنگر- بیجاپور - بهوپال - لکهنو- سوناگر (درحوالی داکا پاکستان خاوری) وغیره فارسی زبان رسمی بوده است وشرح‌آن از حوصله این‌مقاله خارج است.

بررسی کرد ، بزبان فارسی ، جزشاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که لابلای داستانهای آن که گاه گریزی باین زمینه‌زده شده است کراسه‌یی است بزبان پهلوی بنام «خسرو کواذان وریدکی» که شادروان جمشیدانوالا باستانشناس پارسی نژاد آنرا چاپ کرده‌است . در آن کراسه از خوراکها و پوشاکها وچگونگی ساختن آنها اندی نیز گفتگو شده‌است واین کراسه نیز از جمله سندهای مادرنوشتن این گفتاراست . لیکن برای بهتر شناختن میزان پیشرفت هنر خوراك پزی وخوان‌آرایی در ایران‌باستان وابزارهایی که در خوراك پزی وبزم‌آرایی بکار میرفته است سرشارترین منبع آگاهی ما کتابهای ادبی وتاریخی ودانش‌عربی است که درسده‌های سوم وچهارم عصر اسلامی نوشته شده‌است . واینها ، همان چیزهایی‌است که درروز گارساسانی بوده وبکوشش خود ایرانیان در آغازهای عصر اسلامی درقالب زبان‌عربی ریخته‌شده است وهمانها است که اینزبانرا مایه دار وتوانگرساخته‌است .

ازاین رو درنوشتن این گفتار بیشتر بمنابع عربی تکیه کرده‌ام و برای اینکه‌زمینه سخن‌بهتر روشن گردد ،آنچه را ازلابلای‌سرچشمه های گوناگون فراهم آورده‌ام ، بچند بهربخش‌میکنم.

موادی‌که در خوراك‌پزی وخوان آرایی بکار میرود

در پیش درآمد سخن اشاره‌شد که پیشرفت هنر خوراك پزی و خوان‌آرایی در هرجا وابسته بدوعامل‌اصلی‌است : یکی فراهم بودن موادخوردنی، دیگری‌بالا بودن ترازگاه معیشت مردم. اگردرمردمی ذوق زیبایی‌جویی و جمال پرستی نیز بوده باشد وبدوعامل پیش گفته ضمیمه شود ، بیشك هنر خوراك پزی وخوان‌آرایی درمیان آن مردم خیلی زود پدید خواهد آمد و تند رشد میکند ودررده یکی از هنرهای زیبا درمیآید .

در کشورما از باستان زمان هرسه‌عامل اصلی که نام برده شد ، موجود بوده است . ازدیگرسو بواسطه بودن زمینهای‌حاصلخیز که دارای‌آب وهوای گرمسیری وسردسیری‌ومعتدل‌است ، اقسام مواد خوراکی ومیوه‌هاوسبزیهای گونه‌گون فراهم بوده‌است ازدیگر سو تاپیش ازهجوم مغولان باین کشور ، سرزمین ایران و زندگی مردمش در والاترین پایگاه اقتصادی در جهان

سرانجام هنر خوراك پزی وخوان‌آرایی را برای موضوع گفتگوی خود برگزیدم که بیشك یکی‌ازهنرهای زیباست ودر هرجا که تراز گاه تمدن‌بالا رفت ووضع اقتصادی نیزخوب بود ، این‌دوعامل‌باخیم‌زیبایی شناسی وجمال پرستی توأم گردید ، هرآینه‌این‌هنر زیبا پدیدخواهد آمد وبسوی کمال‌پیش خواهدرفت . چنانکه امروز درزمینه‌این هنر، کتابهای بسیاردرمیان‌ملتهای پیشرفته‌نوشته ومنتشر کرده‌اند واین بخش‌ازدرسهایی استکه در دبیرستان‌ها وآموزشگاههای ویژه ، بشیوهٔ دانش آموخته میشود .

باری چون موادی راکه برای نوشتن متن سخنرانی بآنها نیاز داشتم‌تا فراهم آوردم ، دیدم فراخناك مطلب بسیار گسترده است وسخن را هرچند فشرده کنم بازسرودن آن درزمانی که برای سخنرانی معین‌شده‌است شدنی نیست وچون دریغم آمد داستانی باین زیبایی را نارساوسروپاشکسته سازم ، ازاینجا بود که حاصل پی‌جوییهای خودرا در قالب این گفتاردرآوردم‌وبرای چاپ درمجله بررسی های تاریخی فرستادم بویژه که هم کوششهای انجمن فرهنگ ایران باستان وهم مجلهٔ بررسیهای تاریخی درراه شناساندن تمدن وفرهنگ ایران بکار میرود وآرمان هردویکی است .

پیش‌از هرسخن دیگر باید بگویم منظور ازجمله «ایران باستان» که فراوان بگوش میخورد ، آن بخشی اززنجیرهٔ تاریخ این سر زمین کهنسال وفرهنگ‌آفرین است که‌درآخرروز گارشهریاری‌دودمان ساسانی بسرمیرسد این نامگذاری‌درتاریخ ، یك بخش‌بندی قرار داده است که در زنجیرهٔ دراز تاریخ این سرزمین کرده‌اند وچون این قرارداد درآسان ساختن فهم زمان حوادث وگزارش شاخه‌های گونه گون تمدن وفرهنگ‌مابسیار سودمند است نویسنده نیز از آن پیروی کرده‌ام . پس منظورم ازعنوان گفته‌شده دربالا ، هنر خوراك پزی وخوان‌آرایی در ایران پیش از ظهور دین‌مبین اسلام‌است .

هرچند درتاریخ دانشها وهنرها نمیتوان بر سال‌شماری، (کرونولوژی) وسال وماه زیاد تکیه کرد ، بااینهمه بخش کردن‌زنجیرهٔ زمان‌درتاریخ‌دانش وهنر نیز کمك بسیاری بروشن ساختن مطلب خواهد کرد .

اسناد تاریخی که برای فهم این شاخه از هنرهای زیبای ایرانی باید

میبرده‌اند ، درست‌همانها است که درایران روزگار ساسانی روان بوده‌است.
جز آنکه‌برخی ازخلیفگان عرب که در برابر خوشهای نویافته خویشتن‌دار
نبوده‌اند ، پرده‌را کنار زده گاهی‌خودبا هم‌خوابه‌شان لخت درحوض شراب
میفتاده‌اندو چندان مینوشیدندتاازحال میرفتند .

دراینجا برای‌اینکه سخنم‌پاك بیدلیل نماند ، مقداری ازاینگونه‌نامهارا
دسته‌بندی کرده درپایین یادمیکنم تاسخن درنزد خواننده عادی بربرهانی
استوار گردد .

الف ـ شیرینیها

آبلوگ : يك‌گونه شیرینی است بشکل‌چیزی که امروز آنرا آب نبات
میگویند شکل‌فارسی واژه‌آبلوگ‌است ودرعربی «ابلوج» گفته شده .

پانیذ : این واژه را عربها بشکل «فوانیذ» جمع بسته‌اند و آنرا قندمکرانی
نیز میگفتندزیرا درباستان زمان بهترین گونه پانیذدرمکران‌درست
میشد و همه ساله مقداری فانیذ بهمراه خراج کرمان بدربارخلافت
میفرستادند و این رسم از روزگار ساسانی پایدارمانده بوده است .
شکل فارسی واژه «پانید» است .

سکر : شکرزرد وسفید هردو درعصر ساسانی وعباسی درست‌میشده‌بهترین
وبیشترین‌گونه درخوزستان ازشهرستانهای «مشرگان» میانه اهواز
وشوشتر وشهرستان وشوش وگنده شاپور بدست میآمده و بخیلی از
کشورها فرستاده‌میشده است.

قند : يك‌گونه شکر توده‌شده بوده‌است . يك‌گونه قند از شهرستان ایذك
(ایذج ـ ایذه) بدست میآمده‌است که آنرا قند مکرانی‌میگفته‌اند
وچیزی مانند پانید بوده است .

نبات : نبات

طبرزد : يك‌گونه نبات است که برهای دانه‌های آن هموار است وگویی با
تبر بریده شده. واژه تبرزد درفارسی وعربی بمعنی‌حالتی بکارمیرفته
که‌امروز برای فهمانیدن آن‌لغت «کریستال» را رایج کرده‌اند .

شهد : عسل

آنروز قرارداشت آتشی که مغولان وحشی باین سرزمین زدند ، نه چنان بود که ویرانیهای ناشی ازآن بزودی جبران گردد ، بویژه که هنوز بازمانده مردم از آن‌همه آسیبها و گزندها آزاد نشده بودند ، هجوم تیمورلنگ پیش آمد وآنچه را که ازآتش زیانکاری مغولان دراما‌ن مانده بود ، نابود کرد .

تا پیش ازاین پیشامدهای خانمان برانداز ترازگاه اقتصادی و زندگی مردم‌ایران برپایه بسیاربلندی‌قرارداشت‌ودست کم‌درزمان خود، نظیرجایگاه فرانسه‌یاآلمان امروز درمیان مردم آن روز جهان می‌بود .

ازآن‌سوخیم زیبایی‌شناسی وجمال پرستی درنهاد مردم ایران از خیلی قدیم درخشندگی ویژه‌ای داراست ودر نمودهای هنر های زیبای گوناگون جلوه کرده است تا آنجا که دیگران ، ایرانیان را مردمی میشناسند که به آراستگی‌ظاهر بیش‌ازواقعیت‌ارج‌مینهند . آثارذوق‌جمال پرستی درنمودهای هرشاخه از شاخه‌های هنرهای زیبای ایرانی بقدری فراوان است و غالباً زیبا وفریبااست که ، جز کوردلانی کودن‌یا بدخواهانی‌حسود ، نمیتوانستند ارزش این‌آثارهنری وجلوه وجلال آنها را انکار کنند .

همانگونه که اشاره کردم‌سرچشمهٔ‌سخنانی که در زمینه این شاخه از هنرهای زیبای ایران خواهیم‌سرود ، کتابهای تاریخی وادبی وسیر عربی‌است که‌درزمان‌عباسی بویژه سده‌های سوم‌وچهارم‌هجری نوشته‌شده است .ازاینرو بایداین‌نکته را یادآوری کنم که‌چون درعربستان شرایط اقتصادی واقلیمی مساعدی برای‌بدست‌آمدن موادخوراکی وجودنداشت وترازگاه زندگی در آنجا پایین بودوفرهنگ وهنرپدیدارنشده ، ناگزیر درآنجا هنرخوراك‌پزی وخوان‌آرایی نیز پدید نیامده بود .

ازاینرو درزمانی که تازیان‌درپرتو گسترش اسلام بکشور عراق که‌کانون تمدن ایران ودل ایرانشهر بود ، راه یافتند ، ازجمله هنرهای زیبا که باآنها آشنا شدند ، یکی‌هم هنر خوراك پزی و خوان آرایی‌بود . بهمین‌سبب است که‌می‌بینید نام خوراکها و نوشابه‌ها وابزارهای خوراك‌پزی و خوان چینی وآیین‌خوراك خوری وباده گساری‌وافشاره‌نوشی دربزمهای بزرگان ،درزبان عربی همه ازفارسی گرفته‌شده‌است . ونیز همه‌آیینهایی که دربزم‌آرایی‌بکار

سرقع : واژه سرکه بشکل مذکورعربی شده است .
سرکنجبین : سرکه انگبین‌شربتی که آنرا ازسرکه وعسل‌درست‌میکرده‌اند.
جوارش : شکل فارسی این واژه «گوارش» است وبشربتهایی گفته میشده که
برای آسان کردن گوارش خوراك مینوشیده‌اند. اختراع اینگونه
گوارشهارا درکتابهای داروشناسی ، باستادان دانشگاه گنده شاپور
نسبت‌داده‌اند وچنانکه نوشته‌اند، بکاربردن آنها راخاندان بختیشیوع
در بغداد مشهور کرده اند

ج - کامکها .

فیشارج : برای برانگیختن‌میل بخوردن درآدمی ، پیش‌ازآوردن خوراکها
ونهادن آنها برخوان ، چیزهایی مانند ترشیها وچاشنیها میآوردند
ومیکوشیدند اینها نه تنها از دیدگاه مزه وبوسبب بر انگیزش میل
بخوردن شود ، بلکه رنگ و زیبایی وقشنگی چیدن‌آنها درظرف
و برسرسفره ، انسان را بهوس خوردن بیاندازد . اینگونه چیزها را
«فیشارج» گفته اند که بشکل فیشارق‌نیزعربی شده است. این کلمه‌از
واژه «پیش‌آرگ» پهلوی گرفته شده است .

دوق : دوغ

کامخ : برخی‌ازپیشارك‌هارا که‌ترشی مانند بود ، «کامك»میگفته‌اند واین‌واژه
درعربی بشکل‌کامخ درآمده‌است . کامخ ها انواع بسیاری داشته‌اند
وماسه نوع ازآنها را یادداشت میکنیم :

کامخ زعتر : این ترشی را ازمرزه یا کاکوتی که مرزه بیابانی است درست
میکرده‌اند .

کامخ دارصینی : این‌کامك راازدارچین درست میکرده‌اند .

کامخ‌مبوهره : کامك‌ازبهارنارنگ - واژه مبوهره اسم‌مفعولی است که بشکل
عربی ازواژه «بهار» فارسی ساخته‌اند .

رواصیر : ترشیهارا رواصیر نیزمیخوانده‌اند وشکل‌فارسی این واژه«ریجار»
است که ریصارشده وبه‌رواصیر جمع بسته گردیده‌است .

ماذی : عسل واژه فارسی ماذی درعربی بمعنی شیرین زبان [1] نیز بکار رفته ولی درهرحال معنی منسوب بسرزمین ماد را دارد . زیرا عسل عراق ازهمدان آورده‌میشده .

دوشاب : شیره خرمارا اگر بی‌پختن خرمابدست‌آید دوشاب گویندواین واژه بهمین شکل عربی شده ودرآن زبان بکار رفته است. دوشاب‌ازریشهٔ دوشیدن است بمعنی تراویدن .

سیلان : شیرهٔ خرمااگراز راه‌پختن این‌میوه فراهم‌شود. این‌واژه درخوزستان هنوز خیلی مشهور است .

سیرج : شیره انگور . شکل فارسی واژه (شیرك - شیره) است .

ب - مرباها وشربتها

انیج : در کتابهای عربی مربارا«انیج-ج = انیجات» گفته‌اند واین‌واژه فارسی است . «انبك» در زبان پهلوی بجز نام آن‌میوه ویژه هندی ، بمعنی هرچیز شیرین است . ازاینرو نوشته اند سلطان محمود نام انبه را به نغزك مبدل کرد. یکی ازمعنیهای این واژه «مربا» بوده که درعربی «انیج» شده ودرهمین معنی بکاررفته است .

افشرگ : واژهٔ «افشرج» شکل عربی شده « افشرگ » پهلوی است که بجای عصارهٔ آنرا بکارمیبرده اند .

غورافشرگ : شربت غوره را درعربی باین شکل «غورافشرج» می‌نامیده‌اند که شکل عربی شدهٔ واژهٔ «غورافشرگ» بزبان پهلوی است .

میسوسن : یك گونه شراب طبی است .

موردافشرگ: شربت مورد است و دهها افشارهٔ دیگر که‌آوردن نام همه‌سبب درازی سخن است .

دستبشار : آب میوه را درعربی «دستبشار» نامیده اند و این واژه همان است که امروز آنرا «دست افشار» میگوییم .

خشاف : میوه‌ای که درآب شکر اندکی جوشانیده شده‌باشد. شکل فارسی واژهٔ خوشاب است که امروز نیز درهمین معنی مشهور است .

۱- شاعر گفته : لسانك ماذی وقلبك علقم .

اوتکی : یك گونه خرمای خوب است ، شکل فارسی‌واژه «اوتکه آب تکه» است بمعنی خرمایی که شیره‌ازآن‌میتراود.

برنی : یك گونه خرمای خوب، سبك‌شده واژه«برنیك» است .

شهریز : یك گونه خرمای‌خوب است.

جیسوان : نام یك گونه خرما است وشکل فارسی این واژه گیسوان است . برای دانستن نام میوه‌های دیگر که ازفارسی بعربی رفته است وکم نیست بفرهنگهای دیگری مراجعه شود .

ذ - تره‌بار

شاهسبرم : ریحان شاهی

ترنجان : آن‌سبزی که امروز بآن ریحان‌میگوییم .

شنبلید : شنبلیله

شوید : ثبت‌این‌واژه درعربی بشکل«شوت» نیزبکاررفته‌است .

کشنیز : کشنیز

طرخون : ترخون

سیسنبر : سوسنبر

نعنع : نعنا

معتر : مرزه

زعتر : کاکوتی

سذاب : سداب

مرزنجوش : مرزنگوش

فوتینج : پودنه . شکل فارسی‌واژه«پودینگ» است .

جادی : زعفران

ریباس : ریواس

جزر : گزر . هویج

شوندر : چغندر

کرنیب : کلم‌سر

بلوط : بلوط

(۹)

صقراط : ماست آب چکیده ـ شکل فارسی واژه چغرات است که در عربی بشکل «صقراط» و«صقرات» و «سقرات» بکار رفته است .

د ـ میوه‌ها

درایران بواسطه داشتن آب‌وهوای گرمسیری وسردسیری ومعتدل از روزگاران قدیم بسیاری ازمیوه‌ها بدست میآمده است و کسانی که در تاریخ گیاهان بررسی کرده‌اند ، میهن اصلی برخی ازدرختان میوه‌دارو گلهاوسبزیها را این کشور دانسته‌اند . برعکس چون درعربستان آب وهوای مساعد کمتر وجوددارد ، بسیاری ازمیوه‌ها وسبزیهادرآنجا بدست نمی‌آمده از اینرودر زبان عربی میوه‌ها نام‌ندارند ودرعصر تمدن اسلامی آن‌میوه‌ها وسبزیها بانام فارسی آنهادرمیان عرب زبانان شناخته‌شده‌اند . اینك نام برخی‌ازمیوه‌ها:

اترج : واژه ترنج درعربی بشکل اترج واترنج هردوبکاررفته است .

لیمون : لیمورا درعربی لیمون گویند .

نارنج : شکل اصلی فارسی واژه نارنگ است بمعنی اناررنگ.

شاهلوج : نام یك گونه آلوی خوب است .شکل فارسی واژه‌شاه‌آلوك‌است

توت : توت

شاه انجیر : انجیرمعروف بوزیری

دستنفویه : دستنبو ، یك گونه خربزه

کمثری : شاه‌میوه

متك : یك گونه‌ترنج

کشمش : انگوربی‌دانه

عزبیب : انگور سیاه

وین : یك گونه انگور سیاه

خربوزه : هندوانه ، خربوزه

خیار : هندوانه

خیارشنبر : خیارچنبر

آزاد : نام‌یك گونه خرمای‌خوب است.

نرسیان : یك گونه‌خرمای خوب است.

برج - بره . . این واژه که فرهنگ نویسان آنرا فارسی شمرده اند در فرهنگهای فارسی‌همجور مانده.

سمانی - کرك ، بلدرچین .

فروج - مرغ جوان ، باصطلاح‌تهرانیان‌نیمچه .

شاهمرك - مرغ فربه وبزرگ .

دراج - این واژه را درخوزستان «تراج» (بی‌شد) تلفظ میکنند وشکل فارسی واژه همان است .

تذرج - تذروك . قرقاول .

طیهوج - تیهو.

قبج - کبك .

صلیقه - تودلی .

تبوذك - تودلی پرندگان .

اربیان - میگو ، ماهی روبیان .

دراینجا باید یادآوری کنم که نام بیشترماهیهای رودخانگی و دریایی درعربی نیز فارسی است وچون‌آوردن آنها گفتگو را بشکل کتاب لغتی در میآورد، ازاینرو بهمین اشاره بس کردم.

نوشابه‌ها

بگذریم ازسود وزیان باده‌ها ازدیدگاه بهداشتی آنها ، بی گمان هرجا گفتگو ازبزم‌آرایی بمیان‌آمده است ، نام باده‌ها نیزخواهد آمد. زیراباده به بزم شور وحال میدهد . ازاین رو درایران باستان باین نوشابه ها آنقدر ارج می‌نهاده‌اند ، که‌اختراع شراب‌را به جمشید نسبت داده‌اند ونیزچنانچه درنوروزنامهٔ خیام‌آمده است ، هما (پرنده خجسته) دانه تاك را از بهشت آورده و بشاهی که جوجهٔ او را ازگزند مار رها کرده بود ، ارمغان کرده است . اینکه در ادبیات فارسی پس از اسلام باز از باده اینهمه ستایش شده است ، یکی بواسطه پیشینهٔ درازباده در ایران باستان‌است‌ودیگری واکنش سختگیری‌های برخی ازارباب مذهب در اینکار که آن نیز بی تأثیر نبوده است . اینك بنام‌برخی‌ازباده هایی که‌دربزمها مینوشده‌اند بنگرید :

شاه بلوط : بلوط شیرین
جاورس : گاورس
خلار : خلار
جلبان : گلبان
باذنجان : باتنکان
دبه : کدو تنبل

و - ابزارهایی که بخوراکها میزنند.

افاویه - دانه‌ها و بزرهای خوشبووخوشرنگ‌وخوشمزه‌ای‌را که برای‌بویا ساختن و زیبا کردن و خوشمزه نمودن خوراکها بآنها میزنند ، در عربی افاویه میگویند. این‌واژه‌جمع لغت«فویه»است‌وفویه‌شکل‌عربی‌شده‌واژه«بویه» است که دربن واژه‌های «بادرنگبویه» و«سنگسبویه » ودیگرها دیده‌میشود.

ابزار : واژه ابزار درعربی و فارسی درست بمعنی «افاویه»است . بنظرمن‌این واژه جمع لغت «برز» در فارسی ، بشکل عربی است هرچند آنرا درعربی‌بشکل«ابازیر» نیزجمع بسته‌اند.

تابل : این‌واژه نیزبه‌معنی داروهایی است که بخوراکها میزنند و در عربی آنرا به‌توابل جمع بسته‌اند .

ز - گوشتها

بی‌آنکه قصد برتری جویی داشته باشیم ، بی‌گفتگوبایدپذیرفت که‌در عربستان مواد گوشتی‌بسیار کمیاب بوده واز گوشت‌ماروسوسماروجوجه‌تیغی برترنبوده است .

درشهرها گوشت شترو گاوتنها بدست توانگران و سران‌عشیره‌میرسیده است . ازاینرو نام گوشتهای خوشمزه در ادبیات عرب همه فارسی استوخود این نکته ازمایه‌هایی بوده که درمیان گفتگوهای شعوبیان بسیارآمده‌است. برای نمونه نام گونه‌هایی از گوشتهای خوشمزه را که از مواد اصلی در فن خوراك پزی است یاد داشت میکنیم .

بج - جوجه . این واژه‌ازریشه‌فارسی«بج» گرفته شده که لغت بچه‌ازآن برآمده است .

طابق : تابه نان پزی و گوشت بریان کنی . این واژه بشکل «طابوق» نیز عربی شده است .

طاجن : دیك . این واژه بشکل طجن نیز عربی شده است .

دیقان : سه سنگ اجاق ، سه پایه آهنی که دیگ را برروی اجاق آن می‌نهاده‌اند . شکل فارسی واژه «دیگان» است .

ابریق : آفتابه . صراحی.هرظرف لوله‌دار. لغت‌صراحی‌نیز اصل عربی‌ندارد.

بلبله : کوزه لوله‌دار .

خوان : خوانچه بزرگ خواه ازچوب باشد یا مسی یا فلزدیگر .

صوبج : چوبکی که نان و کلوچه را باآن پهن میکنند.

طرجهاره :کاسه بزرگ.شکل فارسی واژه « درگهاره» است این واژه بشکل طرجهاره وطرجهاله نیز عربی شده وبظرف بزرگی گفته میشود، که درآن شربت به بیرونی خانه می‌آوردند .

فاشوره : لگن بزرگ . شکل‌فارسی واژه «پاشوره» است .

لکن : شمعدان . لگن همراه‌آفتابه .

صینی : سینی . این واژه درعربی بیشتر بمعنی بشقاب بکار رفته است .

برمه : دیگ سنگی‌نظیر دیگهای سنگی که امروز نیز درخراسان میسازند.

شیز :کاسهٔ چوبی . این واژه سبك شده لغت شیزی است که منسوب بشهر شیز است . درعربی شهر گنجگ را باین نام میخوانده‌اند.

اسکرجه : یك گونه پیاله سفالین است این واژه بشکل «اسکرجه» نیزبکار رفته‌است. درداروشناسی‌اسکرجه کوچك‌واسکرجه بزرگ‌پیاله‌هایی است برای اندازه گیری داروهای‌آبکی.

سکردان : جعبه‌های شرابها وانبه ها . چیزی که امروز آنرا «بوفه»گویند.

سکین:کارد .

سیخ :کارد بزرگ .

بارجین : چنگال . این واژه درفارسی بشکل «برچین» بکار میرفته است .

باطیه : بادیه .

طاس : تاس . ظرف بزرگ .

باذج : هر گونه نوشابه مستی آور را باین نام خوانده‌اند و این واژه شکل عربی‌شدهٔ لغت‌پهلوی «بادگ» است که امروز آنرا «باده» میگوییم .
مسطار : این واژه بشکل « مصطار » نیز ضبط شده است و بمعنی‌هر گونه مسکر بکارمیرفته. بنظرمیرسداصل‌آن «مستی‌آر» باشد .
اسفنط : یك گونه شراب اسفند زده وخوشبو .
مزه : شراب دومزه . تلخ وشیرین .
کمیت : شراب سرخ که ازسرخی بسیاهی زند .
شراب : برخی‌زبان‌شناسان واژه شراب را فارسی دانسته‌اند ازریشه(شر–چر) و (اب)بمعنی عصاره .
جریال : شراب سرخ . این واژه بشکل «جریان» نیزبکار رفته است .
زرجون : شراب زرد . شکل فارسی این واژه زرگون است .
میبه : شراب گلابی . شکل فارسی واژهٔ «می‌آبه» است .
سابری : یك گونه شراب منسوب بشهرشاپور درفارس .
خسروانی : شراب شاهانه .
نبیذ : آب‌انگور ، شراب کم زور .
بوزه : باده‌ای که ازجو وذرت گرفته میشد .
می‌بختج : شرابی که می پختند وسفت میکردند و درپزشکی بکار میرفت . شکل‌پهلوی واژه «می‌پختک» است.

ابزارهایی که درخوراك پزی و خوان آرایی بکار میرفته .

در کشوری که مواد خوراکی ونوشیدنی‌اینهمه فراوان وگونه گون‌باشد ودرنهادمردمش خیم زیبایی شناسی‌وزیبایی دوستی جلوه‌ای ویژه دارا است، مسلم برای بهترساختن هنر خوراك پزی و زیبا و فریبا کردن هرچه بیشتر خوانها ، دربزمها ابزارهای بسیاری اختراع میکنند در روزگارساسانیان در این رشته ازهنر ، ابزارهای بسیاری بوده که بیشتر آنها با نام فارسی خود درمیان عرب زبانان پس از اسلام رواج یافته است ، اینك نام برخی از آن ابزارها :
ابریج : سطل ، آفتابه . این‌واژه شکل دیگری از لغت«ابریق» است .

حب : ظرف بزرگ سفالین برای نگه داشتن وصاف کردن آب .

حمبانه : ظرف کوچکتری که زیرحب مینهادند تا آب صاف تراویده از حب درآن فراهم شود.

طابستان : آتشدان فلزی .

هنوز هم ابزارهای دیگری هست که من از آوردن آنها از ترس درازی سخن خودداری کردم . باید اضافه کنم :

دستور : دستمال کنارخوان . این واژه از دو جزء « دست آورد » ساخته شده ومعنی دستمال دست را میدهد.

طاه : خوالیگر را درعربی« طاه » میگویند واین واژهٔ شکل عربی شده «داه» در فارسی است که بمعنی پیشخدمت درفرهنگها ضبط گردیده است .

خوراك ها وشیرینیها

نام بیشتر خوراکها در عربی از فارسی گرفته شده زیرا چون مواد خوراکی در عربستان بدست نمیآمده خوراك پزی در آنجا بشکل یك هنر پیشرفته پدید نیامده بود تا نیازمند نهادن واژه برای نشان دادن مفهومهای این هنربشوند . برعکس چنانکه گفته شده هنرخوراك پزی وخوان آرایی درایران باستان بسیار والا وپیش رفته بوده از اینرو زمانی که تازیان در عراق بخوراك پزی آشناشدند ازخوراکها ونوشاکها با همان نام ایرانی آنها، در نظم ونثر عربی یادکرده اند وهمین فن ایرانی نیزیکی ازمایه هایی است که ادبیات عرب را زیبا ومایه‌ور کرده است .

درسده های دوم تاپنجم هجری کتابهای بسیاری درفن خوراك پزی و وخوان آرایی وآیین آنها ومهمان داری وبزم آرایی بدست دبیران و شاعران زیر نام«الطبیخ» ونیز بدست پزشکان زیرنام «قوی‌الاطعمة والاشربه» نوشته شده است که برخی ازآنهابدست مارسیده واین کتابهابهترین سرچشمه تاریخی برای پژوهش دراین فن زیبااست.

بررسی این کتابها نشان میدهد که موادآنها بیشتریا ازکتابهای ایرانی ویا ازفرهنگ عامه(فولکوریک)ایرانی گرفته شده است؛ هرچندنویسندگان

کاس : کاسه .
بخنق : دستمال سرخوالیکر.
صاخر : ساغر .
طنجر: یك گونه دیگ. پاتیل‌تیغار. تغار خمیر گیری.
خم : خنب .
بستوق : بستو . یك گونه خمچه .
انجانه : تغارخمیر گیری . شکل فارسی واژه انگان است که درخوزستان هنوز مشهور است .
جام : پیاله ، ظرف بلورین .
تور : یك گونه کاسه گرد . شمعدان بویژه اگر از زریاسیم ساخته شده باشد.
دیسق : یك گونه ظرف که بیشتر ازسیم ساخته میشد.
طست : تشت .
طستخان : یك گونه ظرف
زکره : خیگ سرکه .
راووق : شراب پالا ، شکل فارسی واژه «راوك» است .
دستیج : ظرف پیش‌دستی . شکل فارسی واژه «دستیك» است .
دستینج : هرظرف‌پیش‌دستی . شکل فارسی « دستینگ » است.
هاوون : هاون .
دستج‌الهاوون : دسته هاون .
مستق : چمچه . شکل فارسی واژه « مشتك » است .
تنور : تنور .
فرن : فر.
برنج : ظرف سفالین .
برینه : یك گونه ظرف .
مرطبان : ظرف جای ابزارهای‌آماده شده برخوان یا درآشپزخانه .
کوز : کوزه .
جره : یك گونه کوزه شکم برآمده . سبو .

نیده : چیز هایی کـه در سمنو بشکل فندق از بهم پیوستن شیرینی سمنو پدید می‌آید.

اسفناجیه: خورش اسفنـاج . چون واژه اسفناج در عربی بشکل اسفناج و اسفاناج واسفیذاج آمده ازاینرو نام خورش اسفناج درکتابها به سه شکل دیده میشود.

اسفرجات : خورش سبزی. این نام ازواژه«اسپرگ» گرفته شده‌است .

بالقه : خوراك پاچه. شکل فارسی واژه«بالـک»است.

بزم‌آورد: یك گونه خوراك آماده‌شده ولقمه شده بود مانند ساندویچ درامروز که بیشتر درمزه میخواری خورده میشده وآنرانرگس سفره و نواله نیز گفته‌اند .

زماورد: سبك شده‌لغت بزم‌آورد است.

بزمه: یك نوبت خوراك.

فراتق: یك گونه نان شیرینی که باشیرومغز گردوساخته میشده . این‌واژه در عربی بشکل«فلاتج»نیز دیده میشود وشکل ایرانی آن«فلاتك.فلاته» است .

فستقیه: خورشی که از مرغ ومغز وپسته مانند فسنجان‌درست میشده.

ریباسیه: خورش ریواس.

بغره: آش‌بغرا

بورانیه: بورانی . نوشته‌اند که بوران دختر حسن‌بن‌سهل زن مأمون عباسی نخستین‌زنی است که این خوراك راپخته وازاینرو بنام اومشهورشده است. بسا این‌بانو نخستین کسی‌است که‌این خوراك را درعراق‌مشهور کرده است.

باذنجان بورانی: بورانی بادنجان[1]

بهط: : شیربرنج

---

۱ ـ کشجام گفته: وباذنجان بورانی به نفسك مفتونه

آنها برابر سنت خودخواهانه آن زمان کوشیده‌اند، همه آنچه را که در شکم کتاب خود نهاده‌اند از «ابتکارات» خویش قلمداد کنند.

برای گواه ونمونه نام برخی‌از خوراکهـای ایرانی را که از آن کتابها برگرفته‌ایم یادداشت میکنیم:

صلیقه : تودلی پخته پرندگان.

شیرازیه : یك گونه ماست‌آب چکیده درآمیخته بسبزی خشک . خوراک آش ماست.

صریقه : نان نازك .

جرذق : نان کلفت گرد : شکل فارسی واژه «گردگ = گرده» است.

طباهج : کباب از گوشت کوفته.

کباب : گوشت بریان شده.

طفشیله: تفشیله: آش عدس.

دوغباج: آش دوغ

دیگ بردیگه: تاس کبابی که دیگ آنرا بردیگ دیگری می‌نهادند تااز گرمی دیگ آهسته آهسته پخته شود.

فندقیه: خورش‌ازفندق ماننده‌فسنجان.

رشدیه: خوراك‌رشته

روذق: مرغ بریانی. روده پراز مصالح. شکل فارسی واژه «رودک» است.

زردی: یك گونه حلوا . شکل فارسی این واژه «زرده» است زیرا صدای (ه) ناملفوظ فارسی، درعربی بشکل‌الف مقصوره درمیآید. بگمـانم این واژه نام خوراکی است که‌آنرا شله زرد گویند واکنون درماههای صفر برسم نذری می‌پزند.

زرکشیات : بیک گونه خوراکها گفته‌میشد که روی‌آنها را بازعفران‌نـگـار میکردند .

سماقیه: خورش سماق.

سمنو: خوراکی که ازشیرهٔ گندم تازه سبزشده ساخته میشود.

در ایران باستان بزمها را با گل میاراستند بویژه گل سرخ ازاینرو مهمانی را اگر جنبه شادی داشت «سور» میگفتند این واژه در عربی رفته و پیغمبر گرامی(ص) اسلام نیز آنرا بکاربرده است وروزی بشوخی به ابوهریره فرموده سوری بماده[1] اجازه دهید دراینجا یك شوخی را هرچند مربوط بزمان گذشته است ، برای چاشنی سخن یاد کنم:

روزی عربی در باره مهمان‌نوازی اعراب خیلی گزافه میگفت . یك ایرانی که آنجا بود گفت : شما ازمهمان بیزارید بدلیل آنکه نام مهمان را درزبان خودتان «ضعیف» نهاده‌اید یعنی زیادی‌وسربار وموجب غم واندوه. ماایرانیان اورا مهمان نامیده‌ایم . یعنی بزرگ خانه چون درفارسی «مه» بمعنی‌بزرگ و«مان» بمعنی‌خانه‌است .

دراینجا شایسته‌است اضافه کنم که زیبا کردن ابزارهای خوراك‌خوری‌و خوان‌آرایی و پاکیزه نگه‌داشتن آنها ازآیینهایی‌است که در ایران باستان بآن اهمیت بسیارمیداده‌اند . گذشته از اینکه در کنارهٔ خوانها و سفره‌ها جمله‌هایی‌مانند «گوارا باد» و «شاذبوی» و«شاذخواری» مینگاشتند که‌آدمی را بخوردن‌برمیانگیخت، برکاسه‌ها ، پیاله‌ها ودر گهاره‌هابانقش و کنده‌کاری تصویرهای زیبا و فریبا پدید میآوردند که ظرف را هرچه بهترزیبا کند . در این زمینه نویسنده گفتار مفصلی زیرعنوان اثر نقاشی ایران در ادبیات عرب نوشته‌ام که در مجله مهرچاپ ونیاز بتکرار دراینجا ندارد .

در اینجا باید یادآوری کنم همه این واژها با اشاره بمأخذ و سندی که هر مطلب ازآن برداشته شده است و باآوردن گواه از شعر ونثر عربی‌بجهت هرواژه ، در فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی یاد گردیده و گزارش شده است . از اینرو در تفسیر آنها بکوتاهی گراییدم و از باز گفتن سند برای هر گفته خودداری کرده‌ام .

آیینهای مهمانداری وبزم آرایی در ایران باستان

در مردمی که تمدن‌وهنر بپایگاه‌بلندی برآمده ، بویژه اگر درنهادایشان خیم جمال‌پرستی و زیبایی جویی نیرومند و ریشه‌دار باشد ، بیشك در بزم

---

۱ - یا اباهریره ، اعطنا سوراً

شورباج : شوربا
جرذانج: کباب کنجه. شکل فارسی واژه «گردانک» است.
جرماذج : یك گونه خورش است.
سمیذ: نان سفید.
رهشی: یك گونه خوراك است از آرد کنجد. شکل فارسی واژه «رهشه» است.
سکباج: آش سرکه.
زلابیه : زلابی.
سختور : کیپا . کله پاچه .
سغدیه : کیپا . کله پاچه.
سنبوسبج : یك خوراك از گوشت کوبیده که بشکل سبوسه بریده میشده.
فیشقارج : گوشتی که از شب برای کباب تکه ـ تکه و آماده شده‌است. این واژه در عربی بشکل فیشارق وشبارج و شبارق نیز آمده و بمعنی پاره پاره کرده بکاررفته واسم مفعول نیزازآن ساخته‌اند .[1]
خامیزك : گوشت بریده که خام‌خام میخورند ومزه در میخواری بود. جاحظ این واژه را بشکل «خوامیز که» بکار برده و در کتابهای پزشکی بشکل خامیر (ج=خوامیز) بکاررفته‌است .
فالوذج : پالوده .
نالوذجیه : خوراکی که آنرا از صافی میگذرانیدند .
فارینه : یك گونه نان کلفت .
کعك : کیك که شکل فارسی آن «کاک» است.
شابوره : شیرینی که بشکل سه گوش بریده میشده، شکل فارسی واژه شاپور است .
رازینج : خوراك رازانه زده .
لوزینج : خورش ازبادام مانند فسنجان.
هریسه : در کتابهای عربی اختراع هریسه را به ساسان نسبت داده‌اند . باری این واژه فارسی‌است وبغلط آنرا «حلیم» مشهور کرده‌اند .

---

۱ ـ فجاء بنسج العنکبوت کأنه ــ علی عصویها سابری مشبرق

مطالب کتاب التاج بااخلاق‌الملوك‌خودرااز کتابهای ایرانی بویژه‌آیین‌نامك برگرفته است که‌اصل‌آن‌متأسفانه گم‌شده : جاحظ زیرعنوان «زمزمه‌ایرانیان برخوان وخودداری ازهرگونه سخن گفتن» گفته است :

«ودر نزدشاهان‌ساسانی چون‌خوان‌میگستردند ، نخست برخوان زمزمه میکردند و زیرلب دعاخواندن را زمزمه گویند وهنگام خوردن‌هیچکس‌یك کلمه نمیگفت تا اینکه خوان برداشته شود و اگر کسی نیاز بچیزی پیدا میکرد با اشاره‌آن چیز را میخواست و آنچه را در دل داشت با اشاره می‌فهمانید .»[1]

همو درآیین هم‌خوان‌شدن‌باشاهنشاه زیر عنوان «دیده‌ندوختن‌بشاهنشاه زمانی که میخوردند» گفته‌است :

«هنگامی که شاهنشاه‌خوراکی میخورد ، هیچکس نباید باو دیده‌دوزد و نیز هیچکس نباید دست به پیشدستی او دراز کند.»

باز زیر عنوان« برابری میانه شاه ومهمانان او» افزوده است:

«ازآیینهای‌شاهی‌یکی آنست که درپیش‌روی هر مهمان یك ظرف ازهمان خوراکها نهاده‌شود ، سفت‌یانرم ، گرم یا سرد ، که پیش روی پادشاه‌نهاده‌اند و شاه هیچگاه نباید خود را بخوراکی بجزخوراکی مهمانانش ، ویژه‌سازد زیرا چنین رفتاری نشانهٔ خودپسندی و موجب پست شدن ارج شاهی‌است» .

«هیچکدام از نزدیکان شاه و پیرامونیان او نباید در پیش رویش دست خود را بشویند تنها کسی‌تواند چنین کند که درپایگاه و بزرگی وخاندان همسنگ او باشد.»

«دیگر ازآیینهای شاهی‌آنست که دستمال سفره‌اش مانند دستمال رو خشك کنی او باید سفید و پاکیزه باشد و هیچگاه یك دستمال دو بار بکار برده نشود مگرآنکه‌آنرا خوب شسته‌باشند» .

«برخوان‌شاه‌هیچکس‌نبایدبااو سخن‌جدی یاشوخی بگوید واگرخودش

---

۱ - کتاب التاج ص ۵۸ - ۵٦

آراستن وخوان چیدن و مهمانی دادن وچگونگی نشستن در کنارخـوان و چگونگی خوردن ونوشیدن در بزمها ، حتی‌خلال کردن دندانها ، آیینهایی پدید میآید که رفته‌رفته شکل سنتهای بزرگ اجتماعی را بخود میگیرد و آن سنتها چندان ریشه‌دارمیشود که در کتابها ونوشته‌ها بگونه‌آیینهای ملی ثبت میشود . برعکس در کشورهایی که تمدن وفرهنگ پیش نرفته و پدید نیامده است ، بویژه اگروضع اقتصادی درآنجا بدهم باشد و مقدارخوراکی کمیاب و بدست همه کس‌نرسد، دراینگونه‌جاها بزم‌آرایی ومهمانداری‌پدید نخواهد آمد و دارای سنت وآیین نخواهند شد . مردم دراینگونه‌جاها بیك گونه چشم تنگی دچار میشوند و بآنچه خوردنی و نوشیدنی است حـرص میورزند ورنگ‌اندیشه ایشان نسبت بخوراك ها وپختن آنها وآیین خوردن ونوشیدن‌برعکس مردمی خواهد شد که در رفاه وآسودگی زیست میکنند.

مثلا در عربستان که مواد خوراکی کمیاب وگران‌بها بود هجوم بـردن بخوراکی و تند خوردن ولیسیدن ته‌کاسه ولیس‌زدن بـاستخوانها حتی نرم کردن استخوانها وخوردن آنها از فضایل بود و نشان شکرگزاری نسبت به نعمت خداداد شمرده میشد . در فضیلت خلیفهٔ دوم نوشته‌اند : چون‌کاسه‌دوغ ترش شتر را سرمیکشید چنان محکم‌آنرا بالا میانداخت کـه لبه بالایین کاسه به‌پیشانی اومیخورد .

برعکس در ایران آهسته آهسته خوردن و درکنار خـوان در هنـگام خوراك خوردن خاموش ماندن ودست را بخوراك نیالودن نیك بود و حرص ورزیدن و پرخوری وبا دست خوراك خوردن نشانه شکم‌خوارگی.

در ایران روزگار ساسانی برای بزمها و مهمانیها آیینهایی بود که در بزم‌های‌شاهانه‌وخانه‌های بزرگان‌آنها را سخت مراعات‌میکرده‌اند وبرخی‌از آن‌آیینها تا سده‌های چهارم و پنجم هجری درمیان‌بزرگان عصراسلامی که بیشتر ایرانی‌نژاد بوده‌اند روان‌مانده‌بود . ما دراینجا ببرخی‌ازآن آیینها که یادآنها در کتابهای‌تاریخ و ادب و سیر مانده است ، اشاره‌خواهیم کرد.

الف ـ نیایش در کنار خوان‌وخاموش‌ماندن درهنـگام خوردن:

پیش ازاین اشاره کرده‌ام که عمر بن بحرجاحظ نویسندهٔ بصری بیشتر

بازگرد زیرا پدران ما و شاهان پیشین گفته‌اند آنکه در پیش روی شاه بخوراك حرص ورزد در پشت سر او به مال رعیت بیشتر حرص خواهد ورزید.»[۱]

رخت پاکیزه پوشیدن درجشنها بویژه در پیشگاه شاهنشاه و بزرگان و لقمهٔ کوچك برداشتن از آیینهای نیك و کهن ایرانی در بزم آرایی است بر عکس درعربها هجوم بردن بخوراك نیك بود.

عدی بن زید عبادی که از شاعران عصر جاهلی عرب است و در بار خسرو دوم ساسانی ترجمان زبان عربی بوده در بشاهی رسانیدن نعمان پور منذر از این آیین بهره گیری کرده است. منذر هنگام مرگ یازده پسر داشت که هر کدام از آنان در اندیشهٔ جانشینی پدر بود و خسرو پرویز بایدیکی را از میان آن یازده‌تن برای شاهی امارت حیره و مسؤولیت تیره‌های عرب در برابر دربار ایران برگزیند از اینرو به‌عدی بن زید دستور داده بود همه را بحضور او بیاورد تا از میان ایشان یکی را بشاهی حیره برگزیند.

عدی بن زید در دل دوست میداشت نعمان برگزیده شود از اینرو نهانی از برادران دیگر، باو اندرز هایی میدهد و از جمله میگوید:

«اگر شاهنشاه ترا فرمان داد در پیشگاهش خوراك خوری، در خوردن شتاب مکن لقمهٔ کوچك گیر و کم بخور»[۲].

از آیینهای ایرانی در بزمها و جشنهایکی نیز گل ارمغان دادن بیکدیگر بود و این همان رفتار است که در عربی آنرا به «تحیه» ترجمه کرده‌اند زیرا این رسم تا سده‌های چهارم و پنجم هجری در عراق رایج بوده است.[۳]

درجشنها گل بگردن میآویختند و بویژه گل آذرگون (آذریون) را که آنرا خجسته میدانستند بگوشها میآویختند. ابن معتز در وصف زیبارویی که گل آذرگونی در بزم بگوش آویخته بوده سروده است:

«گل آذرگونی که بگوش آویزان دارد مانند پیالهٔ عقیقی است که در ته آن زر نهاده‌اند».

---

۱ ــ کتاب التاج ص ٥٤

۲ ــ الاغانی ج ۲ ص ۱۷

۳ ــ همان کتاب ج ۲ ص ۳٤٥

سخن گفت نباید مانندهٔ آنرا دیگری بیاورد. تنها باید با فروتنی بسخن او گوش فرا داشت».

ب – زشتی حرص زدن بخوراك :

در نزد ایرانیان حرص زدن بخوراك نشانه پستی و شکم بارگی است. جاحظ در این باره گفته است:

«شاهان ایرانی اگر میدیدند یکی بخوراك حرص میورزد او را ازرده مردهٔان بزرگ فرو میافکندند و در جرگهٔ دلخکان میگرفتند هر زمان شاه کسی را برخوانش میخواند او بایستی جانب ادب را رها نسازد و از آنچه در جلوش نهاده‌اند بخورد و بهرچه دوست دارد دست دراز نکند زیرا اگر کسی بشکم خوارگی مشهور میشد دیگر او را با ادب نمیدانستند و بر آنکه شکمباره بوده نام هوشمند نمی‌نهادند».

«چون در پیشگاه شاه خوراکی جلو یکی گذاشتند او نباید بپندارد که خوراك را نهاده‌اند تا آنرا پاك تمام کند. باید بداند غرض از نشاندن او در کنار سفره شاه، بزرگداشت او و مهرورزی درباره‌اش بوده‌است. اگر شاه برخوان چیزی بکسی ارمغان داد، آن کس تنها بر آن دست مینهد و این رفتار ادب‌دانی او را نشان خواهد داد».

ایرانیان از روی شکم‌خوارگی اشخاص را میازمودند. جاحظ گفته است:

«گفته‌اند چون مؤبد مؤبدان مرد، یك تن از مردم استخر را نزد شاپور ذوالاکتاف به نیکی و خداشناسی و بپرهیزکاری شناسانیدند تا داور داوران شود. شاپور او را فرا خواند چون آمد و بار یافت او را بر خوان خویش نشانید و فرمان داد با او هم خوراك شود آن مرد کنار خوان نشست. شاپور جوجه‌ای را برداشت و دونیم کرد و نیمی را نزد او نهاد و نیم دیگر را نزد خودش. و باو گفت از این بخور و چیز دیگر باآن در میامیز چون برمعده‌ات سبکتر است و آسانتر گواریده خواهدشد. شاپور از نیمه خود بهمان اندازه که همیشه میخورد بخورد. آنمرد پیش از آنکه شاپور نیمه جوجه‌اش را تمام کند از آن خود را تمام کرد و دست بخوراکهای دیگر برد و شاپور او را مینگریست. چون خوان را برداشتند شاپور بآن مرد گفت بدرود کن و بشهرت

وتوده مردم وناگزیر ساختن هر دسته‌را برخرسندی‌بآنچه دارد وبس کردن به بهره خویش ، همه‌را از آنان آموخته‌ایم .

اردشیر بابکان نخستین کسی است که جایگاه ندیمان‌را مشخص کرد و راهبری ایشان را بدست گرفت وآنانرا درسه پایگاه جاداد :

دررده یکم افسران و شاهپوران بودند.جای نشستن ایشان از ستاره (پرده‌ای بود که درایوان شاهی جایگاه شاهنشاه را از دیگران جدامیکرد) ده ارش فاصله داشت.

آنگاه طبقه دوم بود که جایش ده‌ارش از طبقه نخستین فاصله داشت و اینان پیرامونیان شاه از ندیمان و دفتر خوانان از بزرگان و دانشمندان بودند .

طبقه سوم : جای ایشان بازده ارش ازطبقه دوم فاصله داشت . شوخان و دلخکان دراین‌طبقه‌بودند»[1]

آنگاه جاحظ زیر عنوان «همهٔ مردم درنزد ایرانیان درچهارطبقه‌اند» گوید :

« ونیز اومردم را بچهارطبقه بخش کردوهرطبقه را برجای‌خودواداشت نخست فرماندهان ازدودمان شاهی .

دوم : موبدان وهیربدان

سوم : پزشکان ودبیران‌واخترماران

چهارم : کشاورزان وپیشه‌وران ومانندگان ایشان

باز جاحظ زیر عنوان « برابری هر طبقه از ندیمان و مانندگان ایشان در ایران » افزوده است : « کسانی که روبروی اسواران از دودمان شاهی می‌نشستند استادان‌موسیقی وآوازبودند. اینان‌یکراست روبروی‌طبقه اول‌جا میگرفتند (منظور اودردست چپ ایوان است) در روبروی طبقهٔ دوم نوازندگان‌وخوانندگان جاداشتند ودر روبروی‌طبقهٔسوم ونگ‌زنان وتنبور نوازان و نای‌دمان» .

---

۱ - کتاب التاج ص۶۶

ج ـ جایگاه هر کس در بزمهای رسمی

در بزمهای رسمی‌وانجمنهای بزرگان جای هر کس بفرا خور پایگاه اجتماعی ودودمانش معین بود ، بویژه دردیوان شاهی‌و در کتابهای‌ادب‌وسیر عربی جایگاه‌نشستن بزرگان درایوان شاهی‌درروزگار ساسانی‌یاد شده‌است اما بهترین شرح‌را دراین زمینه جاحظ در کتاب‌التاج دارد که چنانچه گفته شد از کتاب‌آیین نامك روزگار ساسانی برداشته شده‌است‌جاحظ‌زیرعنوان طبقات مقنیان درایران ودر اسلام چنین گفته است :

«چون‌درسخن‌خود‌باینجار‌سیدیم،ناچار‌جایگاه‌سه‌طبقهٔ‌ندیمان‌وموسیقی ـ دانان را شرح میدهیم هرچند جایگاه ایشان‌در کتاب‌الاغانی‌مشخص گردیده است . »

لازم است پیش ازآوردن ترجمه بازمانده سخن جاحظ یاد آوری کنم کتاب الاغانی که جاحظ ازآن‌دراینجا نام‌میبردو در آن جایگاه سه طبقه موسیقیدانان وندیمان معین شده بوده ، بی گمان « کتاب الاغانی» معروف تألیف ابوالفرج اصفهانی نیست .

زیرا : یکی‌آنکه تاریخ مرگ جاحظ سال ۲۵۵ هجری‌است و تاریخ مرگ علی‌بن‌حسین معروف بابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب‌الاغانی سال۳۵۶ هجری‌است‌وجاحظ که‌صدسال پیش‌از ابوالفرج‌اصفهانی‌مرده‌است‌نمیتوانسته از کتاب ابوالفرج بهره گیری کند . دو دیگر در کتاب ابوالفرج جایگاه ندیمان وموسیقیدانان عصر ساسانی گفته نشده‌است .

بی‌گمان این‌کتاب که تاسدهٔ سوم هجری موجود بوده‌یکی از کتابهای ایرانی درفن موسیقی است یابخشی‌از کتاب‌آیین‌نامك بوده که‌درآن‌راههای موسیقی وجایگاه ندیمان وموسیقیدانان دردربار شرح داده شده بوده است وبسا که در این کتاب ترانه های مشهور و راههای موسیقی با الفبای ویژهٔ آوانویسی « ویسب دبیره» نوشته بوده است . باری جاحظ افزوده است:

«نخست ازشاهان‌ایران آغاز میکنیم زیراآنان برما پیشی داشته‌اند وما از ایشان قانونهای پادشاهی و کشور داری وبسامان داشتن پایگاه بزرگان

نان‌را باکارد ، اهانت بنعمت خدامی‌پنداشتند و برای بادست‌خوردن فضیلتهایی نیز میسرودند .

در بزمها خوراکها را بیکباره برخوان نمی‌نهادند وآنهارا مانندامروز نوبت‌بنوبت میاآوردند. پیش از هر خوراك پیشارگ «فیشارج» میاآوردند که چیزهایی برای تحریك‌اشتها و باصطلاح امروز گلوترکن بود.

در بزمها نوشیدن سه جام نخستین ناگزیر بود اما پس از آن هر کس باندازهٔ توانایی خویش باده مینوشید .

دربزم‌شاهی اندازه‌بادهٔ نوشی باشاهنشاه بود و او درفرمان خود تاب و توان‌را درنظرمیگرفت[1]

هرگاه یکی از دوستان از بزمی غایب بود جام اول رابیاد اومینوشیدند وآنرا«یادگار» میخواندند . این کلمه نیز بزبان عربی درهمین معنی درعصر عباسی‌رایج شده بود. شاعری گفته در بزم ما هرگاه از عقل نامی برده شود بیادگار او جامی میزنیم .[2]

اما دربزم‌دوستان آیین چنین‌بود که همه باندازهٔ هم بنوشند واگریکی پیاله را برمیگردانید باده‌را بشوخی بسرش‌میریختند . حسن‌بن‌هانی‌اهوازی معروف به نواسی درشعری که درستایش هم پیالگان خود سروده است این رسم را چاشنی‌سخن کرده .[3]

رسم بود که پیشخدمتان دربزمها ازجوانان خوشرو برگزیده شوند و رخت کوتاه‌وچسبان بتن بپوشند . کتی‌را که پیشخدمتان دربزمهامیپوشیدند «قرطق» که شکل فارسی آن «گردك» است واز کمر بپایین‌تر نمی‌آمد جامهٔ ویژهٔ بزمها شمرده‌اند ودرشعرهای غزلی ازآن بسیارنامبرده شده وازآن اسم مفعول‌مقرطق یعنی«گردك پوش»درست کرده وآنرا بعنوان کنایه‌ازپیشخدمت خوش سیما درادبیات بکاربرده‌اند .

این‌سنتهاوآیینهابویژه در دربارشاهی هنگام ایمنی وآسایش روان بوده

۱ــ کتاب التاج ص ۷۲

۲ ـ واذاما ذکرالعقر ــ مل شربنایانکاره

۳ـ سنتهم فی شربهابنیهم ــ من رد هاصبت علی رأسه

«پیش از آغاز شدن بزم در ایوان، مردی که برستاره (پرده شاهی) گمارده بود و پسر یکی از اسواران بود و خرمباش نامیده میشد، بر بلندترین جا برمیآمد و بانگ برمیداشت چنانکه همه حاضران بشنوند: ای زبان سرت را نگهدار زیرا امروز با پادشاه همنشین خواهی بود».

رعایت ترتیب نشستن در بزمها و کنار خوان منحصر به بزمهای شاهانه در ایران باستان نبوده، بلکه این آیین‌ها در همهٔ بزمها و انجمنهای ایرانی، بویژه اگر جنبهٔ رسمی می‌داشت مراعات میگردید. عبدالله بن مسلم دینوری روایتی از آیین نامك در اینباره باز گو کرده است که دارای نکاتی در زمینهٔ سخن ما است از اینرو ترجمهٔ آنرا در پایین میآوریم و بر آنچه گذشت میفزاییم.

«در آیین نامك خوانده‌ام: مردی از بزرگان به پسرش اندرز میداد که هر زمان لقمه در دهان داری بچپ و راست خود مپیچ، با ترشرویی خلال مکن، با چوب مورد خلال مکن. هیچگاه لقمه با کارد برمدار، در کنار خوان بالادست آنکه از تو سالمندتر است، منشین، دستت را با جامه‌ات پاك مکن، ایستاده آب منوش»[1]

هم او روایت دیگری بشرح زیر آورده است:

«در آیین نامك خوانده‌ام: خواجه حرمسرا بکنیزکان دستور داده بود سیر و پیاز و گندنا و کدو حلوا و نخود سبز و زردآلو که انگیزه بدبو شدن دهن است نخورند»[2]

در ایران باستان خوراك را با چنگال و قاشق میخوردند دلیل این مطلب، بگذریم از قاشقها و چنگالهایی که در کاوشهای باستانشناسی بدست آمده، گفتگوهایی است که در سدهٔ دوم و سوم هجری میان شعوبیان و هواخواهان عرب در گرفته بود و از جمله در این زمینه نیز سخن رفته است. ایرانیان دست آلودن بخوراك را زشت میدانستند حتی برخی بزرگان همانگونه که دستمال سفره را بدون شستن دوباره بکار نمیبرده‌اند، در هر نوبت خوراك قاشق و چنگال را عوض میکردند. برعکس هواخواهان عرب برداشتن خوراك را با قاشق و بریدن

۱ــ عیون الاخبار ج ۳ ص ۲۲۳

۲ ــ عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۷۸

آثار پراکنده

تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار جهان

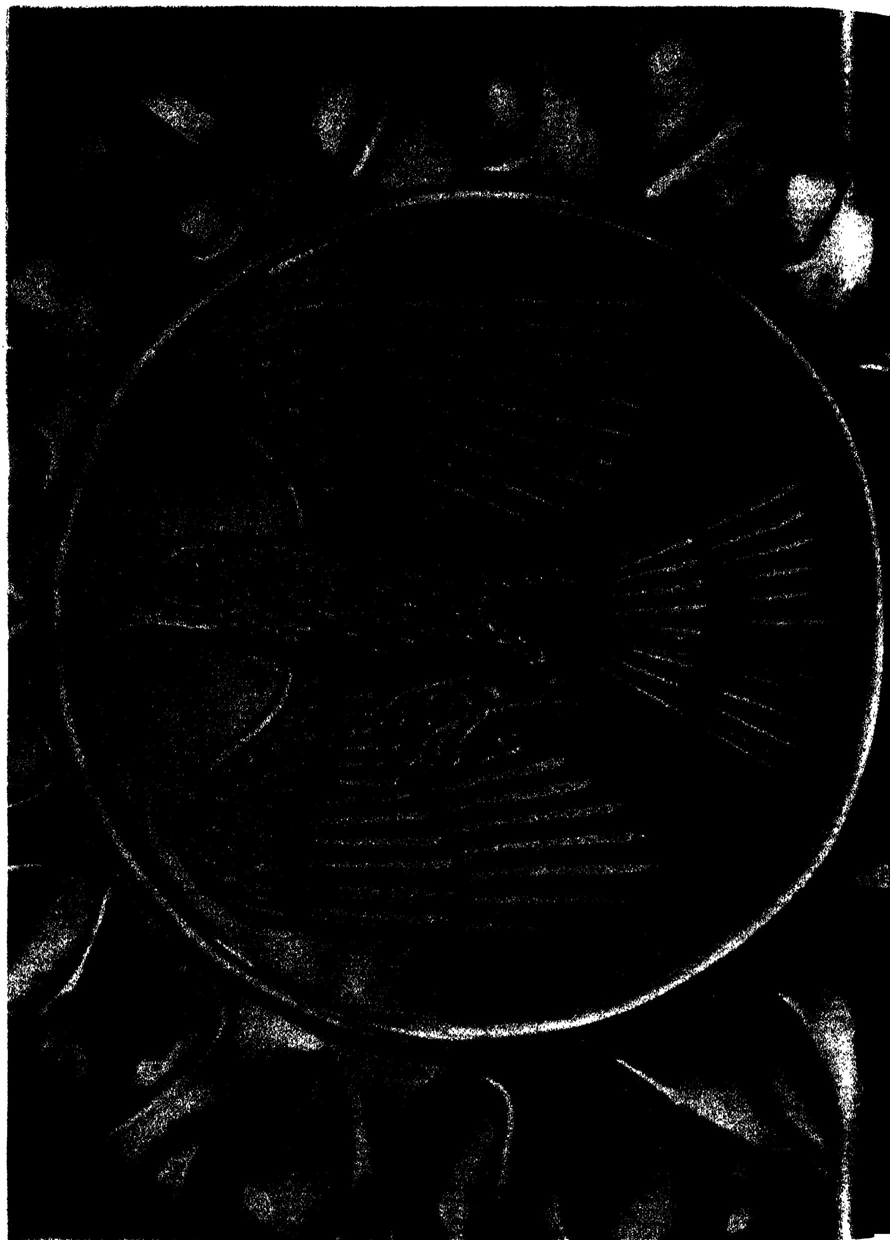
مجلهٔ بررسی‌های تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هایی از شاهکارهای هنر و تمدن ایران را که زیب‌بخش موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌هـای خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی مینماید.

وبکار بسته میشد . اما هرزمان رویدادهای بزرگ وسختی پیش‌میآمد رسم بزم آرایی وخوان چینی در دربار متوقف میشد تا پیشامد چاره شود . جاحظ گفته :

«درهنگام پیشامدن حوادث سخت مانند جنگ و امثال آن ، خوان گستری‌دردربارموقوف‌میشدو برخوان‌شاهنشاه‌جزنان ونمك وسرکه و سبزی چیزی نمینهادند وخوالیگر در طبقی بزماورد میآورد وشاه يك لقمه ازآن برمیداشت ومیخورد . دراین زمانها جزسه‌تن که موبد موبدان وایران دبیربدو ایران سپاه بد بودند ، کسی باشاهنشاه همخوان نمیشد .»[1]

درزمینهٔ تاریخ هنرزیبای خوراك‌پزی وخوان آرایی درروزگارساسانی درمیان کتابهای ادب وسیر وتاریخ عربی که درسده‌های دوم تاچهارم هجری نوشته شده است ، مطالب‌بسیار دیگری میتوان بدست آورد .

۱ - کتاب التاج ص ۲۸٤

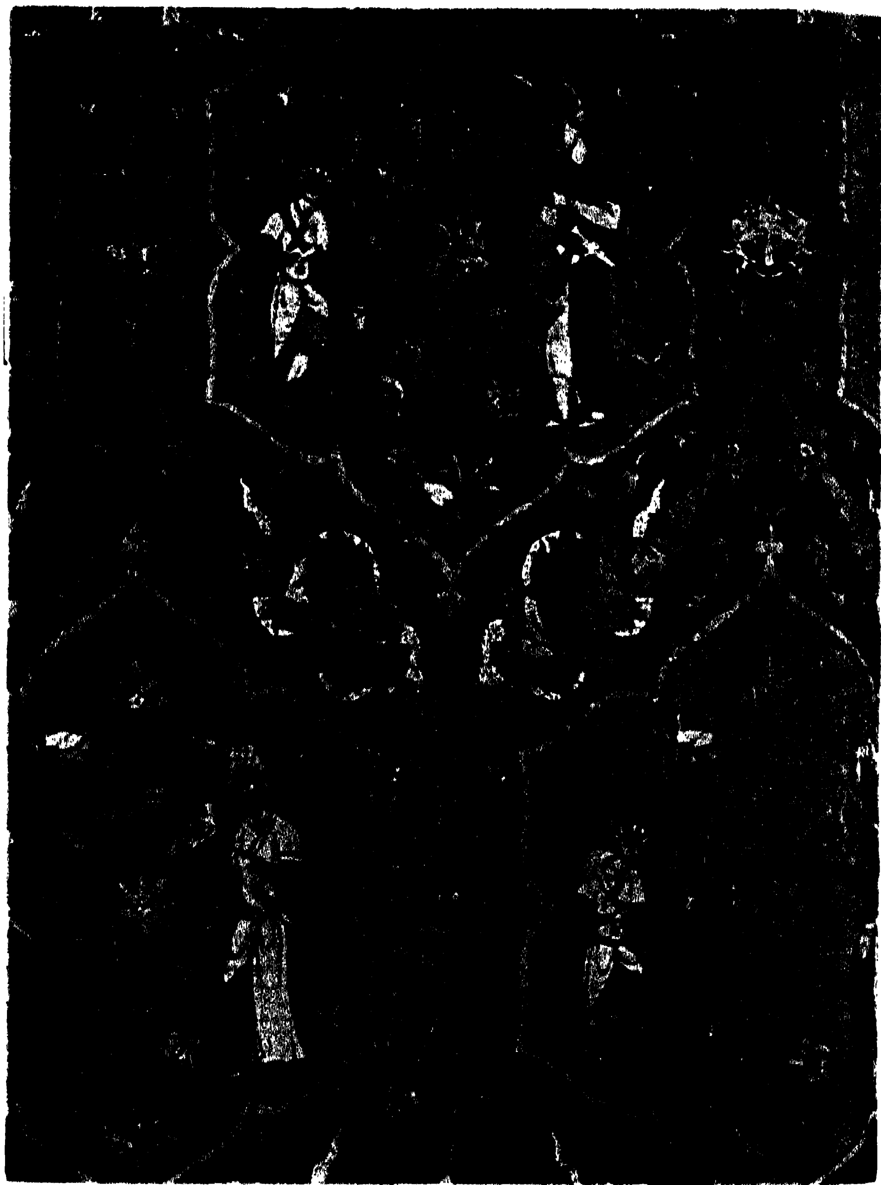


بشقاب سیمین مزین به یك عقاب طلایی متعلق به سدهٔ چهارم و پنجم پیش از میلاد . این پدیدهٔ ارزندهٔ هنری که از حفاریهای همدان بدست آمده ، فعلا در یکی از موزه های خصوصی در نیویورك قراردارد .

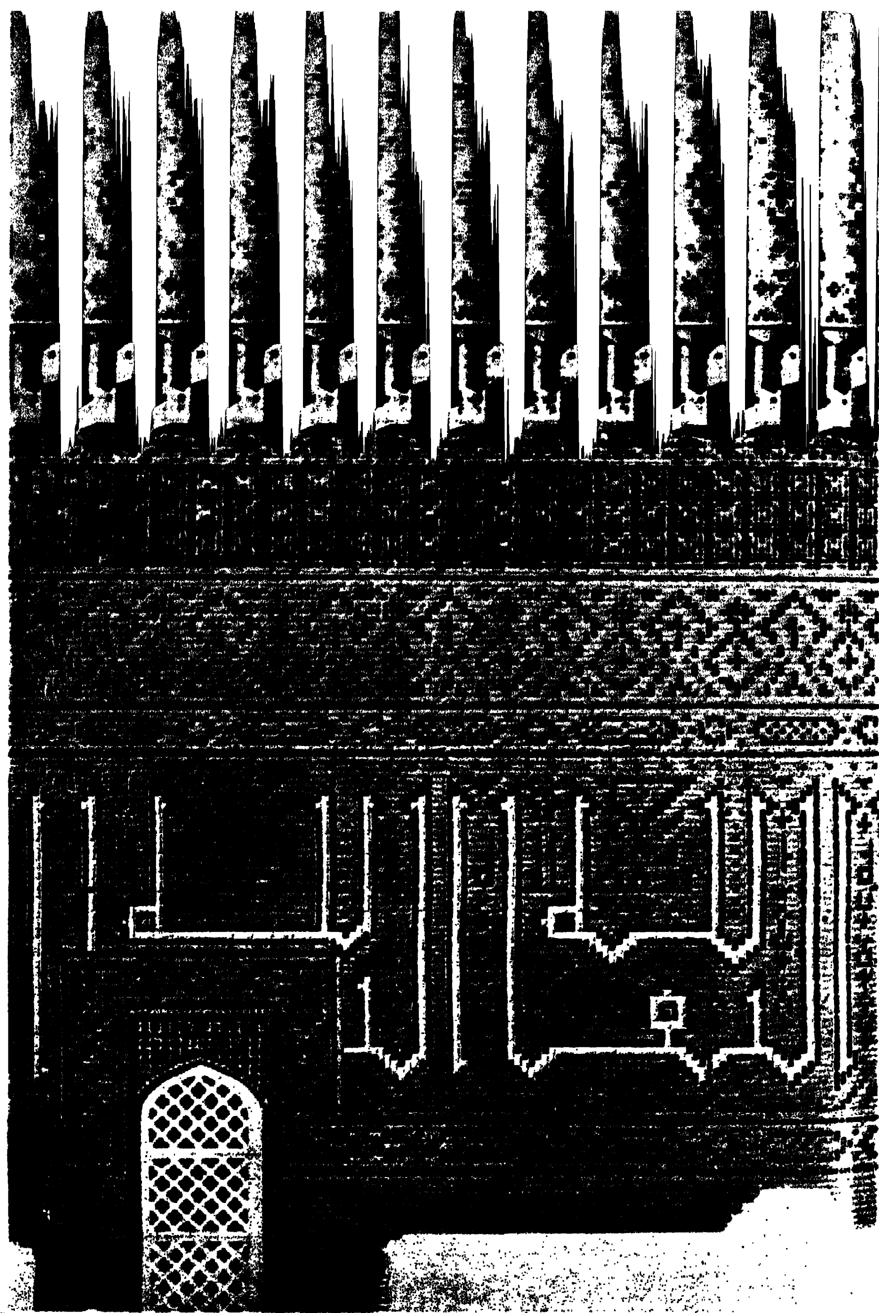
بشقاب سیمین مزین به‌عقاب طلایی متعلق به‌سدهٔ ٤–٥ پیش‌ازمیلاد
کاسه لعابی متعلق به‌سدهٔ چهارم میلادی.
مخمل گوهر نشان بابافت زری متعلق به‌قرن شانزدهم
ستونی مزین باکاشی‌های لعابی مربوط به‌دورهٔ اسلامی.
شاهین آبی فیروزه‌ای رنگ مربوط به سدهٔ سیزدهم میلادی
بشقاب توگود لعابی الوان بارنگ شفاف بانقش بهرام گور ساسانی.
تنگ لوستررنگی شفاف متعلق به‌سدهٔ ١٢–١٣ میلادی.
فنجان منقوش خشایارشا مربوط به‌قرن پنجم میلادی.



کاسه لعابی الوان مکشوفه ازحفاریهای سلطان آباد ، ازآثار هنری سدهٔ چهارم میلادی ،
متعلق به موزه خصوصی آقای پولاس .



مخمل گوهرنشان بابافت زری متعلق به قرن شانزدهم میلادی بطول ۳٤ سانتیمتر دولا .
این اثربرجسته هنری اکنون درموزهٔ خصوصی آقای مایسی قراردارد .



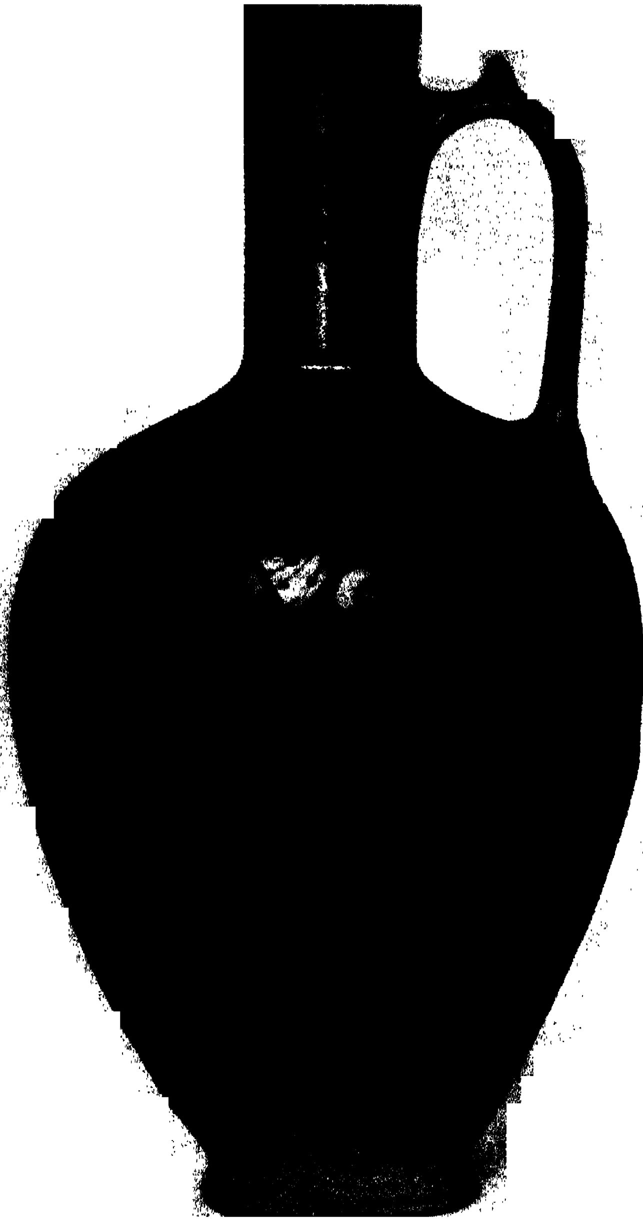
ستونی مزین با کاشی‌های لعابی تزئینی درسمرقند ــ غارمیر . از شاهکارهای ارزشمند
دوره اسلامی که زینت‌بخش مسجد سمرقند میباشد .



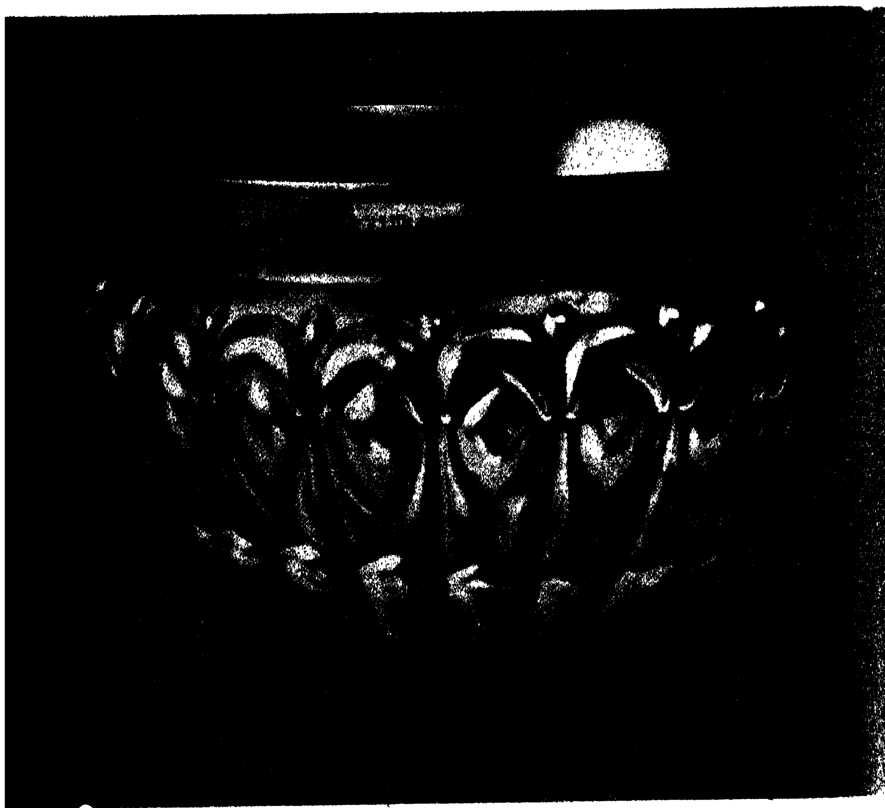
شاهین آبی فیروزه‌ای‌رنگ لعابی متعلق به‌سده سیزدهم میلادی بطول ۳۲/۸ سانتیمتر از حفاریهای ساوه بدست آمده و در موزه شخصی آقای لوسون قرار داده شده است .



بشقاب تو گود لعابی الوان‌بارنگ شفاف که بقطر ۲۲ سانتیمتر می‌باشد و نقش بهرام گور ساسانی و آزاد دروسط آن‌بچشم میخوردو درموزه شخصی آقای مودتی‌مورد قرارداده‌شده‌است.



تنگ لوستر رنگی شفاف ازآثار هنری سده (۱۲-۱۳ میلادی) که ارتفاع آن ۲۱/٤ سانتیمتر می‌باشد ودرموزه شخصی آقای ایمور فوپولس قرار داده شده‌است.



فنجان منقوش اگزرسز Xerxes (خشایارشا) که متعلق بسده پنجم پیش‌ازمیلادمیباشد.
این اثر ارزنده که از حفاریهای همدان بدست آمده‌است زینت‌بخش موزه تهران می‌باشد .

سیری در نخستین

روزنامه‌های ایران

بقلم
دکتر اسمعیل رضوانی

درشماره‌های گذشته مجله سودمند و گرانبهای بررسی‌های تاریخی روزنامه‌های مهم کشور اعم‌ازدولتی وملی چه آنهائیکه درایران‌وچه درخارج ازایران منتشرمی‌شدند تا آغاز انقلاب مشروطیت بطور بسیار مختصر بررسی شد و اگر سلسله مقالات مذکور چنانکه باید و شاید حاوی نکات سودمندی نبودباری ازهریك‌ازروزنامه‌ها تصویری ارائه داده شد وهمین نکته‌کافی‌است که‌رنج نگارنده ضایع نماند . زیرا تردیدی نیست که باد حادثه اوراق این روزنامه ها را پرپر کرده و نابود ساخته است و آنچه هم از بد حادثه مصون مانده است

(۱)

می‌ریخت. سرلوحهٔ شب نامه خنجر،طپانچه، کاردو نیزه بود»[1]

پس ازآنکه انقلاب وسیلهٔ محمد علیشاه درهم کوبیده شد روزنامه‌ها نیز بالطبع ازمیان رفت وپس از استبدادصغیر دوباره پیدا شد. درسال ۱۳۲۸ تعداد روزنامه‌ها لااقل به‌سی‌وشش‌رسیده است.

این است که نگارنده ازوسعت دامنهٔ کار وحشت داشت ومایل‌بود بهمان مختصر اکتفا کند اما تشویق دوستان و اولیاء ارجمند مجله به‌من نیروئی بخشید و مرا وادار ساخت که موضوع را دنبال کنم ولو دنباله‌ای بس دراز داشته باشد از این جهت بدون اینکه رعایت تقدم و تأخر شود به بررسی روزنامه‌های مهم عصر بخصوص روزنامه‌هائیکه دورهٔ آن را درتصرف دارد، می‌پردازد.

روزنامهٔ مجلس

بدون شك گرانبهاترین روزنامهٔ دورهٔ انقلاب روزنامهٔ مجلس‌است زیراقسمت‌عمدهٔ مطالب‌این روزنامه‌مذاکرات مجلس می‌باشد واگر این روزنامه نبود ما ازمذاکراتی که درمجلس اول شورایملی بین‌نمایندگان صورت گرفته است بکلی‌بی‌اطلاع می‌ماندیم زیرا چنانکه می‌دانیم پس ازبتوپ بستن مجلس اول کلیه اسباب و اثاثیه و تمام اسناد و مدارك‌آن بیغما رفت. چیزی که مایهٔ تأسف است این است که این مذاکرات از روز پنجشنبه پنجم شوال ۱۳۲٤ درج شده زیرا نخستین شماره روزنامه در یکشنبه ۸ شوال ۱۳۲٤ هجری قمری و ۱۲۸٥ شمسی مطابق ۲٥ نوامبر ۱۹۰٦ انتشاریافته وبنابراین از روز افتتاح مجلس (۱۸ شعبان ۱۳۲٤) تا ٥ شوال که قریب به ٤۷ روز میشود از مذاکرات نمایندگان که برای تاریخ مشروطیت ایران فوق‌العاده مهم است بی‌اطلاعیم وبرای گردآوری مذاکرات روزهای نخست مجلس ناچاربایدتمام روزنامه‌ها وسایر انتشارات آن عهد را مطالعه کنیم واگر هم اینکار انجام شود وباید هم انجام گیرد، باز هم نخواهیم توانست بطور کامل مذاکرات ٤٥ روزه را جمع‌آوری نمائیم.

۱ــ گزارش ایران جلد ٤ ص ۲٦

هرچند صفحه‌ای از گوشه‌ای‌است که دست همه کس به‌آنها نمی‌رسد بنابراین سلسله مقالات لااقل هیئت و شکل و ریخت روزنامه های از میان رفته را جاویدان ساخت که هر چه زمان بگذرد اهمیت‌آن فزونی خواهد گرفت ولذا باردیگر از اولیاء مجله که مخارج تهیه گراورها را با گشاده روئی تحمل‌می کنند، سپاسگزاری می کنند.

گذشته ازاین کدام کار درهمان ابتدا بی‌نقص و بطور کامل انجام شده که این کار پراز رنج درمرحله کمال عرضه شود.

نکته‌ای که تذکر آن لازم است این است که انجام اینگونه امور و جمع‌آوری اینگونه مطالب از عهده یك نفریا چند نفرساخته نیست. دراین مواردباید کلیهٔ خوانندگان وعلاقمندان کمك نمایند و اطلاعات خود را به اولیاء مجله‌ارائه‌فرمایندتا ازمجموعهٔ آگاهیها مطلبی‌کامل‌تهیه‌شودو گوشه‌ای از تاریخ این کشور کهنسال روشن گردد وهدف نیز همین است .

باری ، نگارنده بابررسی روزنامه‌های قبل ازمشروطیت کارخودراپایان یافته تلقی کردوتصمیم نداشت مطلب رادنبال کند زیراتعداد روزنامه‌هائیکه تازمان انقلاب انتشار یافته محدود است وبررسی‌آنها کار ساده‌ای است ولی مقارن همان ایامی که طلیعه انقلاب نمایان شد روزنامه‌های متعدد و جور واجور پشت سرهم نمایان گردید بطوری که در بحبوحهٔ انقلاب یعنی درسال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی) لااقل هشتادوچهارروزنامه‌منتشرمیشد. علاوه بر‌روزنامه، شب نامه ، صبح نامه‌وبیدارنامه ازدرو دیوار فرومی ریخت رساله‌های تبلیغاتی چند صفحه‌ای یکی بعد از دیگری به دست مردم داده می‌شد و دامنهٔ تبلیغات مطبوعاتی چنان توسعه یافت که با بی‌پروائی میتوان گفت ، مردم‌آن زمان در اوراق مطبوعات غرق شدند.

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت در کتاب گزارش ایران گوید :

« عدد روزنامه‌ها از حد حاجت‌بیرون رفت‌اسامی مهیب‌بخودمیگرفتند. روزنامهٔ حشرات‌الارض هم داشتیم.اکثر بهر کس‌استطاعتی داشت بدمی گفتند تاحق سکوتی بگیرند . بروزنامه قناعت نشد شب نامه از در و دیوار فرو

مذاکرات مجلس اول تاکنون دوبار انتشار یافته، یکبار درسال ۱۳۲۵ شمسی درشماره‌های «روزنامهٔ رسمی کشورشاهنشاهی ایران» و باردیگردر ردیف انتشارات «کتاب کیهان» درسال ۱۳۳۵ شمسی وسیلهٔ کتابفروشی ابن‌سینا وبطوری که خوانندگان مطلع می‌دانند مذاکرات روزهای اولیه یانیست یا فوق‌العاده ناقص است.

بهرحال، با نگاهی به تصویر نخستین شماره روزنامهٔ مجلس تمام مشخصات آن روشن میشود و بنابراین از تکرار مطالبی که در تصویر نشان داده میشود صرفنظر می‌کنیم و به بحث در اطراف روزنامه می‌پردازیم، همانطوری که ملاحظه میشود روزنامه هفته‌ای چهار نوبت روزهای شنبه، یکشنبه، سه‌شنبه وپنجشنبه درچهارصفحه منتشر می‌شده‌است ولی ازشماره ۶۸ ببعد تمام روزهای‌هفته به‌استثنای جمعه انتشار می‌یافته است وانتشارآن تا روز به‌توپ بستن مجلس ادامه داشته است. مدیر کل و دبیرآن هر دو از شخصیت‌های بزرگ شناخته‌ای هستند و بیان‌شرح‌حال‌آندویعنی مرحومان سید محمد صادق طباطبائی و ادیب‌الممالك فراهانی زاید بنظرمی‌رسد. بطوری که از «سواد دستخط مبارك همیونی» مستفاد میشود صاحب امتیاز روزنامه آقا میرزامحسن صدرالعلما بوده است.

درنخستین شماره تحت عنوان مقدمه هدف ازانتشار روزنامه چنین‌بیان شده است:

«... قلم این روزنامه بکلی آزاد ومطلق است ودر مشروعات ومباحث و مذاکرات مجلس شورایملی وکلیه امور پلتیکی و تجارتی و اجتماعی و آنچه راجع به اصلاحات ملکی و امور ملی و مربوط بفوائد و عوائد عامه و دائر بحقوق وطنیه‌ومدافعهٔ حدودعالم‌اسلامیت باشد باکمال‌آزادی‌سخن‌خواهد راند. وظیفه مهم این‌روزنامه نشراخبار یومیه‌ومذاکرات وکلای دارالشورای کبری ایران و احکام صادره از مجلس وگفتگو در مباحث پلتیکی است اخبار ولایات و وقایع شهری و اخبار مخصوص تجارتی وآنچه راجع باسعار عمومی‌است کسب و درج میشود. تلگرافات و اخبار خارجه وآنچه ازاخبار جراید معتبرهٔ اروپ مربوط به مجری و مسلك پلتیك مملکت ودائر بامور

(۵)

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

مجلس

۱۳۲۴

ادارهٔ مرکزی
طهران خیابان جلیل آباد
مدیر کل
میرزا محمد صادق فرزند
حضرت حجة الاسلام آقای آمیرزا
سید محمد طباطبائی
مدیر اداره ادیب الممالک
مکاتیب بدون امضا و معرفهٔ کافی و تراست
قبول نمیشود

﴿ عنوان مراسلات ﴾
ادارهٔ روزنامه مجلس طهران
عنوان تلگرافی
جریدهٔ مجلس
نمرهٔ تلفون . . . . .

فعلا هفته چهار نوبت ایام هفته
شنبه و یکشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه
طبع و توزیع و پس از سه ماه
بطور یومیه منتشر خواهد شد

قیمت اشتراک

طهران	ولایات داخله ایران	ممالک خارجه
۳ ماهه	۳ ماهه	۳ ماهه
۱۴ قران	۱۷ قران	۸ فرانک
۶ ماهه	۶ ماهه	۶ ماهه
۲۶ قران	۳ تومان	۱۴ فرانک
۱ ساله	۱ ساله	۱ ساله
۴۵ قران	۵۵ قران	۲۶ فرانک

﴿ طهران ﴾
قیمت یک نسخه سه شاهی است
قیمت اعلانات سطری دهشاهی در صورت
تکرار تخفیف داده میشود
وجه اشتراک پس از ارسال پنج نسخه
مطالبه و دریافت میشود

بتاریخ یکشنبه هشتم شوال المکرم ۱۳۲۴ هجری قمری و ۱۲۸۵ هجری شمسی مطابق بیست و پنجم نوامبر ماه فرانسه و انگلیسی و ۱۳ نویابر روسی ۱۹۰۶ و سیزدهم آبرماه ۱۲۷۶ یزدگردی و تشرین الاخر ۲۲۱۸ رومی و ۹ آذرماه ۸۲۸ جلالی

این روز نامه بکلی مطلق و آزاد است و در مباحث و مذاکرات و مشروعات مجلس شورای ملی ایران و کلیه امور پلتیکی و تجارتی و اجتماعی و آنچه راجع باصلاحات ملکی و امور ملی و مربوط بفواید عامه و عواید نوعیه و دائر بحقوق عالم اسلامیت و اجرا احکام اسلام و مدافعه حدود وطن باشد با کمال آزادی سخن میراند مذاکرات یومیه دارالشورای کبری و لوایح و مقالات و آراء و افکار ملت را در مواد مذکوره بالخصوص منتشر خواهد نمود



﴿ سواد دستخط مبارک همایونی ﴾

جناب اشرف صدر اعظم چون روزنامه موسومه بمجلس که اجازه طبع آن داده شده است اول روز نامهٔ است که در هر گونه مقالات مفیده راجع بخیر عامه و مصالح امور مملکتیه و ملیه و حفظ شرائط دولتخواهی بآزادی قلم مخصوص و ممتاز خواهد بود ولازم است در تحت نظر و صوابدید شخصی باشد که جامع اطلاعات علمیه شرعیه و سیاسیه و درستی و دیانت او کاملا معلوم ومشهود باشد لهذا بموجب این دستخط مبارک جزئی و کلی این امر مهم را از انتخاب اعضا و تعیین وقایع نگاران و کیفیت طبع ونشر وغیره بجناب آقا میرزا محسن مجتهد سلمه‌الله که علاوه بر جامعیت بمراتب مرقومه از خانوادهٔ بزرگ محترم و مقبول عموم ملت و محل کمال اعتماد دولت و بمراتب دولتخواهی و وطن دوستی متحلی و بمعلومات عصر جدید بصیر و مطلع هستند مرحمت و بعهدهٔ کفایت و درستی ایشان وا گذار و این امتیاز بزرگرا بایشان عنایت فرمودیم تا مجلسی از بی غرضان خبیر و دولتخواهان بصیر تاسیس و تشکیل نموده باکمال دولتخواهی و نهایت دقت و مراقبت این امر مهم را عاجلا بحسن ترتیب قرین انجام دارند

(شعبان ۱۳۲۴)

(مقدمه)

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

بموجب دستخط مبارک همایونی مندرجه فوق

قلم این روز نامه بکلی ازاد و مطلق است و در مشروعات و مباحث و مذاکرات مجلس شورای ملی و کلیه امور پلتیکی و تجارتی و اجتماعی و آنچه راجع باصلاحات ملکی و امور ملی و

دراکثر شماره‌های این روزنامه بجای سرمقاله مذاکرات مجلس درج میشده آنگاه اخبار داخله و در بعضی از شماره‌ها اخبار خارجه نگاشته شده است. درضمن اخبار خارجه مطالب روزنامه های اروپا در باب اخبار مربوط بمشروطیت ایران ترجمه و درج میگردیده است این روزنامه برای تدوین تاریخ مشروطیت ایران گنجینه گرانبهائی است که هر کس بدون در دست داشتن آن دست بتدوین تاریخ مشروطیت بزند کارناقصی انجام داده است .

روزنامهٔ صوراسرافیل- کوبنده‌ترین و مشهورترین و پرصدا ترین روزنامهٔ عهد انقلاب روزنامه صوراسرافیل است نخستین شماره آن روز پنجشنبه هفدهم ربیع- الاخر سال ۱۳۲۵ هجری قمری (۳۰ ماه مه ۱۹۰۷) انتشار یافته و تا شنبه ۲۰ جمادی- الاول ۱۳۲٦ انتشار آن ادامه داشته است مجموعاً سی و دو شماره منتشر شده است مدیر آن میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی بوده است.

میرزا جهانگیرخان بشرحی که در تمام تاریخهای مشروطیت بتفصیل درج است در واقعه توپ بستن بمجلس بفرمان محمدعلیشاه کشته شد ولی میرزا قاسم خان جان بدربرد و از آن پس نام خانوادگی صوراسرافیل را برای خود برگزید و در شاهنشاهی رضا شاه کبیر بمقامات بلند اداری از قبیل وزارت، استانداری و ریاست شهرداری تهران رسید.

روزنامه صوراسرافیل بقدری مورد علاقه خاص و عام قرار گرفته بود که بقول صاحب تاریخ جراید و مجلات ایران « روزنامه که صبح به قیمت چهار شاهی منتشر می‌شد عصر به چند تومان خرید و فروش می گردید »[۱]

یکی از عوامل محبوبیت روزنامه و ابراز علاقه شدید مردم به آن مقالاتی بود که تحت عنوان «چرند پرند» بقلم مزاح و شوخی و استهزاء وسیلهٔ مرحوم دهخدا نگارش میبافت .

از چرند پرندهای دهخدا نمونه‌هائی بعنوان یکی از بهترین قطعات نثر پارسی درسلسله کتبی که باین منظور تدوین شده و نیز در کتب ادب و تاریخ کراراً به چاپ رسیده است و بطور مجزی و مستقل نیز چاپ شده است ولی چاپ چرند پرندها وقتی ارزش خواهد داشت و لطف آن هنگامی آشکار خواهد شد

۱ ـ تاریخ جراید ومجلات ایران جلد سوم ص ۱۳۷

داخله باشد ترجمه ونقل میشود. اخبار علمی،ادبی واقتصادی وصنعتی‌وصحی و تاریخی و سایــر مقالات مفیده برحسب اهمیت و اقتضاء وقت نقل و درج خواهد شد اخبار فوریه بوسیلهٔ سیم تلفون مخصوص اداره و تلگراف کسب و درج میشود وچون این روزنامه واسطه مستقیم ایصال لوایح وعرایض ملت به‌دارالشورای کبری وادارات سنیه دولت علیه است آراء وافکار وکلیه‌مقالات ومکاتیب درباره مشروعات مجلس شورایملی و اصلاحات مملکتی و مقاصد نوعی‌را مادامیکه منبی‌براغراض شخصیه وموجب‌هتك‌ناموس وشرف‌اشخاص نباشد باکمال امتنان قبول و درج خواهد نمود. بنابراین برصاحبان‌مکاتیب لازم است که مکتوب خودرا با امضاء وتعرفه‌کافیه ارسال نمایند ولذا مکاتیب بی امضاء یامبهم‌ومقالاتیکه مبنی‌براغراض بوده باشد پذیرفته وقبول‌نمی‌شود.

برای اینکه از تملقات بی‌جا احتراز نموده و الفاظ مغلقهٔ مبهمه جای معانی مهمه و مطـالب مفیده را نگیرد و از مقصود اصلی خود و موضوع روزنامه‌نویسی تخطی نرفته ودور نرفته باشیم کلیه‌درعناوین والقاب‌به‌اختصار وایجاز خواهیم‌پرداخت. این روزنامه در تهران و سایر بلدان ایران وکلیه مواقع و موارد مهمه دارای اخبارنویس و وقایع‌نگاران مخصوص خواهد بود وتمام وقایع کتبی وتلگرافی و اخبار رسمی و غیررسمی را کسب‌وکشف و بدون ملاحظه اشخاص انتشار خواهد داد و برحسب اقتضای وسعت اداره در موارد لـزوم در پایتخت‌ها و بلاد عمده ممالك عالـم اخبارنویس تعیین خواهدنمود. روزنامهٔ مجلس تا سه ماه از تاریخ افتتاح هفته‌ای چهار نمره بترتیب ایام انعقاد مجلس توزیع‌ونشر می‌شود و پس از سه ماه به‌استثنای روز های جمعه و ایـام محترمه که تعطیل عمومی است همه روزه منتشر خواهد شد وچون فعلا کاغذهای ورق بزرگ که مناسب جراید یومیه است بقدر کفاف واسع ورفع احتیـاج بدست نمی‌آید درطبع روزنامه در اوراق معمولی‌شروع واقدام‌میشود . اداره کاغذ مخصوصی باقطع بزرگ ازکارخانه‌های کاغذ سازی‌فرنگ‌طلب کرده پس ازورود انشاءالله تعالی‌باآن‌اوراق‌منتشر خواهد شد . . . .»

(٦)

که درمقدمهٔ هریك ازآنها اوضاع واحوال‌روز و عوامل الهام بخش نویسنده نگارش یابدتالطف آن دوچندان گردد.

بامطالعه روزنامهٔ صوراسرافیل بخوبی میتوان اوضاع اجتماعی آن روز و نحوهٔ تفکر مردم را نسبت به انقلاب و اندازهٔ اطلاعات نویسندگان آنرا نسبت بماهیت مشروطیت دریافت وبنابراین جزء اسناد گرانبهای تاریخ مشروطیت محسوب‌میشود. گذشته‌ازاین دربعضی‌ازشماره‌های‌آن مطالبی‌است که‌جزء اسناد تاریخ‌بشمار می‌آید از جمله‌صورت استنطاقی‌است که ازاسداله نامی که مأمور کشتن چهارنفر ازوکلای انجمن تبریز بوده بعمل آمده ودر شماره ۲ درج شده‌است ونامه‌ای ازمرحوم‌سید جمال واعظ در شماره ۷ و۸و صورت استنطاق میرزارضای کرمانی قاتل ناصرالدین‌شاه در شمارهٔ ۹ و ۱۰ وپسر میرزا رضا(میرزاتقی) در شماره ۱۱ ودوستان وآشنایان‌اودرشماره‌های ۱۳و۱۷.

اینك برای اینکه بسبك نگارش روزنامه واقف شویم قسمتی ازسرمقالهٔ شمارهٔ ۲۳ روزنامه نقل میشود:

«ترقی‌مملکت بسته‌بکثرت کار و کثرت‌کار منوط بتسهیل طرق‌آن است. گذشته از اوامر انبیا، اصرار حکما و استحسانات شمرا بهمان دلیل واضح که‌اگر امروز تمام اهل‌این مملکت یکدفعه دست‌ازکار بکشندمملکت‌خراب خواهد شد بهمان دلیل هم هرچه برکار افزوده شود برآبادی مملکت‌خواهد افزود.

نعمت بی‌تحمل زحمت، وآسایش بی‌سعی، موافق نظام مشهود این‌دنیا محال‌است.

درزیر همان‌لقمه های‌چرب وشیرین فلان‌امیر، فلان وزیر، وفلان‌مجتهد هم‌که تحصیلش بی‌زحمت‌متصور میشود باز عرقهای گرم رنج‌بروآههای سرد کارکردن بتیرگی ابرهای طوفانی وظلمت شبهای دیجور دیده‌میشود.

کار منبع ثروت، منشأ لذایذ، اولین اصل اصیل انقلابی و کلید همهٔ سعادات دنیا وآخرت است.

صور اسرافیل

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

قیمت اشتراک سالیانه
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت یک نمره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

[illegible]

چرا ؟

[illegible] محاسنی دل پیر وزیر [illegible]
[illegible] برای اینکه فلان شاهزاده حاکم میگوید همه
[illegible] آدم است ؟ برای اینکه [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] هزار آدم و نصف یک ملک را
[illegible] منصب [illegible] خود نمود [illegible] برای اینکه فلان
[illegible] رعیت را [illegible] خود حساب میکرد [illegible] برای
اینکه [illegible] ایران [illegible] آقا [illegible]
[illegible] آخوند [illegible] را به [illegible] کرده‌اند

[illegible] در مشهور [illegible] باشد [illegible]
در زندگی به کمک یکدیگر محتاجند [illegible]
[illegible] میخواهد و قوت [illegible] حاصل [illegible]
یکی باید گوسفند بچراند [illegible] یکی باید [illegible]
[illegible] یکی زمین شیار کند یکی دست [illegible]

[illegible]

فلان مجتهد اجره [illegible] و فلان پادشاه امضا نماید [illegible]

(آبونه سالیانه صد نسخه)

تبریز (۱۰ قران)
ولایات داخله ایران (۱۲ قران)
ولایات روسیه (۳ منات نیم)
ولایات عثمانیه (۳۰ غروش)
ولایات اروپ (۱۰ فرانک)
قیمت یک نسخه
(تبریز دو شاهی) (ولایات داخله شاهی)

اداره مرکزی
دار السلطنه تبریز خیابان مجیدیه
عنوان
مراسلات و نوشتجات باسم میرزا علی اکبر خان مدیر نوشته میشود.
(عنوان تلگراف)
(جریده انجمن)
(محل توزیع)



انجمن

(تبریز ۱۳۲۴)

دکان آقا میر محمد سگار فروش است (هفته سه بار و بعضی هفته) قیمت اعلانات سطری پانزده شاهی
روز دوشنبه (۲۲) ربیع الثانی ۱۳۲۵ (چهار بار طبع و توزیع میشود) در صورت تکرار تخفیف داده میشود.

جریده ایست آزاد مشتمل با جمیع ملی تبریز مذاکرات اعضا انجمن مقالات مفید و سودمند را درج مینماید مقالات و مکتوبات نشر امضا و معروفا قبول میشود بنا بخواهش اهالی مطالب مندرجه با الفاظ سهله ساده نوشته خواهد شد که موجب انتفاع عموم گردد (وجه اشتراک بعد از ارسال ده نسخه دریافت میشود)

(تشکر)

(الفضل للمتقدم) عموم ایرانیان خاصه اهالی آذربایجان را معلوم است که همواره پیش قدمی اهالی دار الخلافه طهران در همت غیورانه اثبات را در این امر مقدس متذکر بوده و از همانیکه حضرات مستطاب آقای آقا سید محمد آقا و آقای آقا سید عبد الله و سایر آقایان عظام سلمهم الله تعالی متشکل گردیده حیث رجحان و تقدم ایشان و شهدای اسلامیان را تذکار نموده باخلاف و اعقابمان توصیه کرده و برای تشجیع ایشان یادگار تاریخی بگذاریم اهالی غیور آذربایجان اگرچه چند صباح و قدمی عقب مانده تاخیر در جنبش نمودند ولی فی الواقع دیر آمدند لیکن خوب آمدند و حرکت غیرتمندانه کرده و بهما لکان را بطور اکمل تعاقب نموده (ربنا لا تواخذنا) گویا که از غبار شده قربانهای بیبا را نجوانان رعنا و بیانات دانا و اموال خارج از حد حصر در قراچه داغ و سایر نقاط فدا داده و الفعل هم در سرحد ماکو از جان و مال در راه اجراء مشروطه و عدالت و ترقی وطن گذشته با مستبدین در مدافعه و زد و خورد بوده با خونهای پاک کوچها را رنگین و با اجساد مبارکشان معابر را بر مستبدین تنگ و لاله زار مینمایند تا این مشروع مقدس را بخاتمه رسانده با امضاء قانون اساسی و اجرای عدالت تکمیل نواقص را نمایند با وجودیکه تعداد شهدای آذربایجان اضعاف شهدای طهران است ولی چنانچه در فوق عرض شده السابقون السابقون ثبت فیمابین همان شهدای به رحمت ایزدی است اگر شرحی از حالت حالیه ولایت ماکو و قتل و غارت اسلامیان عرضه دارم دلها خون گردد و از مقصود اصلی که عرض تشکر است از برادران عزیز که در مسئله رحیم خان و فرزند شورش نموده اند باز میمانیم ایراست عنان قلم را از شرح حکایت جانسوز ماکو معطوف نموده از صمیم قلب از جانب تمام اهالی آذربایجان تشکرات خالصانه تقدیم نموده نوحه و ندبه بر شهداء طهران و آذربایجان را بخواهران عزیز واگذاشته بدرگاه احدیت عرضه میداریم (ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا

امروز تمام دول متمدن عالم بایك شتاب وعجلهٔ نگفتنی در تکثیر وازدیاد کار روزوشب میکوشند. اتازونی اراضی را مجاناً برعایاوا گذارمیکند بـرای ازدیاد کار انگلیس قانون تابعیت را تسهیل مینماید برای ازدیاد کار درروسیه مقصرین را به‌سیبرمیفرستنند ودوما بتقسیم اراضی خالصه و کلیسا میان رعیت رأی میدهد. برای ازدیاد کار همهٔ دول باهم اتحاد پستی تلگرافی وحفظ صحه میکنند، برای ازدیاد کار کلیه حکمای ملل درتقلیل مالیات سعی مینمـایند برای ازدیاد کار.

بهترین مقیاس برای بدست آوردن اندازهٔ غنا و فقر، سعادت وذلت، قدرت و ضعف هر مملکت همان تعیین اندازه کثرت و قلت کار است. اینکه نـوع انسان خود را به‌صفت مدنیت ممتاز کرده و هیئت وجمعیت‌های بشری تشکیل داده فقط محض کار است.

آیا برای تمتع از این میوهٔ بهشتی و علت غائی مدنیت وتکثیر و ازدیاد آن چه باید کرد؟ باید پیش از هر کار درتسهیل طرق آن سعی نمود. وسیله تسهیل طرق کار جلوه دادن احترام کار در انظار عامـه است. مـی گویند در امریکا احترام یکنفر بنای ماهر کمتر از یك لورد نیست همینطور است، لیکن حالاما بواسطه نداشتن راه آهن از امریکا فرسخها دوریم. برای ما در جلوه دادن احترام کار فقط مطمئن کردن کارگر از تمتع زحمات خود کافی است... امروز بهر درجه که ما بتوانیم از حقوق اربابـی ومنافع صاحبان سرمایه و مالیات بی‌نظم وترتیب دولت کسر کرده و برعایدی رعایاوکارگران بیفزائیم بهمان درجه‌هم در احترام کار کوشیده و بر ازدیاد طبقه کارگر سعی کرده‌ایم...»

چرند پرندهای دهخدا که درآغاز مطلب ازآن یاد شد سراسر کنایه به شخصیت‌های سیاسی ورجال عصراست و چنان‌نیش دار و درعین چنان‌لطیف است که مزیدی برآن متصور نیست. این‌چرندپرندها درزبان‌فارسی جاودانی خواهد ماند زیرا گذشته از لطافت خاص دور نمای واقعی اوضاع اجتماعی آن زمان را بخوبی مجسم می‌سازد.

بناهای تاریخی باقیمانده در اردبیل از دورهٔ صفوی

بقلم

اسمعیل دیباج

۱ ـ موقع ووضع تاریخی

شهر اردبیل ـ شهر اردبیل بین کوه‌های شرقی آذربایجان (کوه‌های طوالش) و کوه سبلان در وسط جلگهٔ کنار رودخانه بالقلو چای واقع شده. این شهر قدیمی که در حدود یکهزار و یکصد متر از سطح دریای آزاد بلندتر بوده در ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۱۹ دقیقه طول شرقی از نصف النهار مبداء (گرینویچ) قرار گرفته است.

بنابروایت تاریخ نویسان قدیم ایران در دامنه‌های شرقی کوه سبلان قلعه محکمی بوده بنام (روئین‌دژ) که کیخسرو بمعیت گودرز آنرا فتح کرده و شهر اردبیل (آرتاویل ـ یا

در میان چرند پرندها تنها یکی تحت‌عنوان «قندرون» درشماره‌های۲۷و ۲۸ روزنامه موجود است که با کمال تأسف به انتها نرسیده و بدون اینکه دارای کنایه و نیش به افرادشناخته ومعینی باشد گوشه‌ای از اوضاع اجتماعی آن زمان را روشن‌می کند وملاحت و لطف‌آن کمتر از قطعات اولی مرحوم صادق هدایت، آقای‌جمال‌زاده وسایرنویسندگان برجسته‌نیست.

نکته‌ای که در پایان محتاج به یاد آوری است این است که پس از کودتای محمد علیشاه وتوپ بستن مجلس و کشته‌شدن میرزا جهانگیرخان مرحوم دهخدا بازحمات بسیار از ایران گریخت وبه کشور سویس رفت ودر آنجا در شهرایورون‌دنباله‌روزنامه صوراسرافیل‌را گرفت‌و چهارشماره‌منتشر کرد که متاسفانه شماره های‌آن فوق‌العاده نایاب‌است.

انجمن این روزنامه ازطرف انجمن ملی تبریز منتشر شده است‌و نخستین روزنامه‌ایست که پس‌ازصدور فرمان مشروطیت‌در تبریز انتشار یافته است درآغاز اسم‌آن « روزنامه ملی » بوده وبعد ها نام « انجمن » برآن نهاده شده است . « مدیریت روزنامه بعهده دو نفر آقایان سیدعلی‌اکبر از خانوادهٔ وکیلی وغنی‌زادهٔ معروف بوده است » [۱]

سایر مشخصات از تصویر شماره ۹۷ روزنامه بخوبی آشکار میشود این روزنامه بیشتر اختصاص به نشر مذاکرات انجمن تبریز داشته و در عین حال مقالاتی که برای پیشرفت مشروطیت و وصول بهدف مشروطه خواهان مفید بوده است چاپ میشد.

مهمترین مطالب‌آن تلگرافاتی است طولانی ومفصل که بین وکلای آذربایجان در تهران و نمایندگان انجمن مبادله میشده است این روزنامه درچهار صفحه منتشر میشده ،آغاز انتشارآن ماه رجب سال ۱۳۲۵ هجری قمری‌بوده است‌اهمیت این روزنامه نیزازلحاظ سندیت برای تاریخ‌مشروطیت کمتر از روزنامهٔ صوراسرافیل نیست ومتأسفانه شماره های آن نیز از سایر روزنامه های‌آن زمان بمراتب نایاب‌تراست ونگارنده طی‌سالها کوشش هنوز دوره‌کامل‌آنرا نتوانسته است فراهم‌آورد .

۱ـ تاریخ جراید ومجلات ایران جلد اول ص ۲۸۶

درزمان سلطان‌یعقوب آق قویونلو (۸۸۴ – ۸۹۶ ه ق) شیخ حیدرصفوی باعده‌ای از پیروان خود بخونخواهی پدرش که در شروان کشته شده بود با امیر شروان‌جنگیدولی بمناسبت حمایت سلطان یعقوب ازامیرشروان‌شکست خورده کشته شد وپسران او (علی – ابراهیم –اسمعیل) دستگیر ودرزندان استخر فارس مدتی محبوس شدند (۸۹۴ ه ق).

بعد از فوت سلطان یعقوب وخلاصی سه برادر اززندان ،علی بدست‌رستم میرزا آق قویونلو بقتل رسیده وبا درگذشت ابراهیم مـریـدان شیخ‌حیدر پسر سوم اورا که اسمعیل و کودك‌شش‌ساله‌بود بریاست مریدان صفوی‌برقرار نموده وشهر اردبیل زیارتگاه اتباع وپیروان صفوی گردید.

اسمعیل (تولد در سال ۸۹۲ ه ق) در سیزده‌سالگی باعده‌ای از مریدان خود نیروی شروانشاه را منهدم ساخته و پس از شکست دادن الوند میرزا آق قویونلو در حوالی نخجوان بسوی تبریز حرکت کرده وباغلبه‌برسلطان مراد آق قویونلووتسلط شدن برتبریز(۹۰۶ ه ق ۱۵۰۰ م.) درآنشهر برتخت نشسته موفق بتأسیس حکومت ملی واحیاء نام ایران گردید.

شاه اسمعیل‌صفوی‌در سال (۹۳۰ ه ق)در سن بیست وهشت سالگی‌موقعی که برای جنگ دوم باسپاه سلطان سلیم عثمانی عازم‌بود درسراب‌وفات‌نموده وجسدش را باردبیل برده در جوار مقبره شیخ‌صفی‌الدین بخاك سپردند.

در زمان شاه طهماسب اول پسر و جانشین شاه اسمعیل با وجود اینکه پایتخت بشهر قزوین انتقال یافت باز اردبیل اهمیت واعتبار خـود را محفوظ نگاهداشته ودر دورهٔ سلاطین صفوی بی‌اندازه آباد بوده.

پادشاهان‌صفوی که‌قریب‌دویست وچهل‌وسه‌سال‌درایران سلطنت کرده‌اند، در تکمیل وتزیین بناهای بقعهٔ‌بزرگان صفوی واهداء قالیهای نفیس وظروف چینی عالی و کتابها وزریهای قیمتی‌کوشش بسیار کرده‌اند.[۱]

---

۱ – قالی معروف کاشان که در زمان شاه طهماسب بسال ۹۳۶ هجری برای تالار یاقندیلخانه بقعهٔ شیخ صفی‌الدین بافته شده از نفیس ترین قالیهای جهان بودکه متأسفانه پس‌ازدوره صفویه این قالی را ببهای ناچیز فروخته‌اند. بعدها این قالی بقیمت فوق‌العاده

بقیه در صفحه بعد

شهرمقدس)رادرنزدیکی‌آن بنا کرده‌است . ولی بعضی‌از مورخین بنای شهررا به فیروز ساسانی نسبت میدهند که دردورهٔ ساسانیان(۲۲۶- ۶۵۲ میلادی) و خلفای عباسی (۱۳۲ -۶۵۶ هـ ق - ۷۴۹ - ۱۲۵۸ م .) ودوره‌های بعدبعظمت وشوکت رسیده ، چنانکه ابوعون‌منجم درسال ۶۱۷ هـ ق (۱۲۲۰م) باردبیل مسافرت نموده وشرح مفصلی دربارهٔ آبادی وجمعیت، ورواج دادوستد بازار آن نوشته است .

این شهر تاریخی تاآغازسده هفتم هجری (اوایل‌سدهٔ سیزده میلادی) در نهایت آبادی بوده وپس‌ازآن دراثر زمین لرزه‌های مکرر و هجوم قبایل، و اقوام مختلف و تاخت وتازهای زیاد بتدریج از پیشرفت وترقی بازمانده .

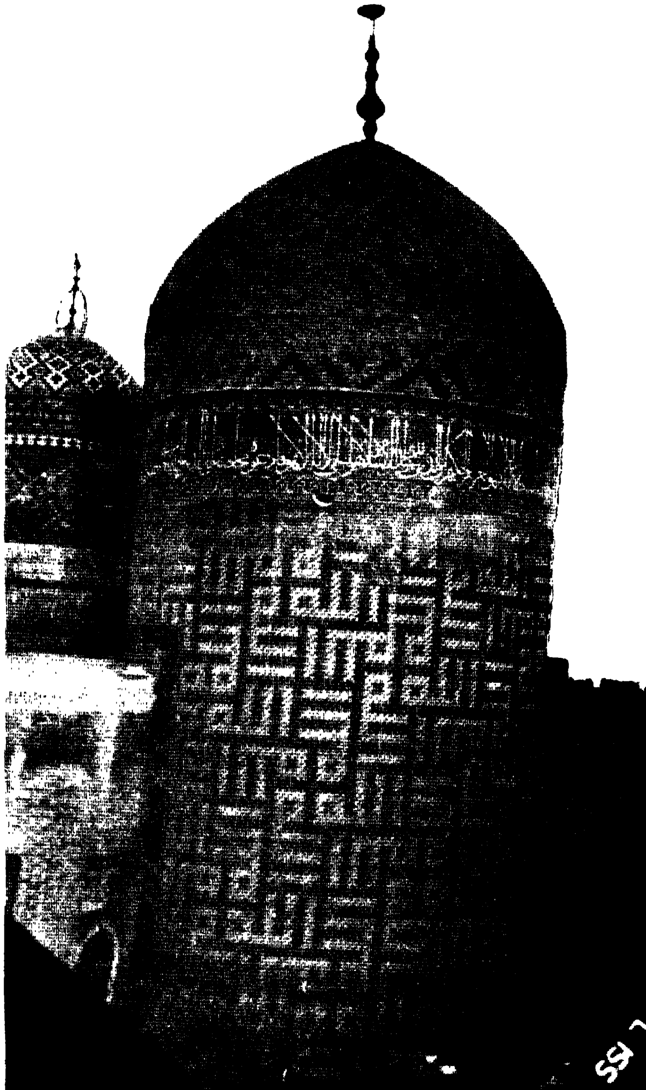
هرچند که لطمات، طبیعی وتحولات تاریخی بسیار دراین شهر روی داده باز در سده‌نهم هجری از برکت وجودشیخ صفی‌الدین عارف جدسلاطین‌صفوی اهمیت وشهرت بسزا یافته .

۲-شیخ‌صفی‌الدین‌اسحق‌واولاداو-شیخ‌صفی‌الدین‌اسحق(۶۵۰-۷۳۰ هـ ق- ۱۱۵۲ -۱۳۳۹ م.) پسر سیدامین‌الدین جبرائیل که‌از بزرگان‌مشایخ‌قرن‌هشتم هجری بشمار میرفت پس از مسافرتهای طولانی عاقبت دست ارادت بعارف مشهور شیخ زاهد گیلانی داده و دختر ویرا بعقد ازدواج درآورد وپس از فوت شیخ زاهد ریاست مریدان او را بعهده گرفته و تا سال ۷۳۰ هجری در اردبیل بهدایت و ارشاد آنها مشغول بوده . بعد از شیخ صفی‌الدین پسرش صدرالدین موسی‌تاسال۸۹۴هـ ق و پس‌از او سلطان‌علی‌سیاه پوش‌وشیخ‌ابراهیم معروف بـه شیخ شاه وشیخ جنید یکی پس‌از دیگری ریاست مریدان صفوی را عهده‌دار بودند .

نفوذشیخ جنید و کثرت‌مریدان‌اوسلطان جهانشاه قره‌قویونلورا بوحشت انداخته‌وشیخ‌ازترس‌سلطان‌باعده‌ای‌ازپیروان‌به‌دیاربکر(ناحیه‌ای‌ازقلمروروم شرقی‌قدیم- غرب‌ترکیه امروزی) رفته در پناه حسن بیك آق قویونلو قرار میگیرد . بعد ها شیخ جنید هنگام جهاد باشروانشاه (حکمـران قسمتی از نواحی ماوراء ارس -قفقازیه قدیم که‌مقر حکمرانیش شهر شروان بوده) بقتل رسیده وپسرش شیخ حیدر جای اورا گرفت .

(۲)

۶ ـ مقداری اشیاء متفرقه قدیمی مـانند : شمعدان و پیه سوز ـ طشت و پنجه‌های بزرگ علم که اغلب محکوك ومنبت باآب طلا ونقره میباشد.
پس از بازدید در سال ۱۳۱٤ خورشیدی با حضور نمایندگان ادارهٔ کل



۳ـ باقیماندهٔ اشیاء و کتابهای بقعهٔ اردبیلـ باقیماندهٔ اشیاء و کتابها که از دستبرد مصون مانده بود بوسیله مرحوم خادم‌باشی و پسرایشان آقای‌مهدی هدی که‌خانوادهٔ ایشان مدتها سرپرستی‌بقعه‌را داشتند بادارهٔ فرهنگ‌اردبیل تحویل گردیده است.

از اشیاء و کتب باقیمانده درخزانه بقعه اردبیل اقلام زیر:

۱ - ظروف‌چینی در حدود سیصد پارچه سالم و پانصد پارچه شکسته‌یا مودار.

۲ - پرده‌ها وروپوشهای مخمل وزری.

۳ - دوازده تخته قالیچه از صنایع عصرصفویه که بعضی از آنها در اثر رطوبت و عدم مواظبت پوسیده وخراب شده.

٤ - چند مجلد قرآن که بعضی از آنها روی پوست آهو با خط کوفی نوشته شده.

۵ - چند جلد کتاب موردتوجه وقابل اهمیت (دوجلدشاهنامهٔفردوسی- دو جلدخمسهٔ نظامی - یکجلد شاهنامه‌هاتفی - شش مجلد ازهفت جلددورهٔ کامل ترجمه فارسی تفسیر طبری که تاریخ تألیف‌آن سیصد وچهل و پنج هجری و اولین تفسیرفارسی میباشد)

بقیه از صفحه قبل

گزافی‌برای موزهٔ ویکتوریاوآلبرت - لندن - خریداری‌شده وامروزهم جزوگرانبهاترین ذخائر واشیاء قدیمی موزهٔ مزبور درمعرض نمایش‌گذاشته میشود.

ظروف چینی وکتب وقرآنهای خطی باجلدهای سوختهٔ طلاکوب وسرلوحه‌های قلمی گرانبها وسجاده‌ها وگلیمها وزریها وروپوشها که ازطرف سلاطین صفوی وقف بقعهٔجدشان شده وازهرحیث غیر قابل توصیف بوده‌اند بتدریج ازبین رفته وقسمتی‌ازطلاآلات و نقره‌و جواهرات دراواخر سلطنت‌شاه طهماسب ثانی ویادر دورهٔ نادرشاه افشار صرف قشون‌کشی وخرجهای دیگرشده.

کتابخانهٔ بقعه درزمان‌صفویه بسیارقابل‌توجه ودارای صدها جلدکتب خطی‌بزبانهای فارسی وعربی ارزنده بود ولی بعداز انقراض خاندان صفوی وبروز انقلاب بتدریج ازبین رفته ودرایام‌سلطنت فتحعلیشاه قاجارقسمت‌عمده‌ای‌ازکتابهای باقیمانده بنابتقاضای‌مستشرق روسی‌پرفسورسنکوکسی واصرارگریبایدوف ازرجال سیاسی وادبی آنزمان توسط فرمانده قشون روسیهٔ تزاری پس ازتصرف اردبیل به تفلیس فرستاده شد وازآنجا هم بموزه‌های مسکو ولنین‌گراد منتقل گردیده.

ولی متأسفانه قسمت عمدهٔ آن بمناسبت خراب شدن پوشش خارجی فروریخته. گنبد خارجی که فروریخته بود درسالهای اخیر مجدداً با آجر ساخته شده وامید است ضمن تعمیرات ضروری بنای بقعه‌شیخ صفی‌الدین که اخیراً مورد توجه قرار گرفته است نسبت بمرمت وکاشیکاری بدنهٔ خارج آن اقدام شود.

درب منبت‌کاری و مدخل بین رواق وبقعه از نظر صنعت و تاریخ دارای اهمیت زیاد است و از باقیماندهٔ اشعاریکه بخط نستعلیق روی این در کنده شده «تاریخ سال ساختنش چون خرد بخواست ـ گویا بهشت روی‌زمین‌است این مقام» ۱۰۳۰ - (۱۳۰۰) تاریخ ساخت آن معلوم میشود.

ضمناً از مختصر نوشته‌ایکه «عمل کمترین بندگان شاه طاهر بن سلطان محمد نقاس ۱۰۳۱» پهلوی یکی از مقرنسها و گچ بریهای گوشه شمال غربی طاقهای زیر گنبد باقیمانده چنین معلوم میشود که این بنادر زمان‌شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه ق) تعمیر ومرمت گردیده است.

۵ ـ قبرهـای دیگر واقع در محوطهٔ اطراف بقعهٔ شیخ جبرائیل ـ علاوه بر بنای بقعهٔ سید جبرائیل قبور دیگری بشرح‌زیر درمحوطه باغ‌شیخ دیده میشود :

۱ ـ قبرسیدعوض الخواص‌بن سیدفیروزشاه زرین کلاه در سمت شمال شرقی بقعه.

۲ ـ مقبره کوچك سیداعرابی (احمدالاعرابی پسر سیدابومحمد قاسم ـ جدهیجدهم شیخ‌صفی‌الدین اسحق) درطرف شمال‌عربی.

۳ ـ مقبره کوچکی منسوب به‌سیدحمزه جد دودمان صفوی پسر امام موسی‌الکاظم (ع) ـ درسمت‌جنوب (مطابق نوشته کتاب صفوة الصفا وسلسلة النسب صفویه)

وضع بناهای بقعهٔ شیخ صفی‌الدین ـ اردبیل

۶ ـ بناهای متعلق به‌بقعه شیخ صفی‌الدین ـ بناهائیکه بنام بقعه‌شیخ صفی‌الدین نامیده میشود متعلق به‌نیمه اول سده هفتم‌هجری میباشد.

باستانشناسی و فرهنگ آذربایجان و فرمانداری و دارائی اردبیل صورت برداری و بموزهٔ ایران باستان (تهران) انتقال یافته و قسمتی از آنها بمعرض نمایش گذاشته شده است.

مقبرهٔ شیخ جبرائیل

۴ - مقبرهٔ شیخ جبرائیل - شیخ امین‌الدین جبرائیل پدر شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفوی در دهکده کلخوران بالا[۱] از بخش مرکزی شهرستان اردبیل - تقریباً در سه کیلومتری شمال شهر اردبیل - واقع شده و بنای آن به نیمهٔ اول سده دهم هجری متعلق میباشد.

این بنا در وسط محوطه‌ای وسیع مشهور بباغ شیخ بشکل چهار پهلو با آجر ساخته شده و دارای ایوان (طرف شمال) ورواق و بنای داخلی با دو حجرهٔ کوچك دردو گوشهٔ جنوبی بنای داخلی میباشد.

عرض این بنا (شرقی وغربی) ۱۳/۲۰ متر وطول آن ۲۹ متراست و در قسمت شمالی بقدر شش‌متر برآمدگی یا خروجی دارد که ایوان جلو بنا محسوب شده و در ورود برواق در وسط آن قرار گرفته‌است.

بنای داخلی مقبره تقریباً بشکل هشت ضلعی است که با گنبد دوپوش پوشیده شده و در هر گوشه قسمت جنوبی آن حجره‌ای بشکل کثیرالاضلاع هشت‌پهلو بنا شده است.

صندوق چوبی ساده‌ای در وسط بقعه قرار گرفته و پوشش داخلی گنبد دارای مقرنسهای گچی است که از شاهکارهای صنعت دورهٔ صفوی میباشد،

---

۱ - کلخوران - **Kalxuran** - دربخش مرکزی شهرستان اردبیل سه آبادی بنام کلخوران معروف است:

الف - کلخوران بالا (مرکزدهستان کلخوران) که مدفن شیخ جبرائیل دراین روستا واقع است.

ب - کلخوران هیر - **Hir** - روستائی است در ۲۱ کیلومتری جنوب خاوری اردبیل (مرکز دهستان هیر)

ج - کلخوران ویند - **Viand** - مرکزدهستان ایردموسی - **Ird-Musi** - واقع در ۱۸ کیلومتری باختر اردبیل.

بنای اصلی این بقعه که درابتدا محل خانقاه ومسکن شیخ صفی‌الدین و مرکزمتصوفه ومریدان او بود پس‌از مرگ شیخ‌درزمان سیدصدرالدین‌موسی فرزند اوساخته شده وقسمتی ازکاشیکاری وتزئینات آن‌درزمان او بعمل‌آمده وبعدها بنا های دیگری برآن افزوده گشته‌است .

باقیمانده این‌بناها کـه درمیدان عالی قاپو ازمحله دروازه واقع شده عبارتند از :

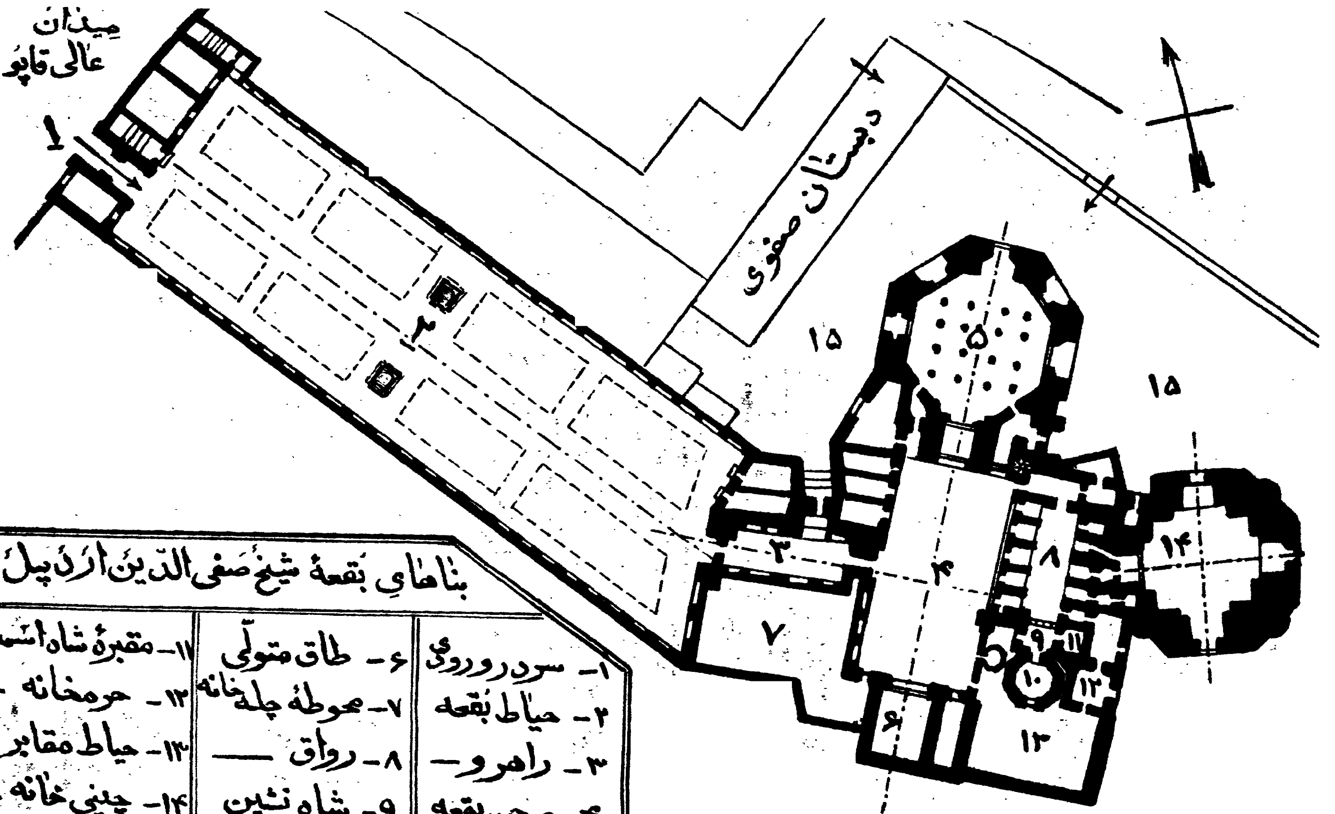
۱ ـ سردر بیرون بقعه که به‌عالی‌قاپو معروف بوده . ۲ ـ حیاط بزرگ. ۳ ـ صحن‌بقعه ومسجد جنت‌سرا . ٤ ـ محوطه شهید گاه. ٥ ـقسمت‌های‌اصلی بقعه (رواق ـ مقبره شیخ صفی ـ مقبره شاه اسمعیل صفوی ـ حرمخانه ـ چینی‌خانه)

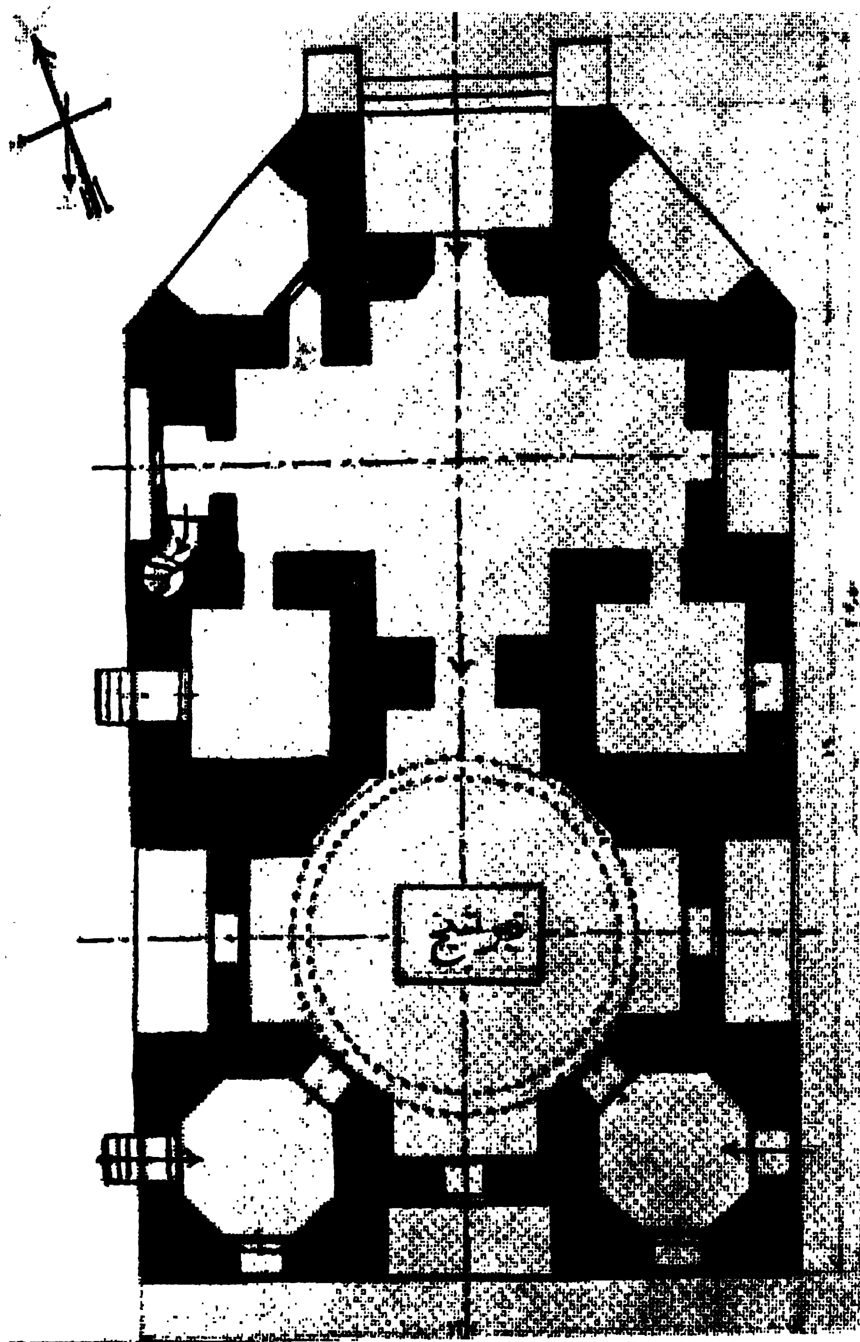
قسمت‌های مختلف بنای بقعه اردبیل برخلاف بسیاری از ساختمانهـای مقابر قدیمی بمناسبت‌عدم رعایت قرینه سازی اسلوب وطرزمعماری‌بخصوص دارد .

موقعیت سردر بنای اصلی بقعه ونمای خارجی‌رواق وگنبد مقبره شیخ‌ـ صفی‌الدین جلوه‌خاصی‌برساختمان‌این‌بناها داده وعلاوه براین منظره‌خارجی این‌ساختمان‌وطرزاتصال‌سه گنبد(قبرشیخ‌صفی‌وشاه‌اسمعیل‌وگنبدچینی‌خانه) و کاشیکاری پرآب ورنك و کتیبه‌های معرق که ازجمله هنر معماری اوایل دوره صفویه است منظره بدیعی باین بنای تاریخی بخشیده.

بطور اجمال بناهای مختلف بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی علاوه‌بردارا بودن جذبه روحانیت وطرزمعماری‌مخصوص ازنظر حاوی بودن نمونه‌هائی ازصنایع مختلفه حائز اهمیت زیاد بوده ومزیتی برسایر ابنیه تاریخی‌دارد . زیرا درقسمت‌های داخلی‌وخارجی این بناها علاوه برکاشیـکاری و خطوط معرق بی‌مانندنمونه‌هائی ازنقاشیها و گچبری‌ونقره‌کاری‌وحجاری‌های‌بی‌نظیر مشاهده میشود که هریك بنوبه خود ازکارهای‌استادان‌ماهرمیباشد .

۷ ـ سردربیرون بقعه ـ سردر بیرون بقعه در ضلع شمال غربی میدان جلودرورودی‌حیاط بزرگ‌بقعه(میدان‌عالی‌قاپو)قرار گرفته بود که‌قسمت‌های بالای آن بکلی ریخته وباقیمانده پایه‌ها که‌دارای‌کاشیهای معرق وخانچه ها


میدان
عالی قاپو
دبستان صفوی
بناهای بقعهٔ شیخ صفی الدین اردبیل
۱- سردر ورودی
۲- حیاط بقعه
۳- راهرو
۴- صحن بقعه
۵- مسجد جنت سرا
۶- طاق متولی
۷- محوطهٔ چله خانه
۸- رواق
۹- شاه نشین
۱۰- مقبرهٔ شیخ صفی
۱۱- مقبرهٔ شاه اسمعیل
۱۲- حرمخانه
۱۳- حیاط مقابر
۱۴- چینی خانه
۱۵- شهیدگاه



ضريح

و طاقچه ها بود درسال ۱۳۲۱ خورشیدی بمناسبت شکستگی وخطرریختن وازبین‌رفتن کاشیها و باقیمانده کتیبه معرق‌بالای سردر طبق دستور اداره کل باستانشناسی بانظارت ومراقبت نگارنده پس‌از گروه‌برداری با دقت‌کامل از کتیبه وخانچه‌ها برداشته شده ونگاهداری میشود تادرآتیه‌درمحل مناسبی نصب گردد . بامطالعه نوشته‌های باقیمانده کتیبه چنین‌معلوم میشود که‌بنای این‌سردر دردوره سلطنت شاه عباس ثانی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ه ق) بانظارت نظر علی‌خان متولی ساخته شده و کتیبه هم بخط رقاع از اسمعیل نقاش اردبیلی بسال۱۰۵۷ ه . است.

۸ - حیاط بزرگ‌بقعه - حیاط بزرگ‌بقعه بشکل مستطیل‌است بپهنای ۲۶/۵۰ مترودرازای ۹۲ متر وفعلا سردری مشرف بمیدان عالی‌قاپودارد که درتعمیرات چندسال قبل درقسمت بالای آن اطاقهائی ساخته‌اند که امروزه محل اداره اوقاف شهرستان اردبیل‌است.

وضع این حیاط درنتیجه تعمیرات وتبدلاتی که بعداز دوره صفوی‌بعمل آمده بکلی تغییر یافته ووضع قدیمی‌آن معلوم نیست . دیوارهای فعلی با آجروازاره سنگی دراوایل دوره قاجاریه بدستور وهزینه صدرالممالك(جد خانواده صدریهای اردبیل) مقیم اصفهان معروف به‌نصرت علیشاه ساخته‌شده ودرسالهای۱۳۱۲ و۱۳۱۳ خورشیدی ضلع‌جنوبی‌را بمناسبت شکستن‌ونشست تماماً برداشته وازمحل اعتبارات اوقاف‌مجدداً ساخته‌اند.

درضلع شرقی این حیاط سردر دیگری است که بواسطه راهروی بدون سقف بطول ۱۴/۳۰ متروعرض ۵/۷۰ متربصحن اصلی متصل میشود . ازوسط دیوار شمالی این‌راهرو دری بمحوطه شهیدگاه وازطاق وسطی دیوار جنوبی آن مدخل‌دیگری بمحوطه معروف به‌چله‌خانه‌بازمیشود . این قسمت‌مخروبه درقدیم حجرات کوچك دوطبقه برای نشیمن وعبادت چهل‌روزه عرفا داشته که بعدها بواسطه متروك ماندن این‌مراسم‌زائرین بقعه درحیاط آن گوسفند قربانی میکردند ومشهور بقربانگاه شده .

۹ - صحن بقعه - صحن بقعه محوطه مستطیلی است بدرازای۳۰/۴۰ متر وبپهنای ۱۶/۱۰ متر مفروش با تخته‌سنگهای صاف وديوارها و طاقهای اطراف

دیوار نمای رواق مانند سایر قسمتها باسنگ وآجر بناشده ودارای ازارهٔ سنگی است بارتفاع ۸۷ سانتیمتر که بقطر ۵۷ سانتیمتر ازدیوار بناجلوتر بوده ومانند سکوئی است فرش شده باتخته سنگهای عریض وصاف. پایه‌های متصل بپایه سردر رواق وقسمت جنوبی که‌مشرف بحیاط مقابر است باندازهٔ عرض سکوی پیش پنجره‌ها جلوتر ساخته شده ودرمقابل پایه جنوبی درتعمیرات سال ۱۳۱٤ خورشیدی پایهٔ مایل آجری با پی‌بندی محکم و کلافهای آهنی جهت جلوگیری از زیاد شدن شکستگی و شکاف سقف رواق بقعه ساخته شده که به بلندی نمای بنابوده و باندازهٔ ۸۰ سانتیمتر در قاعده از ازارهٔ بنیان جلوتر است. متأسفانه دراین تعمیرات وترمیم گچکاری سقف رواق نقش قدیمی را که شبیه نقش قالی بزرگ موجوددرتالار بود خراب کرده و بوضع ناقص و بدی گچ بری ورنگ آمیزی کرده‌اند.

نمای رواق دومرتبه است که هریك پنج پنجره دارد. پنجره‌های مرتبه زیرین بعرض ۹۳ سانتیمتر وارتفاع ۱/۷۰ متر و کلافه‌ای ازتخته دارد که با ورقه‌ای از برنج روکشی شده ودروسط دارای شبکه‌های آهنی است پوشیده شده باورق برنج. درقسمت فوقانی هرپنجره دیوارهٔ مشبکی باکاشیهای معرق ساخته شده ودربالای هریك کتیبهٔ معرقی هست با خط سفید برمتن لاجوردی. پنجره‌های مرتبه دوم دارای کلافه چوبی ومیله‌های آهنی است ودربالای هریك کتیبهٔ معرقی موجوداست که درقسمت فوقانی آن کلماتی بخط کوفی زردرنگ نوشته شده است. در اطراف پنجره ها و کتیبه های هر دو مرتبهٔ بنا قابی بعرض ۳۰ سانتیمتر ازکاشی معرق نصب ودرقسمت بالای نما کتیبهٔ اصلی وبالای آن قطاربندی و شرفه‌ای معرق ساخته شده که جلوهٔ مخصوصی باین بنای تاریخی داده است.

۱۰- حیاط مقابر یاحیاط حرمخانه - درسمت جنوبی بقعهٔ شیخ صفی‌الدین ومقبره شاه اسمعیل محوطه‌ای است تقریباً بطول ۱۵ وعرض ۱۱ متر موسوم به حیاط مقابر که بوسیله دیواری از صحن بقعه جدامیشود درحیاط مقابر متصل

آن باکاشیها وپشت بغلهای معرق پوشیده بوده که قسمتهای ریخته و از بین رفته از سال۱۳۲۶ باینطرف توسط استادهای کاشیکار اصفهانی بتدریج ازروی نمونه‌های باقیمانده مرمت وتکمیل شده.

دروسط دیوار شمال غربی سردرصحن بقعه قرار گرفته که کاشیکاریهای باقیمانده وخانچه‌ها وکاشیکاریهای معرق و کتیبه نمای جرزهای دو طرف آن منسوب به شاه‌عباس‌در تعمیرات چند سال قبل بادقت پیاده‌شده وپس‌از تکمیل مجدداً نصب گردیده.

در طرف جنوب غربی صحن‌بقعه یك اطاق ویك راهرو (طول۱۰ متر و عرض ۶/۶۰ متر) باسقف ضربی‌آجری ساخته شده واین قسمت فعلا معروف بطاق متولی‌است واز گوشهٔ شمال غربی این بنادری هم بمحوطهٔ چله خانه باز می‌شود.

نمای دیوارها و پایه هـای این بنا(طاق متولی) سابقاً ازکاشیهای معرق پوشیده بوده که نمونه های باقیمانده حاکی از رنگ آمیزی و جفتکاری کاشیکاری قدیم بود وکاشیکاری این‌قسمت نیز مطابق نمونه‌های قـدیمی در تعمیرات اخیر مرمت وتکمیل شده.

درسمت شمال غربی‌صحن بقعه مسجدجنت‌سرا بشکل‌هشت‌ضلعی منتظمی بقطر۲۰/۵ متر قرار گرفته که سابقاً گنبدی داشته ولی‌دراثر حوادث خراب وریخته وبعـداً سقف‌آنرا با تیروچوب روی شانزده ستون چوبی بـا پوشش معمولی محلی پوشانده‌اند.

درجلو یعنی‌ضلع مقابل به‌صحن‌قسمتی‌ایوان‌مانند بشکل‌چهارضلعی باسقف ضربی‌آجری بجای چهارطاقی قدیمی که‌دراثر شکستن‌دردورهٔ‌قاجاریه برداشته شده بود مجدداً بنا گردیده و ازطرف نما وضلع داخلی پنجره بزرگی نصب نموده‌اند. کاشیکاری جرزها وپشت‌بغلهای این‌قسمت کـه پس‌ازمدتی‌ریخته و باقیمانده کاشیهاهم که‌درسـال۱۳۱۴شمسی با بی‌مبالاتی‌برچیده شـده‌بود، در سالهای اخیرمرمت وکاشیکاری‌آنهم باشکل واسلوب قدیم انجام یافته‌است.

در طرف شرقی صحن سردرونمای رواق بقعه و دیوار محوطه معروف به حیاط حرمخانه یا حیاط مقابرقرار گرفته است.

بطول دو متر وعرض ٤٥ سانتیمتر و بلندی ۳۵ سانتیمتر که در اطراف آن سورهٔ ۹۱از قرآن مجید (والشمس‌وضحیها) با خط رقاع ممتاز حك شده و تاریخ نوشته روی یکی ازاضلاع سنگ مزبور مقـابل‌بدر کوچك مقبره(در دیوار صحن بقعه) نوشته شد: :سنهٔسبع‌وستین وسبعمائه(۷٦۷) .درسمت‌شمال حیاط مقابر بنای گنبد حرمخانه و گنبد شیخ صفی‌الدین واقع شده و گنبد شیخ معروف به گنبد الله الله ازصحن‌بقعه بخوبی‌نمایان‌است.

درقسمت شرقی گنبد شیخ بنای گنبد حرمخانه و در وسط این دو بنـا گنبد مقبره شاه‌اسمعیل قرار گرفته و با دقت در وضع گنبدهای مزبور چنین بنظر میرسد که بنای‌مقبره شاه‌اسمعیل‌را بعداً احداث و با وجود تنگی‌محل بگوشه شمال غربی بنای حرمخانه متصل نموده‌اند.

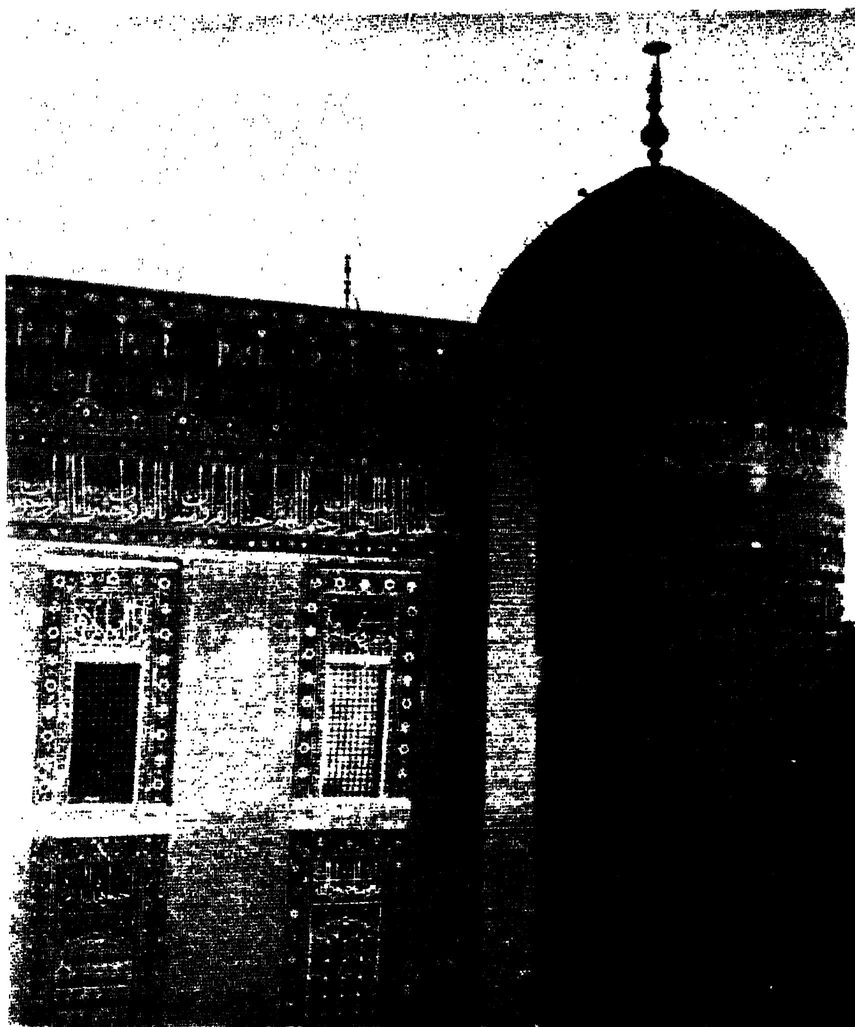
۱۱ـ گنبد شیخ صفی‌الدین ـ بنای مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین بـرجی است استوانه شکل و گنبدی‌برفراز آن دیده میشود که بانره کاشیهای فیروزه‌رنـگ وآجر پوشیده شده و دارای قبهٔ برنجی‌است .

این بنا که محیطش ۲۲ متر است برروی ازارهٔ سنگی هشت‌پهلو بارتفاع ۱/٤۰ متر قرار گرفته و بلندی کلیه آن ازکف زمین تاجگهٔ گنبد درحدود ۱۷/٥متر میباشد .

درقسمت بالای زیرپا طاق گنبد کتیبهٔ معرقی بعرض ۹٥ سانتیمتر با دو حاشیه معرق بعرض ۳۰ سانتیمتر حـاوی قسمتی از آیات ۱۹ و ۱۰۲ و ۱۰۳ قرآن مجید دور تا دور برج نصب شده .[۱]

---

۱ ــ نظر براینکه‌ازنوشتن‌متن کتیبه‌های‌موجود درقسمتهای‌مختلف‌بنای بقعه‌شیخ‌صفی مربوطبه: سردرشاه‌عباسی(دروسط‌دیوار شمال‌غربی صحن‌بقعه)ـ سردررواق (درطرف شرقی صحن) ـ نمای رواق ــ سنگ قبرتاج خاتون ــ حاشیهٔ معرق‌گنبد شیخ‌صفی‌ـاطراف‌پنجرهٔ جنوبی ـ دیوارهای داخلی رواق ـ مقبره شیخ‌صفی وقسمتهای دیگربرای طولانی نبودن مطلب دراین مقاله خودداری‌شده، خواهشمند است درصورت احتیاج بکتاب راهنمای‌آثار تاریخی آذربایجان (چاپ تبریز ـ بسال ۱۳٤۳) ویاکتاب آثار باستانی وابنیهٔ تاریخی آذربایجان‌ازانتشارات شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایـران(چاپ تهران‌بسال۱۳٤٦) ازنگارنده مراجعه فرمایند .



بدیوار صحن بقعه مقبره کوچکـی است منسوب بمادر شاه اسمعیل صفوی (حلیمه خاتون معروف به تاج خاتون یا عالمشاه بیگم نوهٔ اوزون حسن آق‌قویونلو دختر حسن پادشاه) . در داخل این مقبره که قسمت داخلی آن درحدود دومترطول و باگنبد کوچکی پوشیده شد یك سنگ مرمری هست

(۱٦)

مرکب از کاشیهای الوان و تزیینات تخمیری میباشد و کتیبه‌ای بخط رقاع دارد.

۱۲- محوطه شهیدگاه - شاه اسمعیل صفوی درسال ۹۰۵ هجری برای گرفتن انتقام پدرش (سلطان حیدر) وجدش (سلطان جنید) که در جنگ با والی شروان بقتل رسیده بودند با عده‌ای ازمریدان وپیروان خود بسوی شروان حرکت کرده وپس از مصاف دادن وغالب آمدن بر فرخ یساروالی ناحیهٔ مزبور فرمان داد جنازهٔ پدرش‌وعده‌ای ازسرکردگان صفوی را ازآن ولایت باردبیل حمل کنند.

با انجام یافتن امر شاهانه جنازهٔ سلطان حیدر را روبروی مرقد شیخ صفی‌الدین گنبد (الله الله) و بقیه سرکردگان را در محوطهٔ خارج پشت‌بقعهٔ دفن کرده واین محوطه را شهیدگاه نامیدند.

در دوره های بعداز صفویه محوطه‌شهیدگاه مبدل بقبرستان عمومی‌شده و رفته رفته با رویهم قرارگرفتن چندمرتبه قبر کف محوطه در حدود دو متر بالاآمده . بعد ها در اثر عدم توجه مأمورین ومتصدیان وقت در اطراف محوطه شهیدگاه مخصوصاً درطرف جنوب وجنوب شرقی خانه هائی بوسیلهٔ اشخاص متفرقه ساخته وبامتروك ماندن‌قبرستان مزبور در سال ۱۳۲۸شمسی درقسمت شمالی‌آن که دارای قبر نبوده با همت اهالی وموافقت قبلی اداره کل باستانشناسی‌تحت نظرومراقبت نگارنده که درآنموقع افتخارسرپرستی وخدمتگزاری فرهنگ اردبیل را داشتم ساختمان جدید و محکمی جهت دبستان شش کلاسه احداث وبرای احیاء نام رادمردان سلحشورومیهن‌پرست دورهٔ صفوی‌نام این آموزشگاه صفویه گذارده شده است .

۱۳- بناهای اصلی بقعه - بناهای اصلی بقعه عبارتند از :

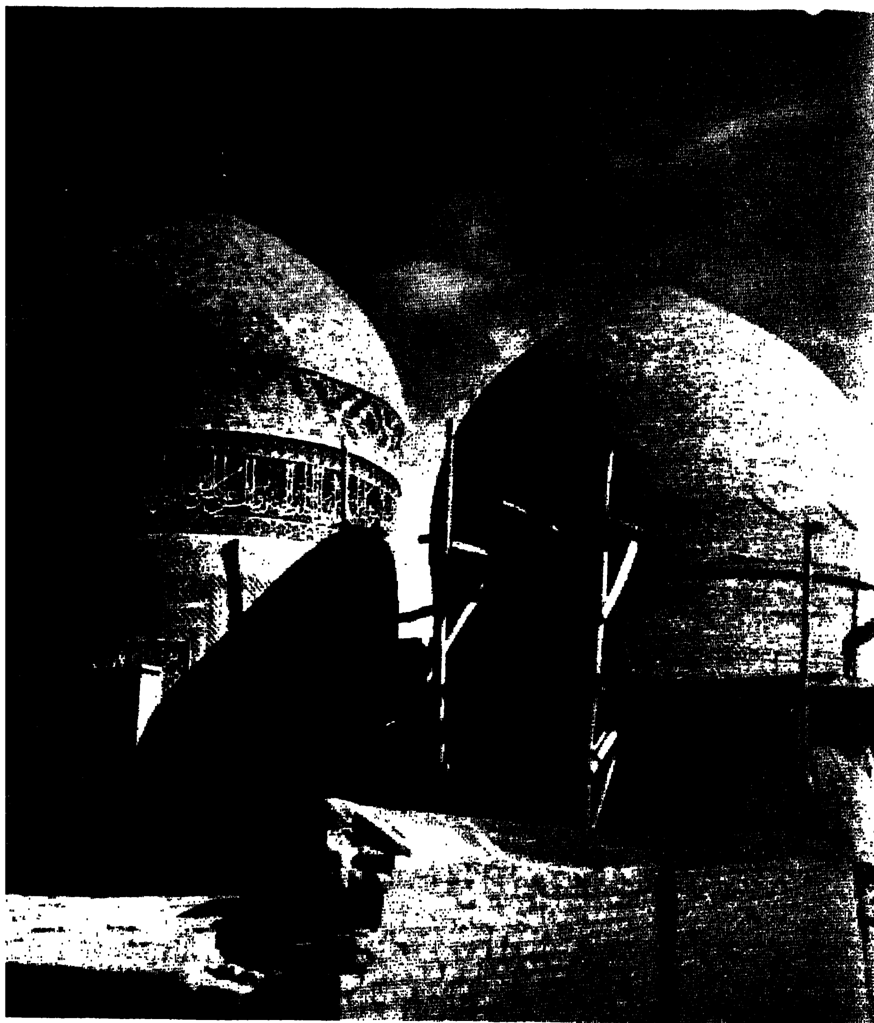
سردر - رواق یا قندیلخانه - بقعهٔ شیخ صفی - مقبره شاه اسمعیل - حرمخانه وچینی خانه که در سمت شرقی صحن بقعه واقع و در ورودبه کلیهٔ این بنا ها در انتهای شمالی دیوار شرقی صحن متصل بگوشه شرقی



سطح خارجی بدنهٔ بنا با کلمات (الله–الله) که با نره کاشی های فیروزه رنگ بین آجرهای نرهٔ خفته و راسته قرار گرفته پوشیده شده و بدینجهت این گنبد مشهور به گنبد الله الله شده است .

سر در پنجرهٔ جنوبی مقبرهٔ شیخ صفی دارای قطارکاری و حاشیه های

(۱۸)



۱۴ ـ چینی خانه ـ بنای چینی خانه از روی اسلوب معماری بنای مرتبه فوقانی عالی قاپوی اصفهان بطور کامل و بزرگ در عهد شاه‌صفی ساخته شده است .

این بنا بواسطهٔ طاقها و گنبد روپوش آجری پوشیده شده و قسمت داخلی

دیوارنمای مسجد جنب‌سرا بوده ودارای سردرعالی مزین به کاشیهاو کتیبه‌های معرق میباشد .

رواق یا قندیلخانه تالاری است بطول ۱۱/۵ متر و عرض ٦ متر که‌سقف آن طاق آجری و در دو طرف چهارطاق دومرتبه ساخته شده است .

این بنا از نظر طرز ساختمان وتزئین‌و گچبری و نقاشی‌جالب‌ترازسایر قسمتها است مخصوصاً طاق سقف ودیوارهای مرتبهٔ بالائی بسیار بی نظیرو وجذبهٔ مخصوصی‌باین بنای تاریخی بخشیده است . در انتهای قندیلخانه شاه‌نشین واقع است که در راهرو و رواق حرمخانه و در مقبره شاه اسمعیل درسمت شرقی‌آن قرار گرفته .

دروسط مقبره صندوق منبت‌کاری‌شیخ صفی الدین‌وپشت آن صندوق قبر فرزندش سید صدرالدین موسی‌وپشت‌سراو قبرشیخ ابراهیم معروف‌بشیخ شاه فرزند سلطان خواجه علی سیاه پوش وروبروی صندوق شیخ صفی در مقابل پنجرهٔ مشرف بحیاط مقابر صندوق قبر سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل قرار گرفته است .

درقسمت جنوبی طرف شرقی شاه نشین مقبره شاه اسمعیل که بنای کوچك چهار ضلعی پوشیده شده باگنبدروپوش است واقع شده است.

زیر این گنبد که سطح داخلی آن‌بانقاشیهای‌طلائی‌مزین شده‌صندوق قبر شاه اسمعیل صفوی قرارگرفته که باگل و بوته های برجسته عاج و خاتم کاری بی‌نظیرپوشیده شده وازجمله‌شاهکارهای صنعتی محسوب‌میشود.

در دیوار شرقی شاه نشین دردیگری است که بوسیلهٔ راهروی برواق حرمخانه باز میشود واز این رواق بواسطهٔ دری وارد محوطه زیر گنبد و حرمخانه میگردد .

حرمخانه بشکل اطاق مربعی است بضلع پنج‌متر پوشیده شده با گنبد سادهٔ آجری ومحل قبور عده‌ای از حرمها وبزرگان صفویه است .

کتابچه مطالب لازمه توپخانه مبارکه

بقلم

محمد گلبن

کتابچهٔ مطالب لازمه گزارشی است به ناصرالدین شاه دربـاره وضع توپچیـان تهران‌وسرحدات‌ایران و وضع جیره‌ومواجب‌آنان . متأسفانه تاریخ ندارد و گزارش دهنده آن‌معلوم‌نیست، اما‌آنچه مسلم است خط این کتابچه با خط کتـابچه عـرایض توپخـانه مبارکه که در شماره ۶ سال دوم همین مجله به معرفی آن پرداختیم یکی‌است و مینماید که گـزارش دهندهٔ هـر دو یکنفر است .

تاریخ کتـابچه عرایض توپخانه مبارکـه در صفحه اول قید شده (بتـاریخ شهر رجب تنکـوزئیل ۱۳۰۴) و

طاقها و گنبد با گچبریها ورنگ آمیزی مخصوص وطلاکاریهای ظریف بطور مجوف ساخته شده ودرموقع آبادی بناهای بقعه خزانه ومحل نگاهداری کتب واشیاء وظروف منحصر بفرد وپرارزش اهدائی سلاطین به این آرامگاه بوده .

متأسفانه چند سال قبل درنتیجهٔ عدم مراقبت ونفوذ رطوبت باران وبرف از گنبد خارجی به پوشش داخلی قسمت عمدهٔ گچبریها و کاسه کاریهای پر ارزش فروریخته وامیداست ضمن تعمیرات عمومی بناهای بقعه که بنا به امر شاهنشاه آریامهر ازطرف وزارت فرهنگ وهنر انجام خواهد یافت این قسمت هم با مراقبت کار شناسان متخصص درحدود امکان مرمت و تعمیر گردد .

وهر گاه این کتابچه پیش از انتشار « تاریخچه سربازگیری در ایران » بقلم سرکار سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی در شمارهٔ ۲ سال دوم همین مجله ص ۶۳ - ۹۲ انتشار یافته بود ویا در دسترس ایشان قرار داشت، مأخذ خوبی بود برای تاریخچهٔ ارزشمند ایشان، زیرا بطوریکه در بالا اشاره‌شد قسمتی ازاین کتابچه مربوط به گرفتن‌توپچی از روی قانون بنیچه است که‌در تاریخچه مذکور (شماره ۲ - سال‌دوم مجله) در باره‌قانون بنیچه و ریشه‌لغت آن مطلب ارزشمندی موجوداست.

اینك اصل و رونوشت کتابچهٔ لازمهٔ توپخانه از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

هوالله‌الناصر
کتابچهٔ مطالب توپخانهٔ مبارکه به‌جهت اطلاع خاطر مبارك جسارت‌میشود

بسلامتی وجود مسعود آفتاب نمود سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاه جمجاه روح‌العالمین فداه برحسب امر وارده خاطر مبارك سرکار بندگان‌حضرت مستطاب‌اشرف‌امجدارفع افخم‌اسعداعظم والاروحی‌فداه‌مجلس درس‌بمعلمی عالی‌جاه کاپیتان پروشنگ معلم توپخانه منعقد و جمیع صاحب منصبان ازسرهنگ‌الی بیکزاده که‌آخر درجه‌شمشیر بنداست بدون استثناء اعم‌ازتوپخانه‌قدیم وجدیداطریش ومهندس‌تمام همه روزه در سر درس حاضر میشوند واطاق‌درس دربالاخانهٔ سردر میدان جدیدتوپخانه‌محاذی‌خانه‌جناب وزیر فوایدمعین واسباب ملزومات‌آن ازقبیل‌تخت‌چوبی‌وصندلی‌وپرده‌وغیره بقدر لزوم کم‌خرج و بسیار تمیز و منقح تهیه شده صاحبمنصبان در کمال امیدواری‌وآسودگی مشغول تحصیل میباشندواین‌فقره الزم و واجب تکالیف صاحب‌منصب‌است‌در این‌مدت کسی باین‌خیال نبود هرگاه از اول انعقادکر جدیداطریش‌وآمدن‌صاحب‌منصبان‌استریالی‌باین‌کاراقدام‌میشدحال‌تمام‌صاحب منصبان‌توپخانه باعلم‌واطلاع‌ودرقواعد وعلوم‌لازمهٔ‌توپخانه‌کامل بودنداکنون هم که‌بمرحمت‌کاملهٔ‌حضرت‌اشرف امجدارفع اسعداعظم والاروحی فداه اقدام باین‌کارشده انشاءالله فواید ونتایج‌کاملهٔ‌حسنه آن‌عنقریب مشهود حضورمبارك

کتابچه مطالب لازمه توپخانه بطوریکه در بالا اشاره‌شد ، بدون تاریخ است ونشان میدهد که در همان ایام یا با چندسالی جلو و دنبال نوشته شده‌است.

کتابچه مزبور در چند قسمت وهرقسمتی‌مربوط به موضوعی‌خاص‌است.

قسمت اول مربوط است به درس‌کاپیتان پروشنگ معلم توپخانه و وضع اطاق درس وپیشرفت درس صاحب‌منصبان وافراد دیگری که درجلسه درس او حاضر میشده‌اند .

قسمت دوم درباره آزمایش توپها وتنظیم کتابچه مبنی‌برمعیار باروت و ارتفاع درجه وآموختن تیراندازی .

قسمت سوم درباره کشیك دادن قراولان در میدان توپخانه طبق قانون اطریش بمدت ۲٤ساعت زیر نظریك نفر نایب سرهنگ یا یاور و وضع اطاق کارآنان و لوازم آن .

قسمت چهارم درباره کسر نفری توپچیان آذربایجانی وگرفتن توپچی با قانون بنیچه .

قسمت پنجم‌درباره‌جیره و مواجب توپچیان ومأمورین‌ساخلو شهرتبریز.

قسمت ششم درباره توپچیان قزوینی وجیره آنان و نیز درباره توپچیان قزوینی که مأمور ساخلو درکرمان وانزلی بوده‌اند .

قسمت هفتم درباره توپچیان کردستان وکرمانشاهان ونرسیدن جیره و مواجب‌آنان .

قسمت‌هشتم دربارهٔ توپچیان‌استرآباد وبسطام ونرسیدن مواجب‌وتسعیر مواجب آنان وآوردن توپهای بسطام به تهران ومطالبی دیگر.

این کتابچه که در ۱۵ صفحه تنظیم یافته از نظر مطالب وآگاهی‌یافتن به وضع ارتش در زمان قاجاریه ورقی ارزشمند از تاریخ ارتش ایران است ومیتوان از لابلای این چند برگ دورنمای ارتش ایران را درآن روزگار از جلوچشم گذراند وچهره واقعی گردانندگان‌آن را تا اندازه‌ای شناخت . ونیز برای کسانی که بخواهند از نظرتطبیقی مطالبی درباره ارتش ایران در قدیم وآن روزگار وامروز بنویسند از چند نظرمأخذ بسیار خوبی‌است.

قراولان کشیك حاصل است لیکن اطاق کار که درمنزل رئیس کشیك وسوشف است بعضی نواقص دارد که هر گاه رفع شود مزید بر نظم و آسودگی صاحب منصبان خواهدشد اولاقدری بنائی و تعمیرات جزئی لازمه ازقبیل سفیدکاری وساختن بخاری ومرمت دروب و غیره دارد . در زمستان ازسرما خیلی سخت میگذرد ، ثانیاً مبل لازمه از فرش وپرده وغیره هیچ ندارد لابدهرروز صبح هر صاحب منصب که نوبهٔ کشیك اوست باید فرش وسایر مایلزم ازخانه‌اش بدوش حمال داده آنجا بیاورد اسباب زحمت و معطلی است تمام مبل این اطاق بقدرسی چهل تومان بیشتر نمیشود - هر گاه رأی مبارك اقتضاء فرماید مایلزم اطاق راخریده تحویل صاحب منصبان توپخانه بدهند مزید بر تشکرات آنها شده بآسودگی بخدمات خود قیام نموده اسباب هم مال دیوان اعلی و حفظ خواهدشد. امرامر مبارك است .

آذربایجان

درباب کسر نفری توپچیان آذربایجانی مکرر بعرض رسیده که افواج توپخانه تمام کسر نفری دارند. حکم همایونی شرف صدور یافت که کسر آنها گرفته شود. بصاحب منصب ورئیس هرفوج ابلاغ شد که معجلا عوض غایب ومتوفی را توپچی جوان معتبر پادار برقرار نمایند ، از جمله توپچیان خوئی بودند که در مأموریت ساخلو فارس زیاد تصدق شده بودند قریب هشتادنفر ازمأخذ کسر بود. مقرب الخاقان تقی خان سرتیپ حسب الامر تمام آنها را از جوانان معتبر توپچی گرفته در غائله اکراد هم جمعی از آنها را با سایر توپچیان بواسطهٔ کمی توپچی بمأموریت فرستاده بود سه ماه بدون جیره و مواجب خدمت کرده بودند بعد از مراجعت نزد مرحوم امیر نظام سان داده تمام آنهارا اخراج وبنوکری قبول نکرد در فقره کسر افواج حکم محکمی لازم است درصورتیکه رأی مبارك اقتضاء فرماید افواج بی کسر مأخذ باشند مقرر شود که صاحب منصب هرفوج کسر آنچه دارد برقرار وپادار کنند .

قرار گرفتن توپچی برداوطلب است دراینخصوص چندین مرتبه درمجالس

میگردد. نهایت افتخار و تشکر از این مرحمت برای عموم نفرات توپخانهٔ مبارکه حاصل است.

در باب مشق تیراندازی که آنهم الزم خدمات صاحب منصب و توپچی است بنا به دستورالعمل حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع اسعد اعظم والاروحی فداه اول از توپهای دو پوند خاندار شروع شده یك یك تیراندازی از گلوله و نارنجك میشود معیار و درجه باروت و ماسورهٔ هر کدام که با بعاد مختلفه امتحان و انداخته میشود نوشته شده بعداز دست آمدن میزان کلیهٔ آن توپ بانبار توپخانه رد شده توپ دیگر گرفته میشود پس از تیراندازی با تمام توپها و دست آمدن درجات کتابچه ای مبنی بر معیار باروت و ارتفاع درجه و خط ماسوره نارنجك توپها و ...... [1] و خمپاره از دو پوند الی شصت و شش پوند نوشته شده چاپ و طبع میشود بصاحب منصب و تابعین داده میشود این کتابچه خیلی مفید است و در موقع تیراندازی اسباب سهولت کار میشود توپهای جدید اطریشی هم از این کتابچه هر توپی یکی دارد بهر بعدی که لازم شود تیراندازی کنند فوراً از روی کتابچه معین میکنند. مثلا در هزار قدم فاصله چند درجه ارتفاع لازم است و ماسوره در چند خط باید بریده شود که در آن مکان بترکد حالا علم سینه است هر کدام از صاحب منصبان که مشق این کار را زیاد کرده اند میدانند و لی اغلب بی بهره اند بعد از تمام شدن کتابچه هر کس رجوع بآن کرده متوجه از قواعد آن خواهد شد دیگر باروت و گلولهٔ دولت بجهت تعلیم صاحب منصبان جدید و توپچیان تلف نخواهد شد.

همه روزه در میدان توپخانه یك نفر نایب سرهنگ یا یاور با یك نفر سوشنه از سلطان یا نایب، رئیس قراولان است بطور قرارداد و قانون نظام اطریش کشیك میدهند تا بیست و چهار ساعت مدت کشیك آنها که بعد از انقضاء مدت عوض شده صاحب منصبان دیگر بهمین درجات بطور قانون معموله صاحب منصبان و قراولان قدیم و جدید با شیپور بیکدیگر سلام نظامی داده قدیمی مرخص و جدید مشغول قراولی و تکالیف خود میشود. انتظام کلی در عمل صاحب منصبان و

۱- محل نقطه چین نام نوعی سلاح است که خوانده نشد.

همایون اعلی است دست نخواهد کشید در وقت حاضر شدن در رکاب مبارك تظلم و استدعای حق خودرا نموده اسباب تصدیع خاطر مبارك خواهد شد.

مواجب توپچیان مأمورین ساخلو و قراولی شهر تبریز و سرحدات آذربایجان همه ساله نه ماهه بخرج آمده ودریافت میکردند حقیقتاً مستحق سالیانه‌اند ولی به‌ملاحظهٔ اینکه از اهالی خود آذربایجان و بالنسبه چندان سفیر [۱] نیست برای آنها اولیای دولت محض صرفه‌قرارمواجب متوقفین تبریز وسرحدات آذربایجان را در نه ماهه از اول داده‌اند اگرچه مثل توپچی خلخالی را که بسرحد خوی یا لاهیجان یاخود تبریز میخواهند و مأمور ساخلو آنجا می‌شوند هیچ فرق و تفاوتی برای او از مأموریت رکاب و غیره ندارد از قدیم این طور معمول شده ولی در سنهٔ ماضیه مامورین را هم مثل سایر مرخصین خانه بی‌تفاوت ششماهه داده‌اند حال که سه ماههٔ دیگر را مطالبه مینمایند میگویند تقدیم حضور مبارك شده این فقره اسباب پریشانی و شکایت عموم صاحب‌منصبان و توپچیان مأمورین شده است دور از عدالت است توپچی که درسرخدمت‌است‌مثل سایرین که‌مرخص ودرخانه‌خودراحتند بی‌تفاوت باشند و همه ششماهه ببرند استدعای بذل مرحمت و رفع تعدی دارند که امر و مقرر شود کما فی‌السابق مواجب آنها را همان‌طور که بخرج آمده نه‌ماهه بدهند که آسوده بدعاگوئی‌وجودمبارك‌وجان نثاری‌مشغول‌شوند.

عراق و غیره

در سنهٔ ماضیه توشقان‌ئیل‌توپچیان‌قزوینی مأمور ساخلو عربستان بودند مواجب سه ماههٔ آنها که بخرج دستورالعمل قزوین آمده بود مأمور وجه نظام از محل دریافت به‌طهران آورد در محاسبهٔ خزانه نظام تقدیم حضور همایونی نموده و از حشو برات کل محل توپچیان قزوینی موضوع نمودند باین اسم که بعدازحاضرشدن توپچی برات به‌مهرمهرشمار صادر و حقوق آنها مرحمت شود پس از انقضاء مدت مأموریت عربستان که مرخص خانه شدند استدعای مواجب خودشان را کردند موکول بحاضر شدن سرخدمت شد

۱ــ این لغت درست خوانده نشد و معلوم نیست سفر ـ سفیر یا بعید کدام است.

عدیده درحضور اولیای دولت ابد مدت گفتگو ها و سؤال وجوابهاشد که مثل سرباز بنیچه [1] شود از روی بنیچه توپچی بگیرند بجهات عدیده که اسباب زحمت وعدم پیشرفت‌کاروتغییر کلیهٔ وضع وهمه روزه سبب تشکی مالکین وضرر و خسارت رعیت میشد صلاح دراین دیدند که‌توپچی‌داوطلب باشد این‌فقره محسنات زیاد دارداز جمله دربنیچه مالك هرگزراضی نمیشود که رعیت کارآمد خویش‌را نوکر بدهدالبته هرکجا بیمصرف ترین رعیت را نوکر خواهد داد صاحب منصب هم یقین قبول نخواهد کرد و همواره اسباب شکایت طرفین شده باین جهت افواج بی‌کسر نخواهدشد این بود که امرقدر قدر شرف‌صدوریافت که توپچی داوطلب برقرارشود وتاکنون‌معمول به استدر هذالسنه‌مستقرب الخاقان معین لشکر مذکور نموده‌است که کسر افواج توپخانه باید از روی بنیچه گرفته شودوحال نه کسی ازروی‌بنیچه‌از ملاکین توپچی میدهند ونه درتبریز داوطلب قبول میکنند کسر افواج بهمین حالت مانده همه روزه هم بواسطه غایب‌و متوفی کسرزیادتر میشود. حکم این فقره را بهر نحو رأی مبارك علاقه میگیرد مقرر فرمایند.

طلب سنواتی توپچیان آذربایجانی از بابت مواجب محلی که‌باختلاف‌از سه‌سال‌وچهارسال‌زیادتر مانده بوددیوان‌اعلی‌مرحمت‌فرمودندمفروع‌شددوسال بود که‌توپچی احضار میشد برای مأموریت و رکاب اسباب زحمت و دردسر اولیای دولت‌نبود . درسنهٔ‌ماضیه عمل‌مواجب‌محلی‌عموم توپچیان‌آذربایجانی مغشوش شده است همین که تمام توپچی را از محل به تبریز خواسته اند مبالغی‌متضررشده حاضر کرده اندسان‌دیده‌حاضرین را مواجب‌داده‌عقب‌مانده ومریض که بعد حاضرشده‌اند حتی‌مأمورین‌رکاب وسرحدات‌را که الان درسر خدمت‌دولت‌هستندمواجب‌نداده‌اندمعین‌لشکر بجهت‌حسن‌خدمت‌مواجب‌نوکر حی و حاضر را باسم غایب و متوفی و تفاوت عمل قلمداد کرده هرکس از ساخلو و غیره حاضر شده و مطالبهٔ حق خود را مینماید میگوید مواجب تو تقدیم حضور همایونی شده یقین نوکر از حق خود که مرحمتی دیوان

۱- بنیچه : برای اطلاع از قانون بنیچه رجوع‌شودبه‌تاریخچه سربازگیری‌درایران بقلم سرهنگ مهندس‌جهانگیرقائم‌مقامی‌شمارهٔ۲ سال دوم‌مجله بررسیهای‌تاریخی ص۶۳-۹۲

معطل کردن مامور لابدآتقویتی ننموده واعتنائی نکرده مأمور را بابرات مراجعت داده به حکیم الممالك اظهار شد جواب حسابی میگوید که محل مال دیوان اعلی است اگر من بی پا حواله کرده باشم و دیناری زیادی قلمداد نموده باشم یاقبوض من درمحل‌های مزبور ابراز نشده باشد حق من است ازعهده برآیم و اگر اجزاء حکومت عالیه تقویت دروصول آن ننمایند چه بحث و تقصیری برمن وارد است توپچی شراهی هم الان درساخلو سرحدات خراسان مشغول خدمت است درطهران میخواستند بجهت این مواجب همه در اصطبل حضور مستطاب اشرف امجد ارفع اسعد اعظم والا روحی فداه بست بنشینند تحدید نموده منع شدند وخاطرجمع کرده آنهارا روانهٔ خراسان نمود ازآنجاعریضهٔ نوشته استدعای بذل مرحمت درایصال مواجب خودشان کرده‌اند توپچی کاری بحکیم الممالك وغیره ندارد بجزحضور مستطاب اشرف امجد اسعد اعظم والا روحی فداه دیگری را نمیشناسد حقوق آنها را که دیوان همایون اعلی مرحمت فرموده است از هر کجا باید برسد مقرر و مرحمت فرمایند که باسودگی مشغول خدمت گزاری باشند .

کردستان و کرمانشاهان

محمدعلی بیك نایب توپخانه که باتوپچیان خمسه مأمور ساخلو کردستان است نوشته بود که جیره ومواجب شش ماهه توپچی را که به خرج دستورالعمل اینجا منظورشده است ازحکومت گرفته بتوپچی پرداختم حالا مقرب الخاقان میرزا یوسف وزیر میگوید جناب فخامت نصاب ناصرالملك از کرمانشاهان نوشته‌اند که من باقی مالیاتی ندارم وتمام مالیات دیوان را پرداخته‌ام مواجب و جیره توپچی دخلی بمن ندارد یا باید برات خزانه صادر و حواله گمرك کردستان شود از گمرك دریافت نمایند یا ازطهران معادل طلب توپچی تنخواه نقد بفرستند محصل گذاشته مواجب و جیره توپچی را پس میخواهد بهزار ماجرا اینقدرمهلت گرفته است که بطهران نوشته بعداز رسیدن جواب یا برات یاپول بدهدهر گزتابحال چنین چیزی شنیده نشده است که مواجب نوکر راپس

در هذه‌السنه که احضار برکاب برای مأموریت ساخلو سرحدات شدندعرض خودشان رانموده امرو مقرر گردید برات صادر شود بهمین صیغه برات صادرو تقدیم خاك پای اقدس همایونی داشتند دست خط جهان مطاع شرف صدور یافت که درمجلس وزراء رسیدگی نموده تشخیص بدهند که برات صحیح صادرشده یانه‌ازمجلس مقرب‌الخاقان‌حاجی مشیر لشکررا باکتابچهٔ توشقان - ئیل خزانهٔ نظام حاضر و رسیدگی نمودند جناب مستطاب اجل اکرم .... [۱] مد ظله‌العالی مقرر فرمودند تفصیل این تنخواه را مشارالیه در حاشیهٔ برات نوشت که باید طلب توپچی مرحمت شود و برات صحیح درتوشقان ئیل این مبلغ را دیوان همایون اعلی برده‌اند حالا باید عوض مرحمت‌فرمایند برات ازنظرمبارك سرکار بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع اسعد والا روحی فداه میگذرد ، توپچیان قزوینی هم مأمور ساخلو کرمان و انزلی شده‌اند همه روزه از آنجا می‌نویسند و استدعای مرحمت مواجب خودشان را دارند . دیگرحکم آن با کارگزاران حضرت مستطاب اشرف اسعد والاروحی فداه‌است مواجب ششماههٔ محل توپچیان شراهی‌ازبابت سنهٔ ماضیه توشقان درحکومت عراق معتمدالسلطان حکیم‌الممالك‌نرسیده‌بروات بمهر معزی‌الیه حوالهٔ محل دردست است معادل طلب توپچی که سیصدوسی و سه تومان و کسری میباشد درسنهٔ ماضیه احکام صادر ویك‌نفر مأمور معین و روانه عراق شد که مقرب‌الخاقان میرزاعلی‌اکبرخان نایب‌الحکومه وصول و توسط مامور ایصال داردمشارالیه تقویتی نکرده محرمانه بصاحب‌منصب آنها گفته‌بود که چهل تومان بمن تعارف بدهید و این برات را هم‌بفرستیدطهران حکیم‌الممالك عوض کرده ازفلان وفلان محل حواله بدهد من‌وصول میکنم برات را به طهران فرستاد از همان محل های قلمدادی نایب‌الحکومه، از حکیم‌الممالك حواله‌وبرات گرفته وتعلیقه هم ازطرف جناب مستطاب اجل اکرم اعظم والا مدظله‌العالی خطاب به‌نایب‌الحکومه تأکید درایصال‌تنخواه توپچی صادر با مامور مخصوص انفاذ عراق شد چهل تومان را هم در جزو صاحب‌منصب آنها ازخود محض وصول این تنخواه تعارف داده بعد از مدتی

۱ - محل‌نقطه چنین لغتی است که خوانده نشد .

است درسنوات ماضیه که این فقره بعرض خاك پای همایونی رسید مقرر شد جیره یا نان پخته یا بقیمت عادله و نرخ روز نقد بدهند اکنون هم همین استدعارا دارند که محض تفصیل مقررشود جیره را به‌نرخ‌روز بدهند.

در باب آوردن توپهای بسطام به طهران حسب‌الامر حکم شد که حاکم حقوق توپچی را بپردازد که بی‌معطلی عـازم شود تا کنون کسر مواجب آنهـا و کرایه مال بند توپچی و اصطبل توپچی را نداده است معطلی آنها بهمین واسطه‌است هروقت بدهد فوراً عازم خواهند شد ازسنهٔ آتیه همه ساله نصف توپچیان بسطامی مأمورساخلواسترآباد ونصف مرخصی خـانه‌خواهند بود دیگرازرکاب مبارك توپچی برای ساخلواسترآباد فرستاده نمیشودازروز اول هم این توپچی حسب‌الامر برای مأموریت ساخلواسترآباد توپچی برقرار شدند توپچیان جدید اطریشی که‌الان یکصدنفر وحاضرر کاب مبارکند سابقاً چهل قبضه قدارهٔ غلاف آهنی‌ازقداره‌هائی که درانعقادکر اطریش به‌توپچیان جدید داده‌شده‌بعدازمرخصی حسب‌الامر به‌تحویل‌معتقدالسلطان‌امین‌السلطنه دادند قبض‌داده مجدداز‌معزی‌الیه دریافت کردند شصت قبضهٔ دیگرلازم‌دارند هرگاه بـاید بازازهمین قدارهٔ غلاف آهنی داشته باشند بـاید قبض نوشته حضرت اشرف‌امجد ارفع اسعد اعظم والاروحی فداه حواله بفرمایند ازامین‌السلطنه دریافت نمایند واگرمقررمیفرمایند مثل تمام توپچیان قدارهٔ غلاف چرمی کوتاه قد ببندند باید قبض نوشته بقورخانهٔ مبارکه حواله فرمایند که دریافت کنند هرقسم که‌رأی‌مبارك علاقه میگیرد امرفرمایند اطاعت‌شود.

بخواهند دراین‌خصوص هر نوع رأی مبارك اقتضاء فرمایند مقررشود که جواب معجلا خواسته‌است .

از کرمانشاهان نوشته‌اند مواجب سه‌ماهه هذالسنه آنها نرسیده است‌یك سه‌ماهه حواله محل کرده‌اند که آنهم تاکنون وصول وعاید نشده ونیز پانصد وسی ونه تومان ازبابت مواجب سنهٔ ماضیه توپچیان کرمانشاهانی برزمین‌است که برات به‌مهر نواب والاحشمةالسلطنه در دست دارند بحوالهٔ محل هروقت مطالبه میکنند ازمحل جواب میکنند وازحکومت هم تقویت‌کامل در وصول آن نمیشود تکلیف توپچیان چیست از کجا باید حقوق آنها برسد مقرر فرمایند که زیاد اظهار پریشانی ازنرسیدن سنهٔ ماضیه خودشان کرده بودند.

استرآباد و بسطام

از استرآباد باقرخان یاور نوشته بود که توپچیان بسطامی که مأمور ساخلو آنجا میباشند به‌تحریك چندنفر مفسد ومفتن درباب نرسیدن مواجب شکایت تلگرافاً از بنده بخاکپای همایونی کرده بودند که باقرخان مواجب مارا نمیدهد وحال اینکه امسال بجزشصت‌تومان بهمه‌جهت ازمواجب صاحب منصب و تابعین چیزی دریافت نشده حرف حکومت هم این است که قسط نرسیده یکروز هم مصمم شده بودند به‌بست بروند بهزار التماس وزبان‌آنها را مانع شده برگردانیدم درست که تحقیق این فقره شد معلوم گردید که لشکرنویس این جا بنا بدشمنی که بامن دارد محرك آنها شده‌است از طرف کارگزاران حضرت مستطاب اشرف اسعد اعظم والا نوشته شد که مفسدین را که باسم و رسم‌نوشته بود به طهران بفرستند درست تحقیق شده درصورت صدق بعد ازتنبیه اخراج ومدتی درحبس بمانند تاعبرت سایرین بشود اگر راست باشد لشکر نویس تقصیرش از آنها زیادتر است هرگاه صلاح بدانند این فقره را باميروالامراء العظام ساعدالدوله داده مقرر فرمایند رسیدگی نموده صدقش را بعرض برساند .

ونیز نوشته است که جیره توپچی را از قرار دوتومان تسعیر کرده‌اند ازدیوان، الان نرخ‌ولایت پنج‌تومان است واین درحق‌توپچی‌خیلی بی‌اعتدالی

(۱۰)

که اهمیت عشق با شهر و حضور ساعت میگردد نهایت فتحی را شکر از این رحمت برای عموم نعمت
و بنا به مشیت یک رحمت حاصل است

در باب شش سیر الهی که اهم اهم خدمات مشخص و اکمل است بنا بر تحریر جهت حصه شرط
با شرف احدیت از منبع اسم اعظم محمد رحمی فی مدارج قلب از تو نهایی در پیر قطعه شش نوع ترکیب سیر الهی کلی
در کل وما ترکیب میشود معنا رو در رجعت ربط و ما سواه هر کدام جدا با تعبیرهای مختلفه احوال از حیث میرود و شش سیر
معبر از روی تکامل میزان که همه آن ترتیب بنا بر یکی به روش ترتیب دیگر گرفته شود پس از تشریح الهی بنا بر آن تا تو نها
و دست تکامل در جهت کمال که تحکیم میشود ربط و ارتفاع در جهت چند اندازه ترکیب ترتیبها و جمع
از هر چیز الهی شخصیت و شش اندازه ریشه شرح با سبب طبع میشود لطف خصوصیت تا هیچ میشود و این که
جمع متغیر است و در رحم سیر الهی به سبب شهوت لست کار میشود و تنهایی صورت ظاهر از آن که ترکیب الهی

هو الله الکافی

کتابچه مطالب لازمه نوشتجات مبارکه بجهت اطلاع خاطر مبارک [illegible] میشود

[illegible] روح العالمین فداه [illegible] جمعی [illegible] قدر قدرت [illegible] علیحضرت [illegible] مشعوف [illegible]

خاطر [illegible] حضرت [illegible] شرف [illegible] امیر [illegible] اعظم [illegible] روحی [illegible] درس معلمین [illegible]

کاپیتان [illegible] معلم [illegible] منعقد و جمیع صاحبمنصبان [illegible] الی [illegible] ابتدا [illegible]

[illegible] حاضر میشوند [illegible] درس [illegible] تمام [illegible] طراشی [illegible] در [illegible] سه ماه

[illegible] جناب [illegible] صاحبمنصب [illegible] لازم

[illegible] صاحبمنصبان [illegible] این فقره [illegible]

[illegible] صاحبمنصب [illegible] حال [illegible] صاحبمنصبان [illegible]

[illegible] حال تمام صاحبمنصبان [illegible] اگر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] امیر [illegible] اعظم [illegible] قران [illegible]

بعضی از قصص مشهوره که رایج شده هر چند از نظم و انشای کلی صاحب منصبان خیلی خوب است آنقدر قوت نبخشید

بهتر است هر کدام مسئله در قسمت سنگکاری و نقاشی بنائی و زرگری و جواهر و غیره مشهور در ... استان

از سر تا خلیج سخت میکند ثانیاً مبتنی لازمه از فرش و قالیچه و غیره است که مشهور است هر روز صنایع

که نوبه کشیده اوست به فرش و سایر صنایع از فرا رسیدن فرش حالت داده که ما مشهور است

خدمت و مستطیع است تمام منابع این اطاق نقره‌ای جهت تالار بشمر نمیشود هر گاه از ... فقها

فریاد صنایع اطاق را فرموده تعجب صاحب منصبان که به ... به زر کشیده است اهتمام به ... بایستی

خوب قیام نموده سبب اهالت در این ... حفظ ... هر کس است

اذربایجان

درباب کسر نقدی دیوان آذربایجان که در عرض رسید که از خزانه به تمام کسر نقدی ... خیلی ...

شرف صدور یافت که کسر آنها گرفته شود صاحب منصب ... از نوع اخراجات ... عوض ...

یکی مسئله بهره‌برداری که مسلم شد [illegible] لطماتی است که [illegible] بجهة تقسیم [illegible] شده در [illegible] از راه تقسیم [illegible]

از قطع مسلم [illegible] و در نتیجه خط [illegible] بریده شد که در اثر [illegible] تبرکه عادت علم سیاست [illegible] اگر کدام از [illegible]

که مرتبش این کار را [illegible] بهره [illegible] بعبارت تام [illegible] [illegible]

از قواعد [illegible] خصوصی و دیگر [illegible] تقسیم [illegible] [illegible]

همه [illegible] در [illegible] که [illegible] یک نفر [illegible] از [illegible]

رسمی قرارداد [illegible] بطور قرار [illegible] و قانون نظام [illegible] کشتکار [illegible]

کشتکار [illegible] از نقص [illegible] دیگر [illegible] بطور قانونی [illegible]

و قرارداد [illegible] قسم [illegible] که مسلم [illegible] [illegible] قرارداد [illegible] خود

نظام [illegible] قرارداد [illegible] کشت [illegible] کار [illegible] زراعت [illegible]

و ضرر و خسارت رعیت [illegible] صلح [illegible] دولتین [illegible] و طلب [illegible] این فقره [illegible]

[illegible] رعیت [illegible] خودش [illegible]

[illegible] رعیت [illegible] قبول [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] این [illegible] و طلب [illegible]

در [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] و طلب قبول [illegible]

همه [illegible] حکم [illegible]

طلب [illegible] در [illegible]

و در باب [illegible] جمع [illegible] بود که [illegible]

ترقی جوانان معتبر ادارات را برقرار نمایند از جمله ترقیات جزئیه [illegible] ریاست [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] سال [illegible] که بوده [illegible] حسب [illegible]

تمام اینها را از جوانان معتبر ترقی گرفته در غیر اینصورت هم هیچیک از اینها را با سایر ترقیات [illegible]

ترقی ها به ریاست فرستاده بوده شده [illegible] که [illegible] را [illegible]

هر نقطه [illegible] تمام اینها را [illegible] قبول نکند در [illegible] حکم [illegible]

در هر [illegible] قضا [illegible] از اقوام [illegible] که [illegible]

[illegible] قرار داده [illegible]

قرار گرفتن ترقی بسته به داوطلب است در خصوص چنین رتبه در مجلس [illegible] حضور [illegible]

دولت [illegible] است که [illegible] سؤال و جواب ها شده [illegible] شود [illegible]

[illegible] جهت [illegible] شرف [illegible] رفع [illegible]

جزای آنها را بیاران بی‌پرست مخصوص مرقوم فرمودید در جواب تعیین تحریر و بسرعت آقایان را در دفتر [illegible]

اگرچه شخص دیگری [illegible] را در بستر [illegible] باید بهایان خوشتر [illegible] [illegible] شده بدون فرق [illegible]

برای او ارض مقدس رکاب و غیره بود زیرا این طور معمول [illegible] در سنه ماضیه [illegible] سوم [illegible]

سایر [illegible] خانه بی تفاوت [illegible] همه [illegible] حال [illegible] دیگر را [illegible]

حضرت [illegible] که شخص این قدر [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] ریحان [illegible] است

در [illegible] است [illegible] است [illegible] شخص [illegible] را

بی تفاوت باشند [illegible] [illegible] حرکت و [illegible] [illegible]

[illegible] آنها را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شکر نکند

عراق و غیره

در سنه ماضیه [illegible] ریحان [illegible] مأمور [illegible] [illegible] [illegible]

و هر دو سرا ادبار پرست نبود در نسخه ناصیه عجزی موجب مزید تعظیم و ترجیح آن آذربایجان مغشوش است

بنحوی که تمام ترکیبی را از معنی برخواسته اند سابقی مستقر در شرح حاضر کرده اند سابقه خارجی را

موجب مزید عقب ماندن و در بعضی در نسخه حاضر شده خفیف بودن ارکان و در صحبت را به این

در سر صورت پرداخته موجب شده اند یعنی لشکر که حسن خدمت موجب ترکی و چاکری

بالاسم غایب و ترجیح و تفاوت معنی خواهد بود که هر کس از خسرو خبر حاضر شده در دلیل لشکر

خود و امینه از سکوی مرحمت تعلیم حضور همه گرفته یعنی یکدار از حق خود در حضرت ولیعهد اعلی نمایند

به نحوه کشیده در وقت حاضر شدن در ارکان که تعلیم نموده حق خود را نموده اسباب

تصدیع خاطر مبارک حضور

موجب ترجیحان مرس خسرو قراولی شهر تبریز و سر صورت احکام ها همه سال در فرمایه به تحریر اند

دور از فیض کسی که در حقیقت امری سالیانه اند محمد خطه که را لایق خود احکام ان با نسبت خبر که حضرت

موجب تشویش شما به هیچ وجه [illegible] نیابت سفارت [illegible] در حکومت عراق و نجیب پاشا

حکیم الممالک نوشته بود [illegible] حواله محمد [illegible] در باب [illegible] طلب [illegible] سفارت شده مکرر

می‌باشد در سفارت احکام صادر و تغییر [illegible] رئیس و سرحدداران عراق شده که تعرض [illegible] میرزا علی کرمانشاه

نایب [illegible] در حال [illegible] ایشان [illegible] تعویق نکرده [illegible] حضرت [illegible] کرده بود

که چون [illegible] تعارف [illegible] دولت [illegible] جواب حکیم الممالک عرض کرده از عهده

و عهده [illegible] حواله [illegible] و مهمل [illegible] رفقا را اطراف فرستاد [illegible] بعد از [illegible]

از حکیم الممالک حواله [illegible] گرفته [illegible] از جناب سفارت [illegible] علم [illegible] خطاب

نایب [illegible] در اصلاح [illegible] رنجش [illegible] عراق شده چنانکه [illegible]

حضرت [illegible] از خود [illegible] و [illegible] تعارف [illegible] بعد از [illegible] کول [illegible]

تعویق ننموده و [illegible] نکرده [illegible] حکیم الممالک اظهار [illegible]

[illegible] اگر [illegible] حواله [illegible] باشیم و [illegible] قرض

در [illegible] ابراز [illegible] است از [illegible] و [illegible] دولت [illegible]

دستورالعملی قرار داده بودند و [illegible] از مجلس دریافت و بطهران آمده و در مجلس شورای ملی تقدیم

حضور [illegible] نموده و از جشن [illegible] [illegible] [illegible] اسلام [illegible] شده [illegible]

[illegible] صادر و حقوق [illegible] حمایت شده و [illegible] از [illegible] مشروطیت [illegible] [illegible]

[illegible] خودشان را که [illegible] شده [illegible] در [illegible]

برای [illegible] خودشان را [illegible] [illegible] صادر شده [illegible]

[illegible] [illegible] که در مجلس [illegible]

[illegible] که [illegible] در مجلس [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سلطنت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خودشان [illegible] [illegible]

که من [illegible] تاریخ مرقوم [illegible] در این [illegible] مرحمت [illegible] ترجمه [illegible]

خزانه صادر و حواله گمرک کردستان شود از گمرک دریافت نماید از [illegible] مساعدت [illegible] ترجمه [illegible]

بنویسند [illegible] که [illegible] مرحمت [illegible] ترجمه [illegible]

نوشته [illegible] جواب [illegible] هرگز [illegible] بیشتر است که [illegible]

پس [illegible] در [illegible] شود که جواب [illegible] است

اگر [illegible] نوشته [illegible] رسیده است [illegible]

که [illegible] دیگر [illegible] ترجمه [illegible]

[illegible] است [illegible] سلطنه [illegible] دولت [illegible]

چه بحث و تقصیری در میان است ترکچی‌ها [illegible] در حضور سرحد است فرمان کشیک خود را [illegible]

در طهران منع بسته [illegible] در این مطلب خصوص [illegible] شرف [illegible] عموم [illegible] اعلم [illegible] فرمایند

نیست تنبیه [illegible] منع شده‌اند و [illegible] جمع کرده [illegible] روانه [illegible] آنجا علیحده

نوشته و [illegible] زحمت [illegible] را [illegible] کرده‌اند ترکچی کار [illegible] تحکیم [illegible] نمود

بخواهد [illegible] شرف [illegible] جمع [illegible] ایشان حقوق [illegible] همراه [illegible] عساکر

فرموده است [illegible] مقرر در حضور [illegible] مشغول [illegible] شده

کردستان و کرمانشاهان

محمد علی بیک [illegible] در کردستان است نوشته بود که [illegible]

[illegible] ترکچی [illegible] این منظور شریف است [illegible] گرفته ترکچی [illegible]

[illegible] در [illegible] نوشته‌اند

تحقیق شده در صورت صحت و بعد از تنبیه اخراج و تبعید در حبس باشند تا عبرت سایرین شود و اگر ساکت باشند

شکر و سپس تقصیرشان از ایشان زیادتر است هرگاه صلاح بدانند اسقف را با سرپیشکار اعظم سابق

معتمد فرمایند که مرده قیمت را بعرض برسانند

دیگر نوشته است که چون بعضی از مردم ولایات تسعیر کرده اند از دو روز شدن نرخ و غله

واین درجه ترکیب خلق چه بقدر لازم است در سنوات سابقه هم اسقف بعرض رسانید که مقرر شده جنس را

بیان بخیر با تعیین عاملان در نرخ رسد نفقه بر آنکه تا آخر سال هم اعلام نمایند مقرر شود چه برسد

دربارهٔ حمل قشون بسلطان از طرف جناب وزیر حکم شد که حقوق ترکیب را پس بدهند

عازم شده تا تنخواه کسر را جنس بدهند دیگر به جهت ترکیب و مطالبات دیگر که از اعتبار

انها بیرون و متفرقه را وقت بر او فرمان عازم خراسان شد

ضبط می شود حقوق را یک دفعه از خود خواهند دید دیگر از بقایای دیوانی تا حال

مقرر نمی شود از روز عید تا حال جناب وزیر نوشت حقوق را ترکیب قرار شد

دارالحکومت هم تقویت کاملی در دهات آن نیز در حقیقت ترجیح آن مهم است از کجا به حقوق اهالی
تعرض نشود و [illegible] اظهار رشادت [illegible] [illegible] عاجزشان که هنوز

استراباد و بسطام

از استراباد قمر حال باید هرچه زودتر ترتیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعضی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قمر حال [illegible] [illegible] [illegible] ایالت رسیل
[illegible] [illegible] همه جهت از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شروع [illegible] حکومت [illegible] [illegible] در قسط
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] تحقیق
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از اطراف
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسته درست

قسمت اول :

شعر ایرانی ومزایای آن ـ اشکال وانواع آن ـ تکامل تاریخی آنها ـ شکل رباعی ـ خصایص صوری ومعنوی آن ـ نامهای رباعی وریشهٔ باستانی آنها ـ قافیه رباعی

ترانه ـ یا ـ رُباعی

در ادبیات ما وجهان

بقلم

کاظم رجوی (ایزد)

در کتابهای ادبی ، فلسفی و منطقی تعریفهای دور و دراز بسیاری درباره شعر و نظم ایرانی بنظر میرسد که همهٔ آنها را میتوان در این چهار کلمه خلاصه کرد :

«کلام تخییلی موزون ومقفی» یعنی هر سخنی درست و رسا که مایه‌ای از خرد و اندیشه گیرد وازراه دل بر زبان آید ، چنانکه بر دلها نشیند وخیالها برانگیزد وبرای همین دلنشینی وخیال انگیزی باید موزون و مقفی یعنی همراه با موسیقی و آهنگ منظمی باشد . چنین سخنی را «سرودهٔ پیوسته» یاشعر منظوم گویند و به همین مناسبت من آنرا در چکامه‌ای که بنام شعر سروده‌ام «فرزند اندیشه ودل»

و تحویل مبلغ مطالبات [illegible] قصبه بعد [illegible] سابقاً چون قصبهٔ قراعلف [illegible]

از قرار اینکه در انعقاد کردن [illegible] تحویل مبلغ [illegible] معتمد السلطان [illegible] المعظم له

مانند قرضی [illegible] در دریافت [illegible] قرضه [illegible] مولانا

عهده [illegible] اعظم مستدعی [illegible]

در دریافت [illegible] عهده [illegible] قرضی

رشته [illegible] قسم [illegible]

ازنظر محتوی یا موضوع هم گرچه بعضی از اشعارغربی موضوعات جدید اجتماعی را در برمیگیرد ولی انواع موضوعات گوناگون دیگررا که درطی سه‌هزار سال از مغز و دل ملتی کهن‌سال تراویده ودر اشکال گوناگون شعر ریخته‌شده فاقد است ؛ یا بنظرمن چنین میرسد .

درصورتیکه شعر ایرانی احتمالا درسه‌هزار سال پیش دارای این شکل ابتدائی یعنی وزن هجائی واغلب بیقافیه بوده‌است . یـا چون ما نمونه های اندکی از سروده‌های آن دوران(آنهم بی‌نشانه‌ها یانوتهای موسیقی) دردست داریم ، چنین‌بنظر میآید .

نمونه‌های کوتاه واندکی که از برخی‌بخشهای «اوستا» وبعضی کتابهای دیگر باستانی مانند «یادگار زریران » وپاره‌ای ازنوشته‌های مانویان‌وحتی ازبرخی‌سنگنبشته‌های دورهٔ ساسانی بدست‌آمده ، دارای قطعاتی ۷و۸ و۱۰ هجائی موزون و گاهی دارای قافیه است . وهرچه‌زمان سرودن آنها بدوران ما نزدیکترمیشود وزنی‌شبیه بوزن‌عروضی‌بعداز اسلام درآنها بیشتراحساس میشود . (مثالهای‌این موضوع را پس ازاین‌خواهیم نوشت) وحال آنکه‌امروز در اثر تکامل‌سه‌هزارساله،شعرایرانی‌دارای موسیقی سه گونه(Triple)است: اول آهنگی که از فراهم‌آمدن‌همان هجاهای فارسی‌و کشش حرفهای‌صدادار آن بوجود میآید و درنثر فارسی نیز هست . دوم وزن عروضی که دارای آنهمه گوناگونی دربحور ومشتقات و متفرعات آنست . سوم دستگاههـای موسیقی غنائی که بااوزان عروضی اشعار واشکال و انواع شعر ایرانی‌ارتباط نزدیکی دارد .

اما قافیه ، که‌قید یا مزیت دوم صوری شعراست ، بعقیدهٔمن «مرزآهنك» یا « ایستگاههای مرتب ومتقابل » موسیقی‌آن میباشد . چه درصورت نبودن آن بایدوزن یا آهنگ موسیقی تا آخر قطعه شعر ادامه پیدا کند و خدا میداند تا کجا کشیده بشود . وبدیهی است که درآنصورت خواندن وشنیدن شعرتاچه‌اندازه‌دشوار وناپسندیده‌خواهدبود (مانندبرخی گفته‌هاوسروده‌های ناپسندیده ونکوهیده که دربحرطویل ریخته شده است) . یکنواختی تکرار

نام نهاده ام [1] اگر «کلام تخییلی» دو صفت اخیر خود را از دست بدهد، میتوان آنرا «شعرمنثور» یا نثرشاعرانه گفت. ولی بایددانست که حذف همین دوصفت سهم بزرگی ازخیال انگیزی و دلنشینی آنرا هم ازمیان میبرد. زیرا تأثیر موسیقی درطبع آدمیان وحتی جانوران انکار ناپذیراست. هرگاه سخن، هیچیك ازسه شرط یادکرده را نداشته باشد، یا سخن معمولی عامیانه است یا سخن علمی، خطابی، منطقی وفلسفی که بطور کلی «سخن پراکنده» یانثر نامیده میشود.

اما صنایع لفظی ومعنوی که موضوع فن بدیع ومعانی وبیان است، ازشرایط اصلی شعر یا نثر نیست؛ ولی ممکن است هردو دارای صنایعی ازقبیل تشبیه، استعاره، کنایه، سجع، جناس، مراعات نظیروغیره باشد، که دراینصورت آنها را «مصنوع» یا «مسجع» خوانند. اگر این زیورهای هنری درشعر ونثراندك وطبیعی باشد پسندیده ودر صورت فراوانی وساختگی بودن ناپسندیده وزشت است وچه بسا شرایط اساسی نثر ونظم خوبرا نیزدچارسستی وتزلزل میسازد.

این شروط وقیود شعر ایرانی که ازطرفی این هنرارجمند را بسرحد کمال برده وازطرف دیگر درنظر برخی ازکوته بینان وناتوانان آنرادچار دشواریها وپیچیدگیها ساخته است، یکباره وضع یا خلق نشده بلکه درطی سده های پی درپی (دست کم سه هزار سال) وبدست گویندگان وسرایندگان ونویسندگان بزرگ فراهم آمده وشعر ایرانی را ازشعرملتهای دیگر بخصوص شعرفرنگی ممتاز گردانیده است:

شعرفرنگی یاغربی، دربعضی موارد، دارای محتویات یعنی اندیشه‌ها و موضوعات قویتروجدیدتر ازشعرایرانیست. ولی بی شبهه ازنظر شکل وصورت تکامل وتنوع آنرا ندارد. زیرا اولا وزن یا موسیقی آن تنها بستگی بشمارهٔ هجاها(سیلاب‌ها)داردویکنواخت ومانندهٔ نثر بنظرمیآید (مگراینکه باآهنگ غنائی خوانده شود) ثانیاً صورشعرغربی، ازنظر طرزقافیه بندی محدوداست وشکل‌های گوناگون شعرایرانی را که نام خواهیم برد، ندارد.

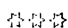
۱ــ بادهٔ کهن (جلداول از اشعار ایزد) چاپ تهران، ابن‌سینا، ۱۳٤٤

شیرین‌ترین آهنگها و بهترین احساسات و عواطف طبیعی مردم ایران امیتوان یافت، ادیب و سخندان و لغت‌شناس بوده اند؟ اگر کسی تا این اندازه ناتوان است که از دست سد ـ چهارقافیه هم میگریزد بهتراست نثر شاعرانه یا شعر منثور آزاد از همه قیود شعر منظوم بسازد و نام‌شاعری برخود ببندد!

وانگهی، کدام‌دانش یاهنری‌است که رنج تحصیل و تکمیل لازم ندارد؟ مگر نقاشی، یا ریاضی، یاطبیعی و هر علم وفن دیگر، قواعدوقوانینی ندارند که باید بزحمت آموخت ودرحل‌مسائل‌مربوط بدانهابکار برد؟ بقول «مونتسکیو» هرکاری ودانشی «حتی خداوندی هم قوانین مخصوص بخود دارد»[1] هنر شعر نیز مانند هرهنری قواعد ومسائلی‌دارد که باید یاد گرفت. اینهمه فنون ادبی ازقبیل عروض، قافیه، بدیع، معانی بیان، لغت ودستور برای درست یاد گرفتن ودرست نوشتن وزیباسرودن است. کسانیکه میخواهنددرسرودن شعر تکامل‌یابند وبسرودن اشکال وانواع گوناگون آن توانا گردند باید بخلاف آنکه گفته:

شاعری طبع روان میخواهد نه معانی نه بیان میخواهد

رنج ببرند، و فنون سخن را بیاموزند و درهمه علوم و فلسفه ها و هنرها، تاسر حدامکان، مطالعه کنند. وگرنه شعر را «شیر بی‌دم و سرو اشکم» ساختن وسد وزن وقافیه را شکستن، چندان هنری نیست.

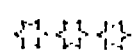


برتری دیگرشعرایرانی‌فراوانی‌انواع آن ازنظر محتوی وموضوع‌است. مانندا‌شعار قهرمانی وحماسی، داستانی رزمی وبزمی، وصفی‌وطبیعی، عشقی‌و غرامی، عرفانی، اخلاقی، فلسفی، دینی، اجتماعی و سیاسی، انتقادی، فکاهی، حتی نظم علمی وفنی. حال اگر کسی حوصله‌ضرب اینهمه انواع در آنهمه اشکال واوزان شعر ایرانی را داشته باشد، چه رقم بزرگی حاصل خواهد شد!

از مطالعه‌دیوانهاو کتابهای شعرایرانی‌چنین‌برمیآید که‌ایرانی‌همه گونه

1— La Divinité a aussi see lois.)

این ایستگاههارا هم که بهانهٔ برخی‌از کوته‌نظران‌در رد قافیه است ، گوناگونی اشکال و انواع شعر ایرانی که پس ازاین‌نام خواهیم‌برد از میان میبرد . بعلاوه خود این تکرار یکنواخت چه بسا در کوبندگی و تأثیر مضمون و تأکید معنی مؤثر میافتد .



با این مزایا وتکامل که بطورخلاصه یاد کردیم، آیارواست که وزن و قافیه یعنی موسیقی و آهنگ منظم را از شعرخود براندازیم وبشکل‌ابتدائی سه هزار سال پیش آن بسازیم ، یعنی شعر بیوزن و قافیه (وگاهی بی‌معنی) بسرائیم ؟

میگویند : وزن وقافیه پروبال مرغ اندیشه و احساس شاعر را میبندد واورا در تنگنای «بازی الفاظ» میاندازد . برای شاعر واقعی هرگز اینطور نیست . چه طبع موزون ، یعنی نیروی شناختن وسرودن سخن آهنگدار ، برای شاعر واقعی مانند گوش درست وپنجهٔ نرم برای موسیقیدان ونوازنده، موهبتی‌است فطری وخدا دادی وهیچ زحمت تحصیل ندارد . پیدا کردن قافیه‌های متناسب فراوان در بعضی از شکل‌های شعرمانند قصاید وقطعات و غزلیات مفصل ، ممکن است اشکالی برای بی‌دانشان و بیخبران از لغت و ودستور زبان باشد . اما چه لزومی دارد که چنین شاعر مبتدی بی دانشی حتماً گرد صور مشکل شعر بگردد و قصیده وقطعه وغزل مفصل بسراید ؟ شعر ایرانی دارای اشکال فراوان دیگریست . مانند فرد ، دوبیتی ، قطعهٔ کوتاه ، رباعی ، مثنوی ، غزل کوتاه ، اقسام مسمط یعنی‌بندهای مستقل‌چهار تا هفت ـ هشت مصراعی ، ترجیع‌بند ، ترکیب‌بند وغیره که هریك میتواند قالب هرنوع احساس وعاطفه‌واندیشه قرارگیرد . آیا کدام‌فارسی‌زبان‌بیسواد ودرس نخوانده‌را میتوانید نشان بدهید که نمیتواند دو یاسه کلمهٔ همانند وهمصدا پیدا کند و درآخرابیات مثنوی یا دوبیتی یا رباعی قراردهد؟مگر مردم‌عامی کوهستانها ودهقانهائی که درطی سده‌های پی‌درپی دراین مرزوبوم ترانه‌های بومی چهار مصراعی سروده‌اند و هنوز میسرایند و در میان آنها

جانشینی آنها ، مهمترین و ارجمندترین شکل و نوع شعر ایرانیست . برای روشن‌شدن نظرها و لحاظ های یاد کرده مجبوریم اندکی بیشتر توضیح بدهیم :

نامهای رباعی - «رباعی» امروز بهمین لفظ درهمه‌جهان معروف و چنانکه معلوم است از ریشه (اربع ، ربع ومربع) تازی است. چه کلمه «رباع» ازهمان ریشه و بمعنی هرچیز دارای اجزاء چهارگانه میباشد ، و چون شکل رباعی چهارمصراع دارد بدان کلمه منسوب گردیده ، بدیهی است دراین تسمیه تنها یك صفت مسمی درنظر گرفته‌شده نه تمام‌صفات وخصوصیات رباعی وماننداغلب نامگذاریهای اصطلاحی ازنظر تعریف اسمی ناقص است . درهرحال این نام امروز نه تنها درادبیات خاور زمین مانند ایران وعرب وترك وهندوپاکستان شهرت دارد، بلکه درادبیات اروپائی وامریکائی وخاوردورنیز بهمین لفظ مشهور میباشد. اما در طی سده‌های گذشته علاوه براین نام نامهای دیگری نیز باین نوع شعر داده شده که کمتر شهرت دارند . مانند «چهار مصراع» ، «دو بیت یا دو بیتی » ، «ترانه» و «خصی Khasiy » . «چهارمصراع» بنظر میرسد که ترجمهٔ «رباعی» باشد یا بالعکس . نام «دوبیت یادو بیتی» - که در ادبیات تازی با «ال» و بشکل «الدوبیت» بکار برده شده - بمناسبت آنست که هر رباعی مرکب از دو بیت یا دوفرد شعر است . در این نامگذاریها هم ، نظر ، تنها بصورت ظاهر یعنی شمارهٔ مصراعها یابیتها بوده و مثل تسمیهٔ اول نمیتوانند معرف رباعی و ممیز آن از قطعات دیگر دو بیتی باشند . اما نام «ترانه» شایان توجه دقیق و فراوان است :

اولا به‌بینیم ریشهٔ «ترانه» ومعانی آن در لغت فارسی چیست ؛

«ترانه جوان خوش صورت وشاهد تروتازه و صاحب‌جمال راگویند و باصطلاح اهل نغمه تصنیفی است که آن سه گوشه داشته باشد ، هرکدام بطرزی : یکی بیتی ، ودیگری مدح ، ویکی دیگر تلا و تلالا ، [1] و درلغت

۱— بزن آب سرد بر رو ، بجه و بکن علالا ؛
که ز خوابناکی تو ، همه سود شد زیانی ؛
کلیات شمس ، چاپ دانشگاه تهران ، غزل ۲۸۳۰ — احتمال دارد « علالا » هم نظیر «تلالا» باشد .

تراوش مغز و دل خود را از ساده ترین آنها تا پیچیده ترین نش در کالبدهای گوناگون شعر بیادگار نهاده و برشته نظم کشیده است. از وصف گل و بلبل و مهر غریزی گرفته تا مسائل دشوار علم و فلسفه و عرفان و فن و تاریخ و غیره موضوعات شعر ایرانی را تشکیل میدهد. گرچه نمیتوان گفت همه آنها شعر بمعنای واقعی خیال انگیز و دلنشین است، ولی در میان آنها سخن خیال انگیز واقعی بزبان دل و دلنشین هم فراوان میباشد.

رفته رفته سنت براین جاری شد که برخی از انواع شعر در بعضی از اشکال معین سروده شود. مثلا اشعار داستانی و قهرمانی و اصول اخلاقی و عرفانی در مثنوی و اشعار عشقی و غرامی درغزل بیشتر بچشم میخورد. ولی برخی از اشکال شعر ایرانی همواره آمادگی قبول همه گونه موضوع و مظروف را داشته است. از آنجمله است مثنوی و رباعی: مثلا در مثنوی قهرمانی وداستانی شاهنامه هرگونه موضوع زندگانی ملت ایران و عواطف و اندیشه های او منعکس است، همچنین در رباعیاتی که تقریباً در ۱۰ قرن تاریخ ادبیات بعد از اسلام سروده شده هر موضوعی که در انواع و صور دیگر شعر بنظر میرسد دیده میشود منتهی بطرز خلاصه و اختصار که مخصوص شکل کوتاه رباعی است و اهمیت رباعی از نظر احتوای هرگونه تظاهرات روح ایرانی، ازهمینجاست.

دکتر آرتور کریستنسن دانمارکی - که مطالعات عمیق و گرانبهائی درباره رباعی دارد- درمقدمه رباعیات خیام چنین میگوید:

«رباعی ها دایرة المعارف منظوم حیات فکری ایرانیست و از این جهت رباعیات ایرانی شایان دقت فراوان است.»[1]



رباعی چه از لحاظ شکل (نام، وزن، قافیه)، چه از لحاظ نوع (موضوع و مدلول) خواه از نظر تاریخی و باستانی بودن اصل و ریشهٔ آن، خواه از نظر ادامه حیات آن در زمان حاضر و انتشارش در کشورهای بیرون از ایران و تأثیرش در ادبیات ملل دیگر، و نیز از جهت قابلیت تحول آن باشکال دیگر شعر ایرانی و صلاحیت

1- Recherches sur les Rubaiyat d, Omar khayyam

داشته باشد . . . » . گرچه تعریف سه گوشه چندان روشن نیست ، ولی در هر صورت اینرا میرساند که سه‌طرزسخن (از نظر صوری یا معنوی) در آن مندرج بوده است و آخرین آن سه « طرز » یعنی تلا و تلالا باز بمعنی «نقش وصوت‌خوانندگی و گویندگی» [۱] است وشایدواو عطف درمیان«نقش» و«صوت» سهو واشتباه کتاب و دراصل «نقش صوت» و معنی آن چیزی مانند «نوت» موسیقی بوده است . اما «طرز» اول بحسب آنکه «بیتی» یا «بینی» [۲] خوانده شود ، نظر بمعانی گوناگون این‌دو کلمه ، میتوان آنراسخن‌مربوط بخانواده ، شرف ، قوت ، سفر یا حملهٔ شبانه ، مرزوجدائی تصور کردودومی یعنی «طرزمدح» را میتوان سخن ستایش آمیز گفت .

این سه گانگی مادی یا معنوی «ترانه» یا «تصنیف» دراصطلاح‌اهل‌نغمه برخی فقرات کتاب «اوستا» و ادبیات دورهٔ اوستائی ایران باستان رابیاد میآورد که‌دست کم‌سه‌هزار سال‌پیشینه دارد : میدانیم که بسیاری‌ازمحتویات اوستا، کتاب‌دینی‌زردشتیان، جنبه ادبی‌دارد و بخشهائی از آن موزون‌و مقفی است«گاتها»یعنی‌باستانیترین‌بخش اوستا، درنظرباستانشناسان وزبانشناسان، که نام آن هم با لفظ (گاه) بمعنی سرود و نغمه (دو گاه ، سه گاه ، چهار گاه ، پنجگاه) نزدیك است ، در واقع عبارت از سرود های دینی ، اخلاقی و اجتماعی ایرانیان باستان است . ولی وزن واقعی این سرودها که بموجب روایات‌واخبار گوناگون همراه با موسیقی در بغستانها ، آتشکده‌ها و دربارها خوانده‌میشد ، اکنون برای ما مجهول میباشد . زیرا اگر هم «نقش صوت» یاالفبای‌موسیقی(نوت) داشته‌اندمتأسفانه ازمیان‌رفته است ؛ اما ترتیب قرار گرفتن هجاها وتساوی‌آنها در جمله‌ها (۷ یا ۸ یا ۱۰ هجا در هر جمله) وتکرار بعضی حرفها درآخر آن‌ها نشان میدهد که بی وزن و قافیه نبوده‌اند ودست کم‌مانند‌اشعارهجائی فرنگی‌یا تصنیفهای امروزی خودایران

---

۱ — برهان قاطع

۲ — بنا برآنچه یکی دوتن از موسیقیدانان معاصر گفتند ، امروز گوشه‌ای بنام «دوبیتی» در دستگاههای موسیقی ایرانی هست ، نه «بیتی» یا «بینی» . بازبنابگفتهٔ آنان شاید مقصود از «بیتی» ، «پیش‌درآمد» باشد .

نقش و صوت و دوبیتی و سرود و نغمه را خوانند و بمعنی **دهن خوانی و طنز و خوش طبعی** نیز هست و بمعنی **بدخوئی و حیله‌وری** نیز آمده‌است.»[1]

یك‌نظر سطحی، باین همه معنی که درلغت برای «ترانه» برشمرده اند، تنوع وشمول معنی وسیع آن و همانندی آنرا با تنوع موضوعات «رباعی» بخاطر میآورد: معنی اول یعنی «زیبائی‌و تر وتازگی» ظاهراً از ریشهٔ «تر» ضد«خشك»، و بمعنی تازه‌آمده‌است، با افزودن پساوند «آنه»، چنانکه‌در نظائر آن، مانند «دیوانه» و «فرزانه» بنظر میرسد.

گرچه «تر» و «ترند» بمعنای «مرغی کوچك و کم سکون‌و **خوش‌آواز** که به‌عربی (صعوه) خوانندش...»[2] نیز در لغت دیده میشود و ممکن است معانی **نغمه وتصنیف وصوت‌و سرود** و امثال آنها بدین ریشه مربوط باشد. دو کلمهٔ دیگر نیز در لغت فارسی هست که بنظر میآید بااین‌ریشه ارتباطی دارند:

یکی «ترنگ بر وزن خدنگ، بمعنای صدا و آواز کمان بوقت تیر - انداختن وصدای رسیدن پیکان‌تیر و خوردن گرز و شمشیر بجائی‌وشکستن تیغ و **آوازتار** بهنگام‌نواختن‌و...»[3] دیگری«تراك... بمعنای **آوازی** که از شکستن وشکافته شدن چیزی بگوش‌رسدوصدای رعد که طراق‌معرب آنست...»[4]

در هر حال از ریشه‌های بالا معلوم میشود که معانی **آواز و صدا ونوا ونغمه وسرود و تصنیف** با ریشهٔ لغوی «ترانه» بیشتر تناسب دارد تامعانی دیگر مانند **نقش، دهن‌خوانی، طنز، خوش‌طبعی، بدخویی، حیله‌وری** و غیره، و بنظر میرسد این معانی مجازی بعدها بتدریج از موضوعات مختلف ترانه‌ها یا رباعیات (گفتیم همه گونه مفاهیم و مضامین عشقی، حماسی، انتقادی، فکاهی و طنز آمیز در آنها دیده میشود) اقتباس گردیده‌است.

اکنون برگردیم باصطلاح اهل نغمه: «تصنیفی است که آن سه گوشه

۱و۲و۳ و۴ـ برهان قاطع

شبیه موضوع سرود اول یعنی ستایش جمشید نیمه خدا و قوت و نیرو وسلامت وسعادت و شرافت نژاد آریائی آن روزی است.

پس میتوان پنداشت که چهارمصراع یا رباعی یا ترانه هم از نظر شکل یعنی عدهٔ مصراعها ووزن وقافیه، هم از نظر موضوع ومضمون و هم از نظر نام در ایران باستان ریشه‌ای ژرف دارد. منتهی چون رموز و نشانه‌های موسیقی آن دوران دردست ما نیست تطبیق وزن ترانه‌های آن روزگار بااوزان رباعیات امروز دشوار است. خوشبختانه اندکی بعد یعنی در دورهٔ ساسانیان همچنانکه زبان معمول آن دوره یعنی «پهلوی ساسانی» از لحاظ کلمات و دستور بزبان دورهٔ بعداز اسلام (دری) نزدیك میشود، شکل ووزن ترانه (ترانك) هم، بهمان نسبت باوزان شعر بعداز اسلام ایران نزدیکتر میگردد. اما در زبان پهلوی نظیر این ترانه ها که از حیث موضوع بسرود های اوستائی نزدیك و مضمون آنها همان ستایش ایزدان وفرشتگان است با ۵ و ۶ مصراع هم بدست آمده مانند این شعر که در میان نوشته‌های مانویان در تورفان کشف و بقرن سوم میلادی نسبت داده شده است:

آپریوان ی پرستگان

پرستگان ی روشنان — فرهگان ی کردگاران

بغان ی تهمان، اود — مهر سپندان ی استاو دان

هیاران ی ز و و ر مندان

ترجمه:

آفرین فرشتگان (یا پرستیدگان)

فرشتگان روشنان، — با فرگان کردگاران،

خدایان نیرومندان، و — مهرستایندگان[1] ستودگان،

یاران زور مندان

---

۱ ـ سپند ـ یا ـ سپنت بمعنی مقدس است و بنظر میرسد که مقصود از «مهرسپندان» تقدیس کنندگان (ستایندگان) مهر باشد. دراین ترجمه، رعایت مطابقت صفت و موصوف (از لحاظ جمع) نیز شده است تا نزدیکتر باصل پهلوی باشد.

وزن غنائی داشته‌اند که ممکن‌است با اوزان عروضی مندرج در کتابهای‌ادبی سازش داشته یا نداشته باشد.

اینك مثالی از کتاب «یشتها»، فقرهٔ ٦ از «مهریشت»:

تم امونتم یزتم - سورم دامو هو سوشتم
میثرم یزئی زئو ثرا بیو

« آن ایزد توانا، تواناترین آفریدگان، مهررا، با زئوثرا[1] میستائیم »
چنانکه ملاحظه میشود این ترانه یا تصنیف سه‌مصراع دارد که دو مصراع اول‌آن بیتی مقفی میباشد و هرمصراع دارای ۸ هجاست[2] مضمون بیت اول توجه به‌قوت و «شرف» ایزد مورد نظر را در بر میگیرد. این «گوشهٔ اول بطرز بیتی..» مصراع سوم گرچه با دو مصراع نخستین هموزن و همقافیه نیست اما موضوع ستایش «گوشهٔ دوم» را بخوبی هویدا میسازد. «گوشه سوم» یعنی «تلا و تلالا» اگر مقصود از آن «نقش صوت‌وآواز» باشد، باید گفت مانند همهٔ الفبای موسیقی باستانی ایران از میان رفته است و احتمال دارد «تحریر» در دستگاههای‌آواز جانشین‌آن باشد.

باید دانست که‌سرودهای‌اوستائی‌همیشه‌سه‌مصراعی نیست. گاهی‌هم‌چهار مصراعی و دو بیتی است. مانند این‌سرود از کتاب «یسن»:

یم خششر آو دوهه - نیت آوتم آنهه نیت گرمم،
نیت زوو رو آنهه نیت مرثیوس - نیت ار سکو دیواو داتو.

«در پادشاهی جمشید نامور	نه سرما بود و نه گرما
نه پیری بود و نه مرگ	نه رشك دیو داده»

این‌سرود، گرچه مقفی بنظر نمیرسد، ولی موزون است. موضوع آن هم

۱- **زئوثرا** نوشابه‌ای‌مقدس بود که در مراسم جشنهای‌دینی‌بکاربرده‌میشد.

۲- اما مصراع سوم دارای ۱۰ هجاست و چیزی علاوه بر وزن (مانند شعرمستزاد بعدازاسلام) دارد. وزن‌عروضی‌این‌ترانه (مفتعلن‌مفتعلن- مفتعلن‌مفتعلن - مفتعلن مفتعلن‌فعول) درمیآید که بحر «رجزمطوی» نام دارد. درترانهٔ اوستائی دوم نیزمستزاد در مصراعهای دوم و سوّم واقع شده و وزن عروضی‌آن از همان بحر رجز مطوی، بدین شکل است:

(مفتعلن مفتعلن - مفتعلن مفتعلن فعلن - مفتعلن مفتعلن فعلن - مفتعلن مفتعلن)

بمعنی سخندان، «چامه گو» بمعنی سخنگو وشاعر وغزلخوان، «چکامه، چغامه وچکامك» بمعنی شعر وقصیده، «سروا» بمعنی شعر وسخن وافسانه، «سرواد» بمعنی شعر ونظم وافسون وافسانه وسرود، «سرواده» بمعنی قافیه شعر، «سرود» بمعنی سخن، آواز مرغ وآدمی، خوانندگی وگویندگی، رقص وسماع، «سروش» بمعنی فرشته سخنگو وپیغام آور، «سروشه» بمعنی همان سروش، «آهنگ» بمعنی وزن وقصدونظم، «پیوسته» بمعنی منظوم ونظایر آنها، برای اثبات این موضوع کافیست وچه بسا واژه‌های دیگر مربوط بشعروشاعری وفنون وقواعد آن که ازمیان رفته است. ماندن این واژه‌ها درلغت کنونی وروایات و اخبار فراوان در کتابهای فارسی وتازی ویونانی ورومی وتحقیقات اخیر خاورشناسان، وجود قطعات موزون حتی درسنگنبشته‌های دوره ساسانی، اهمیت شعروسرود و موسیقی درآئین‌های دینی ودرباری آن‌دوره‌ها (که دردوره اسلامی هم مورد تقلید خلفای عرب وامراء وسلاطین ایرانی وترك ومغلی ایران قرار گرفت) وجود موسقیدانان و سرودگویان در دربار پادشاهان ایران باستان مانند «نکیسا» و«باربد» ـ که نامهای سی‌یاسی ویك سروداو برای هریك ازایام ماه (وشاید هر کدام درستایش ایزد همان‌روز وهمانند سرودهای اوستائی یاد کرده‌ها)، بوسیله شاعر بزرگ دوره بعدازاسلام یعنی «نظامی» جاویدان‌مانده است؛ اینها همه جای هیچگونه شبهه وشکی در بودن اشعار وسروده‌ها وترانه‌های فراوان درآن روزگاران وداشتن قواعد وقوانین موسیقی وشعر باقی نمی‌گذارد.

نام غیرمعروف وغریب خصی(Khasiy) بهمین املاء تازی ولاتین نخستین بار درمقدمه کتاب رباعیات برگزیده [1] تألیف آصف، حالت چلپی شاعر و نویسنده معاصر ترك بنظر رسید. گمان میکنم این‌نام دچارتحریف یاتخفیف

1– **Asaf, Halet, Celebi: Secme Rubailer, Istanbul, 1945**
مؤلف، کتاب مزبوررا بادو کتاب دیگرش: «ملاجامی» و «ترجمه رباعیات مولانا» که آخری بزبان فرانسه میباشد، در ۱۹۵۰ دراستانبول بمن هدیه کرد، و برخی از اشعار خود را برمن خواند. اشعارش بشیوهٔ نو، ولی اطلاعات ادبی و علاقه‌اش بـه ایران و وادبیات آن‌جالب توجه بود. «رباعیات برگزیده» اش نیزهمه ازرباعی گویان ایرانی‌است.

چنانکه دیده میشوددراین قطعهٔ ٥ (واگر عنوانآنرا نیز بشمارآوریم) ٦ مصراعی باز سهمصراع اول و دوم و چهارم ٨ هجائی اما سه مصراع سوم و پنجم و ششم٩هجائیمیباشد. وزن عروضیآنهم خیلی نزدیك بوزنعروضی زمان ما وازهمان «بحررجز مطوی» یا «بحر هزج مقبوض» است که بعد ها تمام اوزان عروضی رباعی ازآن بیرونآمده و تفصیلآنرا در بحث اوزان رباعی خواهیم دید . درهرحال وزن عروضی این قطعه نزدیك باین است:

مفاعلن مفاعلن

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن فع (یافاع)

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن فع (یا فاع)

مفاعلن مفاعلن ، فع (یافاع)



پس نام ترانه (ترانك) مانند وزنوقافیه وعده مصراعهای آن ، پیشینه بسدراز درتاریکترین روزگاران تاریخ باستانی ایران دارد.

منتهی درطول قرنهای متوالی شکلیعنیوزن، قافیهوعده مصراعهامانند شیوه زبان وموضوع آن دچار تحول وتکاملجبریتاریخ گردیده آخرالامر درچهار مصراع واوزان کنونی ثابت مانده بطوریکه تقریباً از ١٠ قرن پیش تاکنون همان شکلرا داراست. بدیهی است که نامهای رباعی،دوبیت،دوبیتی وچهار مصراع بعداز تثبیت عده مصراعهای آن در عدد «٤»برآن نهاده شده یعنی تقریباً از١٠ قرن پیشباینطرف .

گذشته ازنام کهن ترانه (ترانك) امروز واژههای بسیاری درفرهنگهای فارسیبچشم میخورد که همه حکایت ازوجود شعر وسرود درزبانهای باستانی ایران میکنند ، چه مسلم است که ریشه واژههای زبان دری درهمان زبانهای اوستائی،پارسیباستان، پهلوی اشکانی وساسانی است ، نیز بموجب اصول ریشهشناسی قیاسی(بازبانهای دیگر هند واروپائی) یقین حاصل است که این کلمهها یاریشهآنها اززبانهای دیگر مثلا اززبانهای سامی بفارسی نیامده و نیزدردورهٔ بعدازاسلام ساخته نشده است . واژههای «گاه» بمعنی سرود که ازهمانٔ «گاتهه» اوستائیمیآید«چامه» بمعنی شعر ، غزل ، سخن «چامهدان»

در پهلوی«شتر» یا«شتهر» ودراوستائی«خشثر» یا «خشتهر» است که‌واژه‌های شهر،شهریار، شهریور،شار(درشارسان)نیزهمه‌ازآن‌ریشه است. در زبان‌پارسی باستان نیزاین‌ریشه بشکل«خشیثی» وجوددارد که بایدواژه‌های‌شه،شاه،شاپور (شاه‌پور) وشاهین‌ازآن‌آمده باشد.

شاید نوای خسروانی یانوعی ازترانه‌های دوره ساسانی،دردورهٔاوستائی وهخامنشی، نامی‌مشتق‌از ریشه «خشیثی» یا «خشثر» داشته و شعرشاهی یا مخصوص ستایش شاهان بشمارمی‌آمده‌وهمین‌نام است که بعداً معرب‌ومحرف آن بشکل«خصی» درآمده‌است.

یك احتمال دیگر نیزمی‌توان داد: یکی از معانی گوناگون «خس»در فرهنگ‌های فارسی «مردم کوه‌نشین خصوصاً کفارصحرا و کوه‌نشین» ذکر شده وبعضی این کلمه راهندی‌دانسته‌اند[1]. می‌توان پنداشت که‌نوعی‌ازترانه‌ها مخصوص‌مردم کوهپایه‌هاونواحی‌دورازآبادیهای بزرگ مردم‌ایران‌بوده‌است. (این گونه‌نواحی، دیرتر بدست اعراب‌افتاد؛ بنابراین تامدتهابعد ازفتح‌مراکز مهم کشور، مردم‌آنها هنوزبدین‌اسلام‌نگرویدند) . ازاین‌روآن‌نوع‌ترانه‌ها را «خسی» نام نهاده‌اندو«خصی» معرب‌آن‌است(چنانکه‌هنوزهم‌بیشترسروده‌های مردم کوهستان ودهقانان‌ایران بشکل‌چهارمصراع ودوبیتی وازحیث‌وزن‌هم دارای وزنی مشتق ازهمان بحراوزان رباعی‌است).

قافیهٔ رباعی - گفتیم که شکل رباعی عاقبت دردوبیتی وچهار مصراعی

بقیه از صفحه روبرو

بخواند، وگرد تصانیف‌استاد ابوالحسن‌السرخسی‌البهرامی‌گردد، چون (غایةالعروضین) و (کنزالقافیه)...» و شادروان محمد قزوینی، درحاشیهٔ این مطلب (تعلیقات همان چاپ‌صفحه ۱۵۹) مینویسد: «غایةالعروضین، اگراصل نسخه غایةالعروضیین‌نبوده، مقصود از عروضین گویا عروض‌اشعارعرب وعروض اشعارفارسی‌باشد.»

بنظرم عقیده دوم کاملادرست است. زیرا بموجب آنچه‌درباره‌شعرباستانی ایران گفتیم شاید تا مدتها بعداز اسلام وظهور شعر جدید، تطبیق آهنگهای شعرباستانی باعروض جدید، دشوار بوده ومیبایست دوعروض جداگانه برای شعرباستانی وشعرنو نوشته‌آید و همچنین بود حال قافیه و اصول وقواعد دیگر شعروموسیقی.

۱ــ برهان قاطع

یاتعریب شده ؛ زیرا (خصی بروزن فعیل) درتازی معانی ناپسندیده و نامتناسب بالفظ ومعنی رباعی دارد . شاید مخفف خاصی(منسوب بخاص وخاصه) مانند عامی (منسوب بعام وعامه) واین ازآن جهت باشد که رباعی خاص ایران یا نوعی از آن ، شعر متداول در میان خواص بوده است . (چنانکه در بحث از موضوع رباعی ؛ از آن سخن خواهیم گفت) . نیز شاید این کلمه تحریفی از یك نام باستانی تر (ترانه) باشد . چه نام ترانه یا ترانك نزدیك بکلمات زبان پهلوی است و گمان میرود تاریخ آن از دوره ساسانی قدیمتر نباشد . و ازهمین جهت است که هنوز نام ترانه در میان مردم ایران متداول است و بتمام سروده‌های چهار مصراعی محلی و بومی اطلاق میشود چنانکه نام فهلویات(پهلوی گونه‌ها) تا مدتها پس از اسلام بهر اثری که در شیوه‌های محلی بود گفته می‌شد. اما ممکن است این گونه تصنیف یاسرود،در زبانهای اوستائی وپارسی دوره هخامنشی،نام یانامهائی از ریشه همان زبانها داشته باشد:

«خسروانی» نام یکی‌از سروده‌های سی گانه باربد یاسی‌ویکی آنهادر زمان ساسانی است . محمد عوفی مؤلف کتاب « لباب‌الالباب » که قدیمترین ماخذ تذکره‌های ایرانی است دربارهٔ آن چنین گوید:

« . . . ودرعهد پرویز نواء خسروانی، که‌آنرا باربددرصوت‌آورده است بسیاراست. فاما از وزن شعروقافیت ومراعات نظایرآن دوراست . . .»[1] ازاین عبارت‌میتوان دومطلب رااستنباط کرد: اول‌اینکه نوای خسروانی یکی‌نیست بلکه بسیاراست وشاید نام‌نوعی‌از سرودیاترانهٔ آن دوره‌است که درآن‌بجای ستایش ایزدان،ستایش خسروان میآمده‌وشایدتازمان عوفی(قرن هفتم‌هجری) نمونه‌های بسیاری ازآن دردست بوده؛ دوم اینکه‌ازنظرعوفی، یعنی باتطبیق بعروض بعداز اسلام از وزن و قافیت دورمینموده‌است.[2] معادل کلمه«خسرو»

۱ـ لباب‌الالباب، چاپ لیدن، ۱۹۰۶، جلداول، باب چهارم ، صفحه ۲۰

۲ـ نظامی عروضی درکتاب(چهارمقاله) چاپ‌لیدن، ۱۹۰۹، درمقالهٔ دوم، صفحه ۳۰ گوید: «... هرکه را طبع درنظم شعر راسخ شد، وسخنش‌هموار گشت،روی بعلم شعرآرد، وعروض

بقیه در صفحه روبرو

تهران و ابنیه تاریخی آن

بقلم
سروان بکرم مجید کاتب

هنگام آبادی شهرری تهران یکی ازدهکده‌های این شهر بشمار میرفته است .

جغرافی نگاران عصر اسلامی پیش ازهجوم مغول که (درسال ۶۱۷ هجری اتفاق افتاده) به‌ری مسافرت کرده‌اند ، ازتهران بعنوان یک دهکده نام برده‌اند .

کلمه تهران از دو بخش ته و ران ساخته شده است که ته ، تب ، تاب، تاو ، تپ و تفت همگی بمعنی گرم است[1] کلمات ران ، کان ، دان گان ، لان ومان نیز همه پسوند مکانی هستند و تهران هم که در جلگه قرار گرفته و آب وهوای آن نیز گرمتر ازمناطق کوهستانی است ، باین اسم نامیده شده و لغت مخالف آن است و در دامنه جنوبی

---

۱ ـ فرهنگ لغت معین و فرهنگ عمید

تثبیت گردید. اما باید دانست که امروز بهر دوبیتی یاچهارمصـراعی نمیتوان نام رباعی داد. زیرا اگرمصراع اول بیقافیه وتنها دومصراع دوم و چهارم با قافیه باشد، آنرا «قطعه» گویند واگرمصراع اول ودوم و چهارم همقافیه باشد بطور کلی دو بیتی خوانده میشود. مانند دو بیتی های مشهور باباطاهر عریان همدانی ودو بیتی های عامیانهٔ بومی. شرط اطلاق نام رباعی بردو بیتی های اخیر آنست که یکی ازاوزان مخصوص رباعی یاترانه راهم داشته باشد. برخی از رباعیها هم چهارقافیه درچهارمصراع دارد و بعضی از نویسندگان وسرایندگان این رایکنوع زیبائی وبرتری هنری برای رباعی یاترانه میشمارند . . .

ولی برخی دیگـر اینگونه ترانه ها را بسیار یکنواخت می‌پندارند و می گویند: وقتی که بیت اول رباعی شنیده شد، هم‌قافیه ووزن وهم‌زمینهٔ احساس یااندیشه اصلی آن بدست می‌آید. مصراع سوم، که درواقع متممی برای بیت اول یامقدمه‌ای بـرای مصراع چهـارم است لزومی ندارد بـا قـافیه باشد . زیرا توجه بقافیه آن اولا آهنـگ را خیلی یکنواخت نشان میدهد ، ثانیاً ممکن است حضور ذهن لازم برای دریافتن اندیشه اصلی را که در مصراع چهارم بیان خواهد شد از میـان ببرد یا ضعیف سازد . خـاورشناس نـامی دارمستتر دراین باره چنین میگوید :

«رباعی در دست شاعری خوب یکی از انواع نیرومندشعرفارسی است . تکرار قافیه در سه مصراع آن که خاموشی و سکوت مصراع سوم را فرا میگیرد وهویداتر میسازد ، نوعی تضاد شگفت‌انگیـز درآهنگ صدا پدید میآورد که با تضادآهنگ اندیشه سازش دارد »[1]

بنظرم ، اگر قافیه مصراع سوم ضروری و طبیعی باشد ، زیانی بآهنـگ وارد نخواهد ساخت ، بلکه لفظاً ومعناً مفید خواهد بود.

دنباله دارد

1 – James Darmesteter : Les origines de la Poésie Persane, Paris, 1887

پس ازآنکه ری درسال ٦١٧ هجری بدست قبایل مهاجم خراب وویران وبیشتر مردم آن کشته شدند، بقیه بتهران و ورامین کوچ کردند.

کلاویخو [۱] که از سوی هانری سوم پادشاه کاستیل اسپانیا سفیر دربار تیمور بود درسال ١٤٠٤ میلادی (٨٠٧هجری) درسفرخوددرباره تهران چنین میگوید که جای بسیاربزرگ وخرم ودلگشائی است ونیز گوید روزسه‌شنبه هشتم ژوئیه ١٤٠٤ میلادی هنگام فرونشستن خورشید ازتهران براه افتادم و پس ازپیمودن دوفرسنگ از سوی راست خانه‌های بزرگ دیدم که همه تهی از مردم وویران بوده‌اند ولی هنوز بسیاری ازبرجهای شهر برپابوده وهمچنین مسجدهای فروریخته نمودار بود [۲].

آبادی تهران اززمان پادشاهی شاه طهماسب اول پادشاه صفوی آغاز گردیده است. چون شاه طهماسب بجای پدرش شاه اسمعیل سرسلسله دودمان صفوی بپادشاهی رسید قزوین را پایتخت خود ساخت وبسبب نزدیکی تهران به‌ری که مدفن نیای بزرگ صفوی درجوار حضرت عبدالعظیم بود اغلب برای زیارت به‌ری مسافرت میکرد. درمسافرت های خودبتهران علاقمندشدو گه گاه هنگام عبوردرحوالی تهران بشکارمیپرداخت ازاین رو کم کم بآبادی این دهکده رغبت نمود ودرشوال ٩٦١ هجری فرمان داد تاباروی محکمی بدورتهران بکشندو بعدد سوره های مبارکه قرآن ١١٤ برج وبارو بنا نهادند وزیرهر برج یك سوره ازسوره‌های قرآن مجیددفن کردند. ازاین تاریخ تهران بصورت شهر درآمد و برای آن چهاردروازه ساختند . این دروازه‌ها عبارت بودنداز دروازه ری ، دروازه شمیرانات ، دروازه قزوین ودروازه دولاب .

چون خاك خندق برای ساختن دوبارو وقلعه و برجها کافی نبود ازدو چال خاك برداشتند که یکی به‌چال میدان ودیگری بچال حصارمعروف شد که از همان زمان تاکنون باین اسم نامیده میشوند .

۱- Clavigo

۲- آناهیتا ص(۲۲۳)

سلسله‌جبال البرز قرار گرفته و کلمات شم، سم وچم که بمعنی سرد هستند باپسوندران ترکیب‌شده وبمعنی جای‌خنک وسرد آمده‌است.[۱]

تهران در قرن‌هفتم دهی‌آبادو دارای باغات زیاد وآب‌فراوان بوده‌است.

بنا به‌تعریف صاحب کتاب عجایب‌البلدان و قاضی عمادالدین ابویحیی ذکریای رازی که درسال ۶۸۲ وفات یافته‌است سکنه‌اولیه این‌ده‌درخانه‌های زیرزمینی وسرداب مانند زندگی‌میکردند تاازشدت گرمادرامان باشند و هنگامیکه دشمن بایشان حمله‌ور می‌شد بخانه‌های تحتانی پناه میبردند و هرقدر محاصره آنان بطول‌می‌انجامید بواسطه آذوقه‌فراوانی که‌ازراه‌احتیاط در طول سال ذخیره میکردند بیرون‌آوردن آنان‌از آن اماکن زیرزمینی کارآسانی نبود وگاهی‌برای مهاجمین ممکن نمیشده است که آنان را از خانه های خود خارج سازند.

یاقوت‌حموی گوید:«تهران ازدهکده‌های شهرری است ومیان‌این‌دهکده وری دوفرسخ فاصله‌است وخانه‌های آن زیرزمینی ساخته شده و هیچکس را راهی‌باین‌ده نیست‌مگرمردم دهکده خودبخواهنداوراراه بدهند»[۲]

حمدالله مستوفی جغرافی‌دان بزرگ ایرانی درنوشته های خودازتهران بعنوان یك قصبه خوش‌آب وهوا ومعتدلی که رو بآبادانی گذاشته یاد میکند.[۳]

آب و هوای تهران بمناسبت نزدیکی بکوهستان خوبتر ازآب‌و هوای ری میباشد و مردم پیشین آن بسبب فراوانی آب بکشاورزی و باغداری اشتغال داشته اند.

احمد رازی در کتاب هفت اقلیم که‌درسال ۱۲۰۰ هجری تألیف نموده است گوید: «تهران‌بواسطه‌آبهای فراوان ودرختان بی‌شمارو باغات‌سبزوخرم نظیر بهشت است خاصه بلوك شمیران که درشمال این‌قریه واقع‌وبشمع‌ایران معروف است وازبهترین ییلاقات ایران بشمار می‌آید.»

---

۱ ـ رك به ص (٤) کتاب راهنمای شهرستانهای ایران

۲ ـ معجم‌البلدان رك‌به‌ص (۱۲۸)

۳ ـ نزهة القلوب‌رك به‌ج ۱ ص(۸۸)

پادشاهی نشست و ازآن تاریخ‌تهران رسماً پایتخت‌شد و چون آغامحمدخان در مدت پادشاهی خود سر گرم جنگ وجدال بود کمتر باموروآبادانی‌توجه می‌کرد و از طرفی تهران را بواسطه مرکزیتی که دارا بود و ازجهتی نیز بسبب نزدیکی باستر آباد (گرگان کنونی) که مرکزتجمع قبایل قاجاربود بپایتختی انتخاب کرد تـا در مواقع ضروری از یاری وپشتیبانی قبیله خود برخوردارشود.

پس از کشته‌شدن آغامحمدخان ولیعهدش بابا خان بنام فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۱ بپادشاهی‌رسید وتهران اززمان این پادشاه روبآبادی گذارد وهر اندازه‌ببزرگی‌تهران افزوده‌میشد ازمصالح‌ویرانه‌های ری‌میکاست ،زیراآثار باقیمانده ری که‌روزی بزرگترین شهرایران زمین بود یکسره‌ویران شده‌بود و کسی‌درآن‌زیست‌نمی کرد .امید آن‌بود که‌ویرانه‌های ری پس‌ازحملات‌مغول وتیمورهمچنـان برپای بمانند ونمودار روزگاران پیشین وگویای آنهمه سرگذشتهاباشند اماگردش زمانه نتوانست‌آن‌آثار باستانی ارزنده که‌امروز مایه سرافرازی مابوده و شکوه وجلال دوران پیشین را جلوه‌گر میسازد برای ما حفظ نماید .[۱]

درآن زمان کسی‌از ارزش آن بناهای تاریخی آگاه نبود بهمین نسبت ازکاروانهائی که مرتباً بین‌تهران وری درحرکت‌بودندوبناهای‌باقیمانده شهر ری‌راویران‌ساخته‌وآجرهاوکاشی‌های‌آنرا بتهران حمل‌می‌کردندجلوگیری بعمل نمی‌آمد .

درزمان پادشاهی فتحعلیشاه جمعیت تهران به ۴۰تا۵۰ هزارتن افزایش یافت وبناهای زیادی ساخته شد و ازجمله مسجد جامع‌تهران ـ مسجدشاه ـ مسجدسلطانی وبنائی‌چند بکاخ سلطنتی نیز افزوده‌شد . امور شهر در زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجاربابیگلربیگی بوده است .

بنا به‌نوشته موریه تهران‌در زمان سلطنت فتحعلیشاه شش‌دروازه داشته است که عبارت بودند از :

۱ـ آناهیتا ص(۲۲۶)

تهران از آن تاریخ ببعد وسعت یافت و آباد گردید چنانکه پیترو دلا واله[1] که در سال ۱۰۲۸ هجری بایران سفر کرده و تهران را در حال عبور دیده است مینویسد: «تهران از کاشان بزرگتر است ولی تعداد نفوس آن کمتر از سکنه کاشان میباشد و یك سوم از زمینهای داخل حصار مسکونی و دو سوم دیگر آنرا باغات تشکیل داده‌اند».

شاه‌عباس صفوی در سال ۹۹۸ که عازم خراسان بود هنگام عبور از این شهر مریض شد و چون بیماریش مدتی بطول انجامید بعلت خاطره بدی که از تهران داشت از آن متنفر بود. قبل از هجوم افغانها شاه‌سلطان حسین مدتی در تهران توقف کرده است و همچنین در سال ۱۱۵٤ هجری نادرشاه افشار تهران را بپسر خود رضاقلی میرزا بتیول داده‌است.

در سال ۱۱۷۱ هجری محمدحسن خان قاجار پس از شکست خوردن از کریمخان زند بتهران آمد و کریمخان لشکری در پی او فرستاد و محمدحسن خان مغلوب ومقهور شد.

پس از این واقعه کریمخان زند در سال ۱۱۷۲ وارد تهران شد و در این شهر بتخت شاهی نشست و در تابستان سال ۱۱۷۳ کریمخان از شمیران دیدن کرد وچون تصمیم داشت بشیراز عزیمت کند بفرمود تا در غیاب او بناهای سلطنتی و دیوانخانه بزرگی بسازند و میخواست که پس از بازگشت از فارس تهران را پایتخت خود سازد لیکن در سال ۱۱۷٦ از تصمیم خود منصرف شد و شیراز ر پایتخت خود قرار داد.

چون کریمخان درسال ۱۱۹۳ درشیراز درگذشت آغا محمدشان قاجار که در شیراز بود خودرا باطراف تهران رسانید و در سال ۱۱۹۳ از مازندران بقصد تسخیر تهران حرکت کرد و با غفورخان حاکم تهران که از طرف کریمخان درزمان حیات وی بحکومت تهران منصوب شده بود جنگ کرد و موفق بتصرف تهران نشد تا اینکه در سال ۱۱۹۹ تهران توسط باباخان برادر زاده و ولیعهد آغا محمدخان گشوده شد. آغا محمدخان در روز یکشنبه جمادی‌الاول سال ۱۲۰۰ که مصادف باعید نوروز بود در تهران بتخت

Pietro della Valle – 1



کاخ سلطنت‌آباد



مسجد شاه

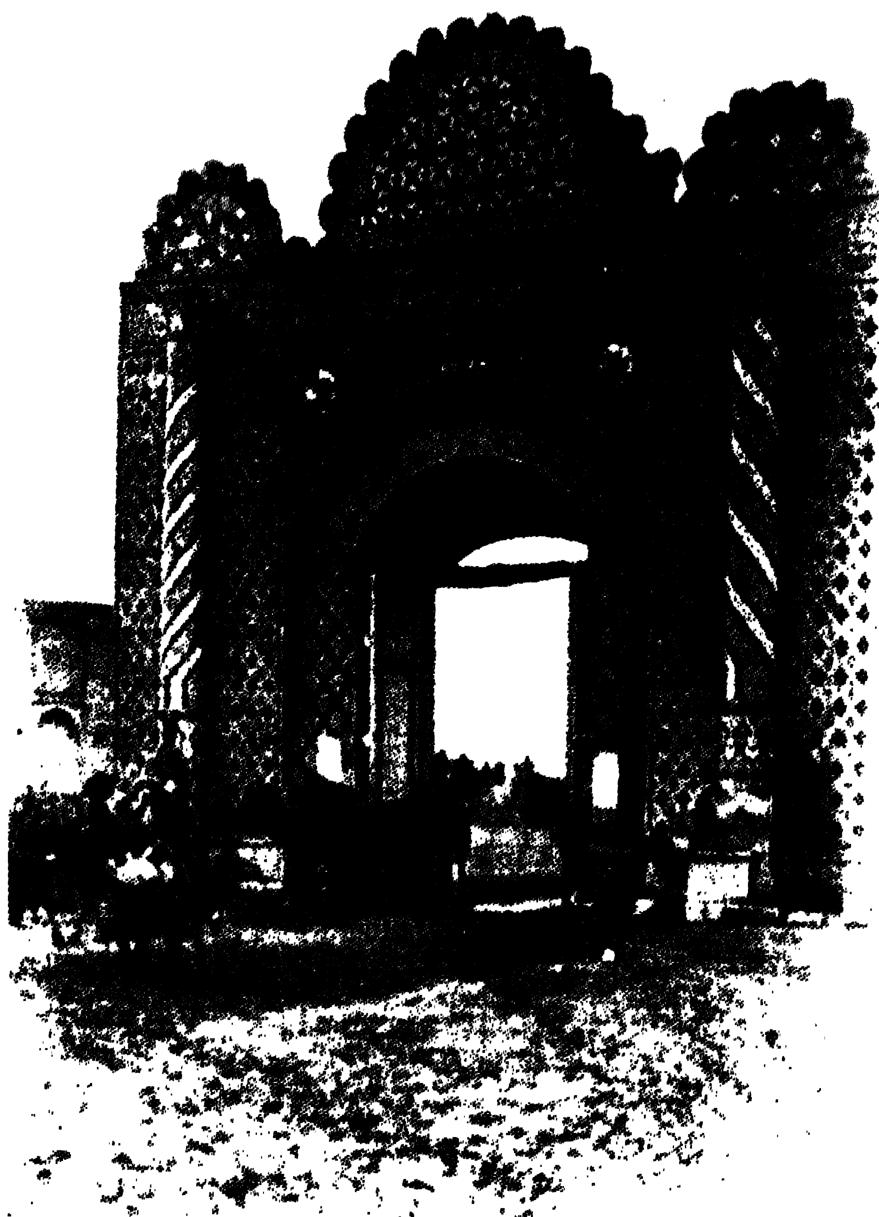
۱-دروازه‌شمیران ۲ - دروازه‌شمال‌ارك ۳- دروازه قزوین ٤- دروازه دولاب ٥ - دروازه محمدیه ٦- دروازه ری

وهمچنین‌چندین بازار و میدان در مرکز شهر احداث گردیده بود که معروف‌ترین آنها عبارت بودند از :

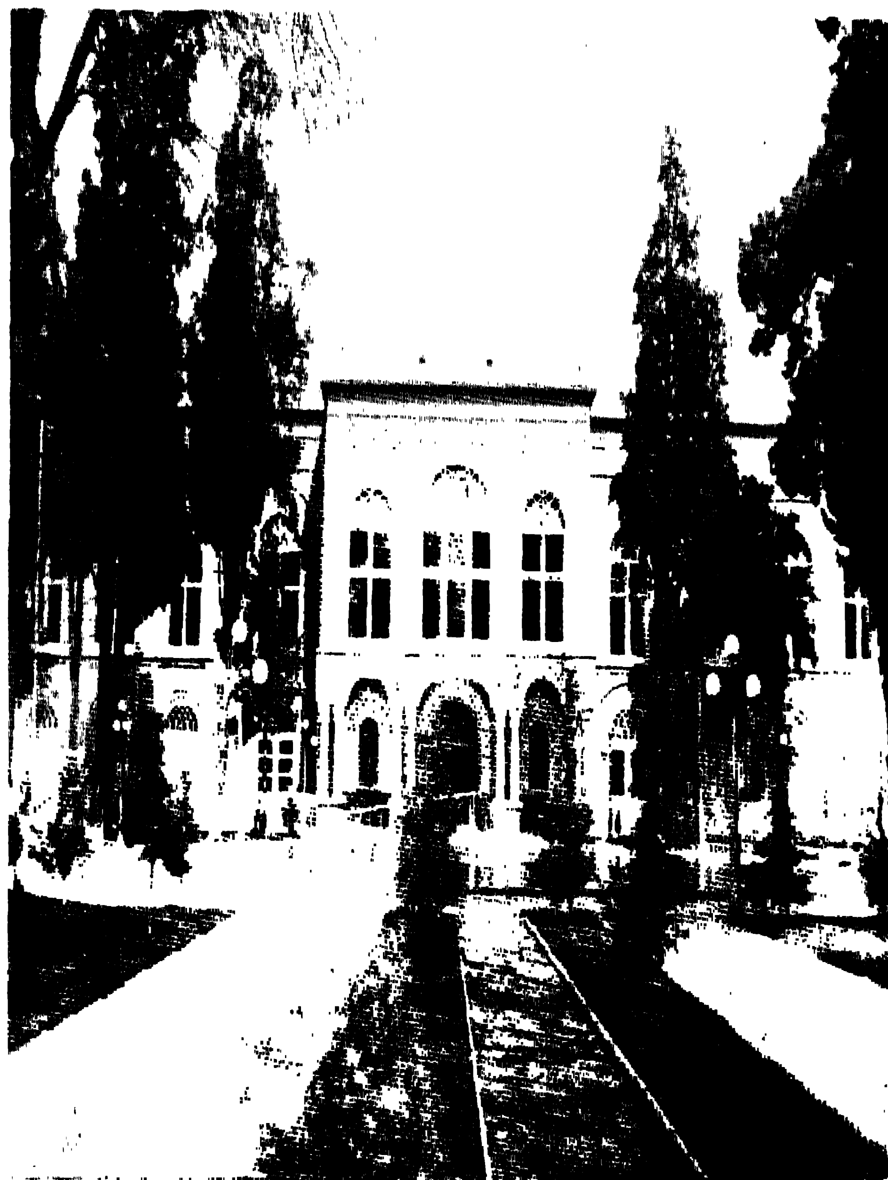
میدان‌حصیر بافها، میدان اسب‌فروش‌هادرحوالی‌سیداسماعیل‌وسبزمیدان محل دادوستد مردم‌بشمارمی‌رفته است ومحله‌های‌مهم تهران عبارت بودنداز: محله ارك ، چاله میدان، بازار ، سنگلج وعودلاجان که‌پرجمعیت‌ترین‌محله بوده‌است وهرمحل دارای‌چندچهارسوق و گذربود که بر گزاری نظم وامنیت آنهابکدخدایان وداروغه ها محول گردیده بود. شهرها کم کم از طرف شمال



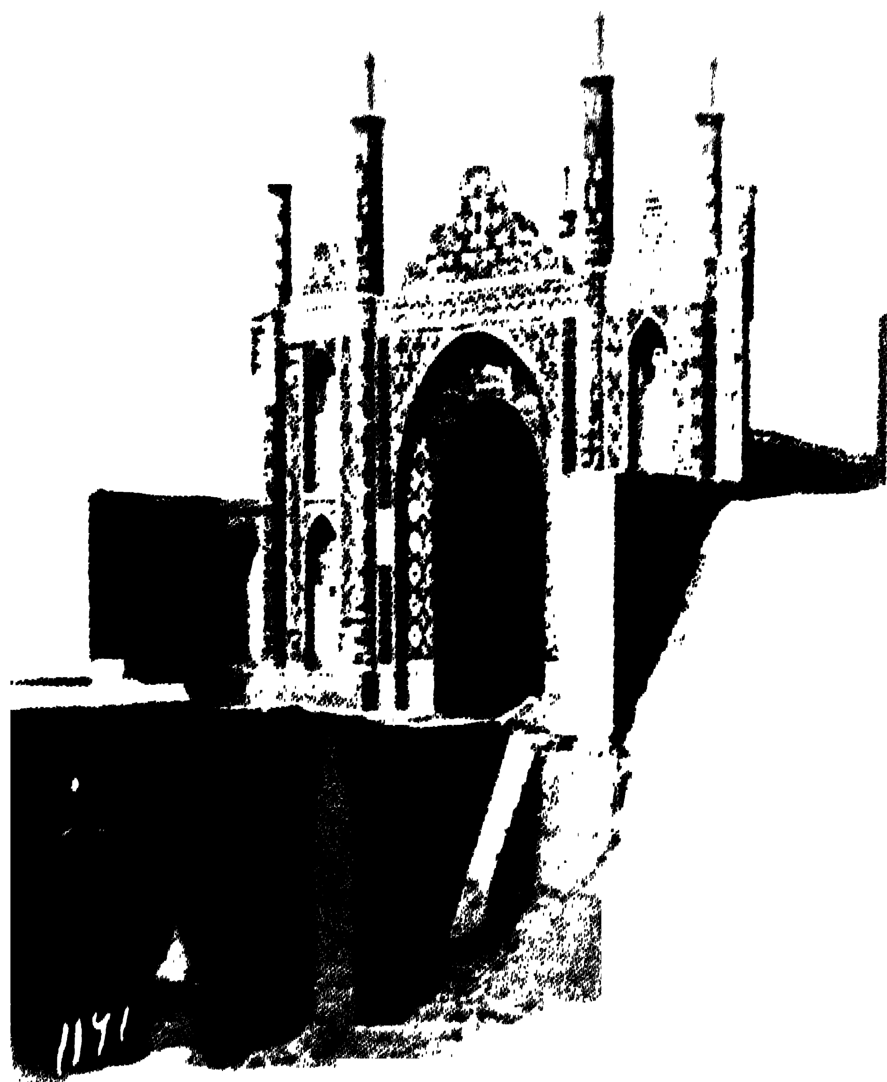
کاخ گلستان



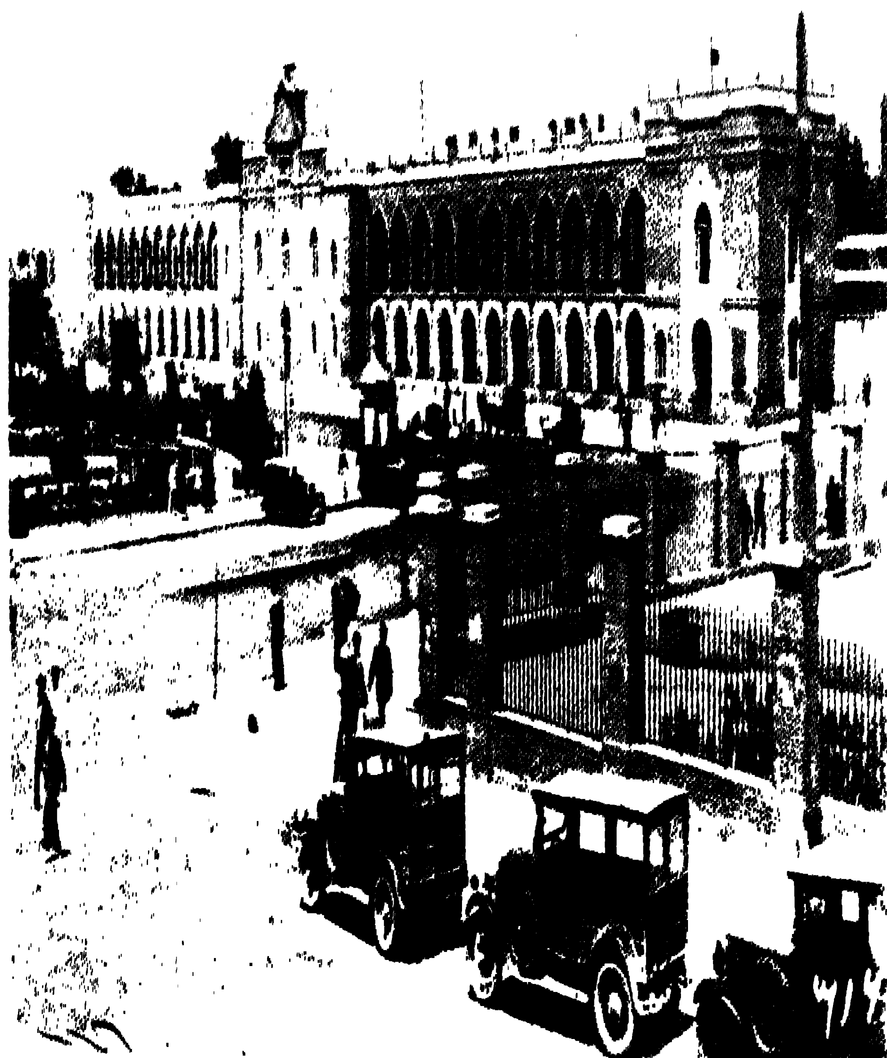
دروازه گمرك



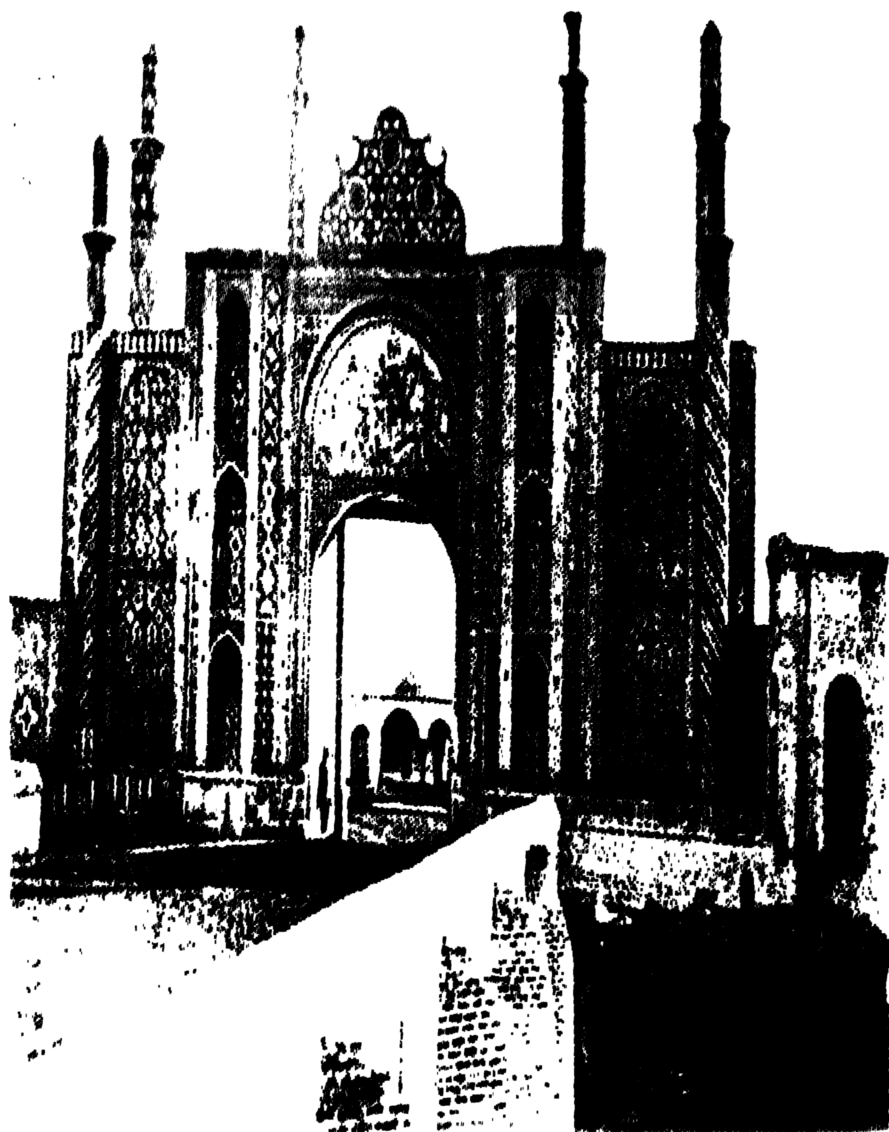
کاخ صاحبقرانیه



دروازه خراسان



میدان توپخانه (سپه)



دروازه دولت



دروازه شمیران

توسعه یافت و به چشمه های قنوات نزدیك شد و عمارات سلطنتی نگارستان را در این زمان درخارج شهرها بنا نموده بودند. ارك که دربار سلطنت و ادارات دولتی در آن قرار گرفته بود، دیوارهای بلند گلی داشت و دارای پنج دروازه بود و میدان توپخانه (سپه فعلی) در شمال آن و نیز شش دروازه در مدخل های خیابان های فعلی وجود داشت در زیر این میدان انبار های بزرگی برای نگهداری توپ ساخته بودند بهمین مناسبت بآن میدان توپخانه می گفتند.

پس از فتحعلیشاه محمدشاه فرزند عباس میرزا ولیعهدوی بسلطنت رسید و طی ۱۲ سال سلطنت چند عمارت در تهران و شمیران بنا گردید که مجلل تر ازهمه کاخ محمدیه بود که هنوز تالار آن درباغ فردوس شمیران باقی است و از معماری های اوایل دوره قاجار محسوب میگردد.

پس از محمدشاه درزمان ناصرالدین شاه تغییرات کلی درتهران بوجود آمد وشهر وسیع تر و پر جمعیت تر گردید ودرعهدوی در دارالحکومه تهران اداره ای بنام امور احتسابیه برای اداره امور شهر تهران تأسیس گردید. وظایف اداره امور احتسابیه رسیدگی بامور نظافت ورفت و روب و اداره ارزاق عمومی و روشنائی شهر بود .

ناصرالدین شاه برای اینکه شهر ازوضع نامناسب خود که مانند شهرهای قرون وسطائی بود خارج شود و وسعت یابد دستور داد برای شهر تهران با همکاری مهندسان خارجی نقشه ای تهیه کنند و براساس نقشه جدید میرزا عیسی وزیر مأمور شد که برج وبارو های دوران شاه طهماسب رادرهم کوبیده وبرای تهران خندق ودروازه جدید بسازد . میرزا عیسی وزیر دراین امر موفق شد وتهران بجای چهار دروازه زمان شاه طهماسب دارای دوازده دروازه شد که عبارت بودند از :

۱ - دروازه یوسف آباد درامتداد خیابان شاهپور-یوسف آباد درمحل فعلی چهار راه کالج ۲ - دروازه دولت ۳- دروازه شمیران ٤- دروازه دوشان تپه ٥- دروازه دولاب ٦ - دروازه خراسان ۷ - دروازه حضرت عبدالعظیم ۸ - دروازه غار ۹- دروازه گمرك ۱۰- دروازه قزوین ۱۱ - دروازه باغشاه

وتهران بشکل‌هشت گوشه‌درآمدوخندقی دراطراف‌آن حفر نمودند و چند خیابان بطرز خیابان‌های اروپائی در تهران احداث گردید از جمله خیابان باب‌همایون ـسردرالماسیه‌ـخیابان ناصریه‌ـ خیابان لاله‌زارـ خیابان‌امیریه‌ـ خیابان‌برق ـ خیابان علاءالدوله و خیابان بهارستان و برای تنظیف شهر تهران‌وتأمین‌نیازمندیهای آن‌مدتهااعتمادالسلطنه وسپس‌نایب‌السلطنه و بعدها میرزا عیسی وزیر، اموراحتسابیه را بر عهده داشتند ودراین زمان‌برای روشنائی تهران نخست‌کارخانه گاز بتهران آورده‌شد ولی عملی نگردید و سپس کارخانه کوچکی‌درخیابان برق (خیابان امیر کبیرفعلی) بکار افتاد که‌تنهاخیابان لاله‌زار ومیدان‌توپخانه وباب‌همایون وساختمان‌های سلطنتی را روشن میکرد.

اداره احتسابیه دراین زمان وظایف بسیارمعدود و محدودی داشت‌زیرا امور ارزاق‌را کدخدایان اصناف دراختیار داشتند و رئیس احتسابیه مأمور ابلاغ نظرات دولت‌بآنها وناظراجرای اوامر صادره‌بود.

درزمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه شهرتهران روبه‌آبادی‌رفت و عمارات و ابنیه بسیار درآن ساخته شد وبرعمارات سلطنتی افزوده گشت . ساختمان مسجد سپهسالار ، بهارستان ، کاخ گلستان ، شمس العماره در پنج طبقه و دارالفنون وساختمانهای بسیار دیگری درشهر بهمت امیر کبیرصدراعظم‌وقت ساخته‌شد ونیز کاخهای صاحبقرانیه ، قصرفیروزه درنیاوران و کلاه فرنگی عشرت‌آباد (که امروزه درداخل‌سربازخانه واقع در خیابان شمیران قرار گرفته است) وباغشاه ، تکیه‌دولت ، تعدادی از بازارها و کاروانسراها و آب‌انبارهاوسراهای‌تجارتی‌ازیادگارهای زمان ناصرالدین‌شاه است که شرح بناهای تاریخی‌آن‌درهمین مقاله ازنظرخوانندگان گرامی‌خواهد گذشت .

ازابتدای سلطنت‌سلسله قاجاریه‌درداخل‌وخارج‌شهر مخصوصاً دربخش شمال ارك دولتی باغهای وسیع بوجودآمده بود که معروفترین آنها عبارت بودند از :





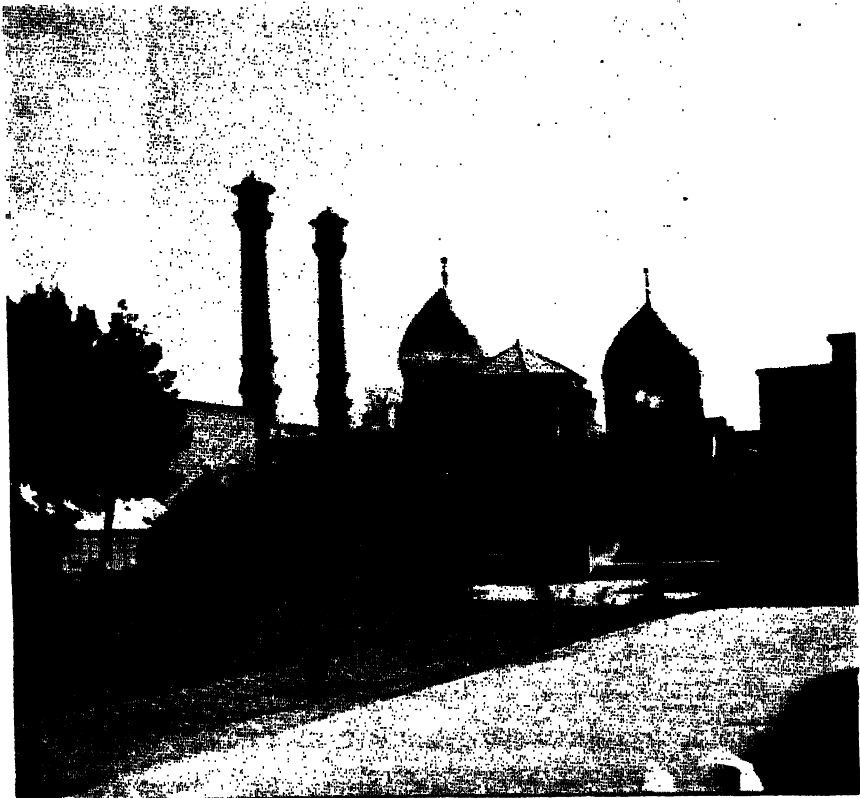
شمس‌العماره

۴ - پارك امین‌الدوله که سه‌راه امین‌حضور وخیابان سپهر درآن قرار گرفته‌اند.

۵ - پارك ظل‌السلطان بین خیابان هدایت وصفی‌علیشاه که‌دروازه‌دولت وبناهای هنرهای زیبا ودانشکده ادبیات‌قدیمی‌و کوچه‌ظهیرالاسلام تاخیابان هدایت درآن‌واقع شده‌اند.

۶ - باغ سپهدار شامل‌محله ولی‌آباد امروز.

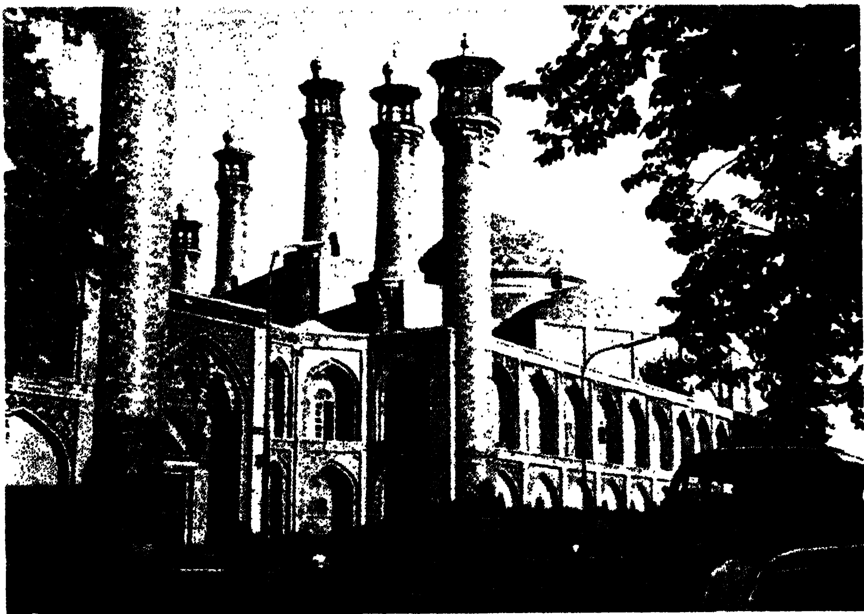
۷ - باغ سپهسالار که امروز خیابان معروف باغ سپهسالار از این محل میگذرد.



حضرت‌عبدالعظیم

۱ - باغ نگارستان در چهارراه هدایت، این باغ در زمان فتحعلیشاه ایجاد گشت و بناهای متعدد وجالب درآن ساخته شد و درضلع جنوبی این باغ که شمال میدان بهارستان کنونی باشد بالاخانه‌هائی بالای سردر باغ ساخته شده بود.

۲ - باغ لاله‌زار درتمام طول خیابان لاله‌زار قدیمی (کهنه) ازچهار راه اکباتان تاچهارراه مخبرالدوله واقع بوده است و بدربار سلطنتی تعلق داشته و بهترین گردشگاه ناصرالدین شاه بوده وشاه روز سیزده عید را در آنجا میگذرانید.



مسجد سپهسالار

۳ - باغ نظامیه درجنوب میدان بهارستان واقع بوده است که بناهای وزارت آموزش وپرورش وبناهای خیابان اکباتان تاسرچشمه کنونی در آن واقع شده بوده‌اند.

عبدالعظیم دراین‌زمان ساخته شده‌است و عجالتاً راه‌آهن‌ایران‌مقبره حضرت عبدالعظیم را به‌تهران متصل میسازد [1] پس‌ازناصرالدین شاه اقدامات اساسی برای‌امورشهرانجام نگرفت ، تا اینکه رضاشاه کبیرمصمم‌شدند که شهرتهران راهمپایه شهرهای تازه ساز وقشنگ‌قرن‌بیستم بسازند ، برای تأمین‌این نظر لازم‌بود که شهرداری(بلدیه آنوقت) باقدرت‌وسرعت‌دست‌بکار تهیه‌نقشه‌ای‌برای ایجادخیابانهای‌تازه‌بشودو بادرهم کوبیدن‌محلات‌و کوچه‌پس کوچه‌های‌اوریب وتنگ‌وتاریك‌تهران‌راازنظر آمدوشدبرای‌حرکت وسائط نقلیه موتوری‌آماده سازد. قبل‌ازتشکیلات‌بلدیه رسمی(۱۳۰۰)شهرتهران‌جزچند خیابان معدود کالسکه‌رو که درمیان این خیابانها هم خط واگن اسبی (متعلق به کمپانی بلژیکی) قرار داشت ، بقیه محلات شهر بوسیله کوچه‌های‌باریکی که فقط عبور پیاده‌ازآن ممکن بودبیکدیگر متصل میشد .

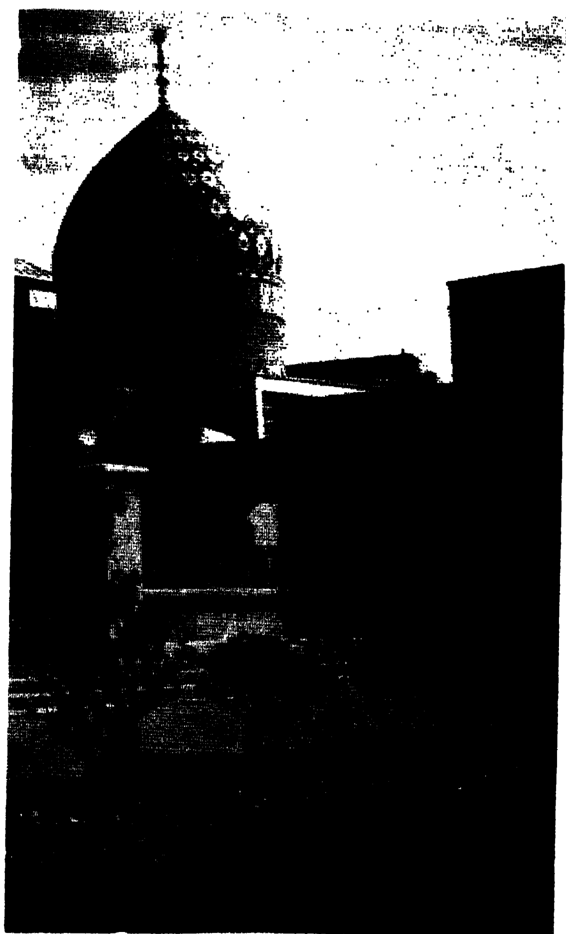
اقدام دیگر برداشتن خندق بود که شهررا در میان گرفته و گسترش آنرابادشواری مواجه میکرد که تا سال ۱۳۰۹ بتدریج قسمتی از آن پرشد وکار بقیه هم تا سال ۱۳۱۸بپایان رسیدمهمتر ازهمه تأمین آب مشروب‌برای تهران بودکه از سالها قبل ازآن این شهر دچارمضیقه آب مشروب بود و تا آب‌کافی برای شهر درنظر گرفته نمیشد وسعت شهر امکان نداشت .

بلدیه تهران بفرمان شاهنشاه رضاشاه کبیر دراین امرمهم مشغول باقدام شد و ازنظرتاریخی بجاست عین شرحی که بلدیه تهران درسالنامه ۱۳۰۶ خود تحت عنوان«آب شهر در قرن اخیر ـ مجرای کرج» درج کرده است و ازنکات تاریخی وتحقیقی خالی نیست برای مزید اطلاع ازنظر خوانندگان گرامی بگذرد :

« قریب ۹۰ سال است که موضوع آب تهران نظر اولیاء امر را جلب و در هر تاریخی درصدد تهیه‌آن‌بوده‌اند. در اواسط سلطنت محمدشاه قاجار که تهران بیش از پنجاه هزار نفر جمعیت نداشت و از حیث وسعت هم‌لااقل سه‌ربع کوچکتر از امروز بود (۱۳۰۶ هجری قمری) حاجی‌میرزا آقاسی دو نهر بزرگ، از رودخانه کرج مشتق وبه تهران‌آورده است . یکی نهری است

---

۱ ـ دی باستان (ص ـ ٦٤٥)



امامزاده حمزه

۸ - باغ اتابك که محل سفارت‌شوروی امروزاست .

۹ - باغ‌امیریه بین‌سپه‌وامیریه‌ومنیریه.

کرزن (ج۱ص۳۰۶ - ۳۰۷)عقیده‌دارد که‌مسئله تغییروتبدیل ساختمان شهر بسبك شهرهای‌اروپائی‌سبب‌دگرگونی‌وزیبائی مخصوص‌شرقی‌عملی نشده است و همین نویسنده (ج ۱ ص ۳٤٦) مینویسد قسمت اعظم بنای حضرت

(۱۲)

شهرسازی

مساحت تهران درسال ۱۲۳۷شمسی برطبق مدارك موجود در آرشیو و مجلات شهرداری تهران بشرح زیر درآمده بود :

مساحت شهر تهران درسال ۱۲۳۷ هـ . ق۴/۰۶۰/۰۰۰ و درسال ۱۳۰۹ شمسی ۲۴/۴۵۸/۲۹۰ متر مربع و درسال ۱۳۱۸ ۴۶/۵۰۰/۰۰۰ بوده است .

ارقام فوق‌میتواند بخوبی روشنگر این واقعیات باشد که‌تهران دردوران سلطنت رضاشاه کبیر چگونه وبا چه سرعتی روبآبادی وعمران رفته تهران دراین زمان (۱۳۱۰) هجری شمسی‌به ده‌ناحیه بشرح زیر تقسیم‌میشده‌است.

۱ – ارك ۲ – دولت – ۳– حسن‌آباد – ٤ – سنگلج – ٥ – قنات‌آباد – ٦– محمدیه – ۷– شرق – ۸– بازار – ۹– عودلاجان – ۱۰– شهر نو .

تهران براساس اسناد و مدارکی که در دست است در زمان سلطنت ناصرالدین شاه که مهمترین دوران حکومت قاجار بوده است دارای پنجاه و دوهزار نفر جمعیت بوده است واین جمعیت تاآغاز مشروطیت ترقی‌محسوسی نکرده است واز تاریخ پادشاهی رضاشاه کبیر بسبب شروع بناهای بزرگ‌و ازدیادکارسیل مهاجرت به تهران‌آغاز گردید.

تهران درآغاز سال ۱۳۰۰شمسی فاقد بیمارستان دولتی‌وسایرتأسیسات وبنگاههای‌تعاون عمومی بود.بلدیه تهران‌ازآغاز سلطنت رضاشاه کبیرمأمور ایجاد واحداث این گونه مؤسسات گردید .

در سال ۱۳۰۷ بموجب قانون مصوب مجلس شورای ملی اراضی دائر وبائر داخل شهر ومیدانهاوحریمها وخندق که پرشده بود به شهرداری تعلق گرفت وبفرمان رضاشاه کبیر بلدیه مأمور ساختن‌میدانها وتفریحگاهها‌جهت مردم تهران گردید ، وتا بامروز که شهر تهران بصورت یکی از بزرگترین شهرهای زیباوپرجمعیت‌خاورمیانه درآمده ازحرکت بسوی‌آبادی وفراوانی و زیبائی باز نایستاده است .

که از همه جا از دامنه البرز عبوروازشمال قریه طرشت گذشته به‌عباس‌آباد منتهی میشد وهنوزآثار کرت ومرزآن باقی‌است . دراین نهر بموجب‌مدارك صحیحه ۹ سهم رودخانه حقابه تهران از رودخانه کرج بوده است ولی پس از برچیده شدن بساط قدرت وفوت حاجی‌میرزا آقاسی یك‌چنین‌شریان حیاتی‌قطع وجریان آن به‌تهران موقوف گردید. آثارنهر مذکور هنوزکاملا برجا وباز هم ممکن است قابل‌استفاده شود لیکن‌با مخارج هنگفت . دومی نهری است که همه جا از زیر جاده کنونی قزوین گذشته و بقریه یافت‌آباد که از ساخته‌های حاجی میرزاآقاسی است میرسد و به همین اسم موسوم و تا حال دائر است .

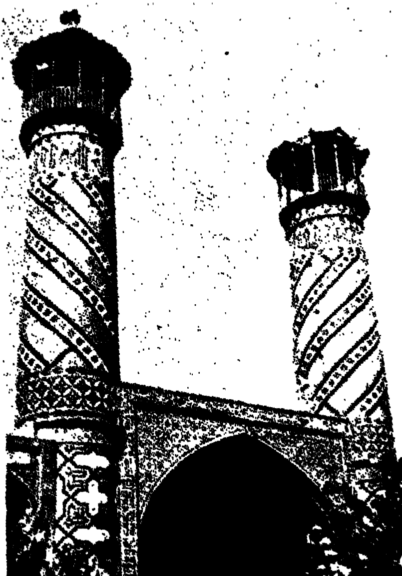
مدتی گذشت وتهران با چند رشته قنـات وقفی وقنات‌شاه که آنهم وقف است در نهایت ذلت وسختی بسر برد تاآنکه مرحوم میرزا عیسی‌وزیـر که شهر را به بزرگی امروز وسعت داد خطر تشنگی‌پایتخت را بخوبی‌احساس کرده و با وجـود اینکه قدرت مـالیش بواسطه حفر خندق تمـام شده بود معذلك بهروسیله‌ای که بود قنوات بسیاری حفر نموده که هم اکنون بعضی ازآنها بحق وبعضی بناحق درتصرف اشخاص‌است وبرای هررشته قنات‌اسمی گذاشته‌اند»[۱] .

از اواخر دوره ناصرالدین شاه چند نفر خارجی موفق باخذامتیازحفر چاه های آرتزین گردیدند و در شمال شهر مشغول شدند لیکن مته‌چاه کنی شکست وبعلت نبودن راه شوسه واشکالات فوق‌العاده که درحمل و نقل‌آلات و ابزار فـراهم بود پس ازتحمل خسارت از تعقیب مقصود مأیوس و منصرف شدند .

در دوره مظفرالدین شاه وسایرشاهان قاجارهم اقدامی برای‌آوردن آب بعمل‌نیامد . تا اینکه در زمان سلطنت رضاشاه کبیر بلدیه تهران‌برمشکلات تهیه‌آب و روشنائی تهران فائق‌آمد.

۱ــ مدارك واسناد شهرداری تهران

این ساختمان درسال ۱۲۶۲ هجری بهمت عیسی‌خان بیگلربیگی صورت گرفته‌است . دراین ایوان یك رشته مقرنس‌کاری گچ‌بری ودولوحه کاشی برجسته‌زیباموجود است .



امامزاده
سید اسماعیل

رواق بقعه بادوگوشواره دوطبقه که مزین به‌مقرنس وگچ بری است مشاهده میشود و درحد فاصل مرقد و بقعه در چوبی ورودی قدیمی دارای نقش ونگاروکلمات برجسته وکتیبه‌های تاریخی که برروی آن حك شده است وجود دارد وهنرنمائی هنرمندان وسازندگان این‌بنا بخوبی معرف قدیمی‌ترین سبك هنری دربناهای کنونی تهران میباشد و نیز در روی در عتیقه بقعه تاریخ ۸۸۶ هجری باذکرنام بانی وواقف ونجار سازنده آن ثبت شده‌است‌وکتیبه‌های دیگری‌حاکی‌ازتعمیر بقعه‌درسال ۱۲۶۲ برآن‌افزوده‌اند وازخطوط نوشته شده میتوان دریافت که قسمتی ازبنا که مربوط به‌آرامگاه امامزاده سید اسماعیل است متعلق بقرن نهم بوده بقیه ساختمان درقرن سیزدهم هجری ساخته شده است .

لهجه اصلی تهرانی‌های سده های پیشین :

لهجه اصلی مردم تهران صورت تغییر یافته‌زبان رازی بندار [1] (شاخه‌ای از زبان پهلوی) بوده که با آن سخن میگفتند و تهرانیها نیز تا پیش از دوره پایتختی وآمدن منشیان ونویسندگان فراهانی وتفرشی وآشتیانی و گرکانی ماننده‌منشینان کنونی شمیران ودهکده‌های‌اطراف‌آن‌مانندرودبار وقصران ولواسان صحبت میکردند . پس از اینکه تهران بپایتختی انتخاب گردید فارسی‌دری کتابی یعنی‌همان لفظ میرزا ها بتدریج جای زبان‌پیشین را گرفت وصاحب قلمان ونویسندگان وشاعران دوره قاجاریه مانند میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌فراهانی ورضاقلی‌خان‌هدایت ومحمدحسن‌خان‌صنیع‌الدوله وفتحعلیخان صبا وسیداحمد هاتف‌اصفهانی وسروش اصفهانی وفروغی‌بسطامی وده‌ها نویسنده وشاعردیگر که‌خوداز گویندگان‌وسرایندگان دوره‌بازگشت ادبی بودندوازشیوه نگارش سعدی‌پیروی میکردند، اندك اندك باین سبك رسمیت و استواری بخشیدند وآثار قائم‌مقام که بهترین نمونه سبك سخن‌آن زمان است بهترین دلیل وشاهدی قوی برای اثبات این ادعامیباشد. ازاین‌رو میتوان گفت زبان امروزمردم تهران که شیرین‌تر ورساترازدیگرشهرستانهای ایران است ، باوجود نزدیکی تهران به ری شیوه سعدی بیشتر از زبان ولهجه ری باستان در زبان فارسی‌مردم تهران اثربخشیده و کمتر تحت‌تأثیر لهجه مردم ری‌قرار گرفته است. [2]

۱ـ مقبره امامزاده سیداسمعیل

مقبره امامزاده سید اسماعیل شامل صحن و ایوان و دو گلدسته بلند ورواق وضریح میباشد ودرداخل سردربقعه ودرون ایوان کتیبه‌ای‌بخط نستعلیق سفید رنگ برزمینه‌کاشی خشتی لاجوردی نقش شده‌است . بنای

---

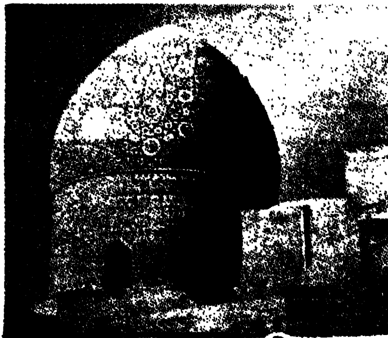
۱ ـ ص ٦۱۱ ری باستان دکتر حسین کریمان

۲ ـ ص ٦۱۳ ری باستان

برنجی این مرقد درزمرهٔ اشیاء نفیس آن بشمار میرود وخطوط نوشته شده حاکی است که این حضرت از اولاد عبدالله باهر فرزند امام زین العابدین میباشد . بقعه امامزاده یحیی وامامزاده محمد از لحاظ کاشی‌کاری بی‌نهایت جالب وارزنده است واخیراً قسمتهائی ازساختمان‌آن تجدید بناشده است .

۳ ـ امامزاده زید

امامزاده زید دربازار تهران قرار گرفته و دارای صحن وایوان‌ورواق آئینه‌کاری‌و گنبدکاشی‌کاری‌است‌و بسیاری‌دیگر ازنقش ونگارهای سبک دوره



گنبد کاشیکاری معرق
امامزاده زید

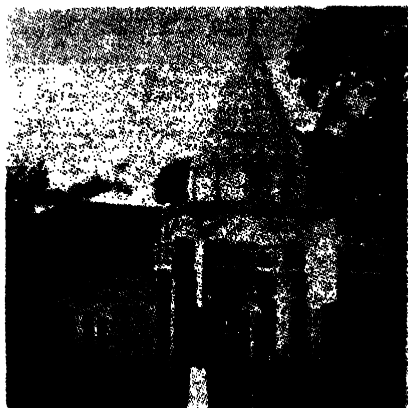


نمای‌ایوان وگنبد
امامزاده‌زید

صفوی‌در آن‌بچشم‌میخوردواین‌آرامگاه مدفن زیدبن زین‌العابدین بن حسین‌بن علی(ع)است وقدیمی‌ترین تاریخ آن رجب ۹۰۲ هجری‌و کتیبه دیگری بخط نسخ برجسته دربالای این مرقد باقیمانده است ونیزدرحقیقت میتوان گفت

۲ ـ امامزاده یحیی وامامزاده‌محمد

بقعه امامزاده یحیی وامـامزاده محمد دارای‌صحن‌وسیع ومسجد وایوان ورواق و ضریح وحرم آئینه کاری و سر در و گنبد کاشی مخروطی شکل و



بقعهٔ
امامزاده یحیی



در ورودی
امامزاده یحیی

ساختمانهای دیگر میباشد. قدیمی‌ترین اثر این زیارتگاه که‌یك صندوق چوبی کنده‌کاری شده میباشد تاریخ ۸۹۵ هجری در آن‌ثبت شده است و نیز لـوح

سالهای ۱۱۶۳-۱۱۹۳ هجری در همین ناحیه اقدام بساختمان ارك و حصار وبرج‌هائی نمود سپس دردوران قاجار ساختمانی چند دردرون ارك بتدریج ساخته شده ودرسال ۱۲۶۸ هجری ناصرالدین شاه قسمت شرقی باغ سلطنتی راوسعت‌داد ونیزکاخ‌های دیگری‌دراطراف کاخ مزبور که گلستان‌نامیده‌میشد بنیان نهاده‌شد.کاخ‌های طرف شمالی باغ گلستان‌شامل‌تالار موزه - سرسرای ورودی - تالارآئینه - تالاربرلیان - تالار عاج - تالار بلوروتالارنارنجستان پیش ازسایر بخش‌های‌کاخ ساخته شده‌است .

تاریخ ساختمان موزه بسال ۱۲۹۶ هجری ثبت است ودرشاه‌نشین تالار سلام‌کاخ گلستان تخت زرین جواهرنشان بزرگی بنام تخت طاوس قراردارد که همان تخت خورشیدی است .

وزارت‌فرهنگ وهنراخیراً بعضی‌ازقسمتهای این‌بنای زیبارا که درشرف ریزش وخرابی بود باطرزبسیارجالبی کلاف‌بندی نموده ومانند سایر بناهای تاریخی درحفظ مجموعه کاخ گلستان وآثارتزئینی سبك پیشین آن بدون تغییرشیوه اصلی وتاریخی تعمیرات اساسی‌انجام داده‌است.

۵ — شمس‌العماره

کاخ پنج طبقه شمس‌العماره در سال ۱۲۸۴ هجری بهمت دوستعلی خان معیرالممالك درضلع شرقی باغ گلستان باسردرونقش شیروخورشیدبنانهاده شده‌است وعمارت بادگیروتالارالماس درسمت جنوب باغ واقعست .
کاخ‌مشهور ابیض‌درضلع‌غربی باغ زمان‌مظفرالدین شاه‌ساخته شده‌است.

۶ — بنای تخت مرمر

بنای تخت مرمر را که بدوران سلطنت کریمخان زند نسبت میدهند یکی ازبناهای‌مهم وازآثار هنری شناخته شده است که در زمان پادشاهی آغامحمدخان بفرمان وی قسمتی ازمصالح و تزئینات کاخ سلطنتی شیراز بتهران آورده شده‌ودراین بناکار گذاشته شده‌است وبعدها پادشاهان‌قاجار

بنای اصلی این زیارتگاه متعلق بدوران صفویه است در روی در ورودی حرم دوتاریخ ۱۲۹۷ و۱۰۳۶ هجری دیده میشود که احتمال میرود این بنا دراین تاریخ مرمت شده است. درمجاورت آرامگاه اطاق آئینه کاری دیگری هست که مدفن عده ای از معاریف گذشته است سنگ قبر مرمری بنام لطفعلی خان زند (شاهزاده دلاورزند) درایوان جنب بقعه بچشم میخورد.

کاشی کاری گنبد وتجدید تعمیر ایوان وآئینه کاری رواق وحرم ومقبره جنب آن درسالهای ۱۳۱۵-۱۳۰۶ شمسی انجام یافته است.

۴ ـ کاخ گلستان

درزمان شاه‌طهماسب اول صفوی چهارباغ وعمارت‌دیوانی وچنارستانی در محل کنونی کاخ گلستان واطراف آن احداث شده‌بود. کریمخان زند در

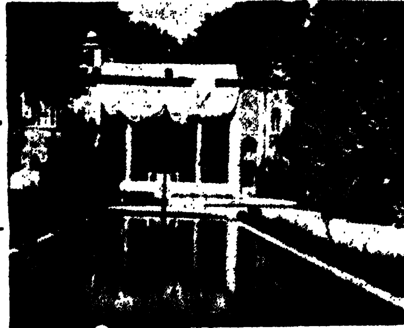


کاخ گلستان



سيد نصرالدين

هریك درتعمیر و اصلاح آن کوشیده‌اندوبنا بدستور فتحعلی شاه تختمرمر بزرگی ساخته شد که اکنون در وسط ایوان اصلی کاخ قراردارد. نام اصلی تخت مرمر تخت سلیمانی است ودراطراف این ایوان آثارنقاشی وتزئینات فراوانی ازدوران‌پیشین بجای‌مانده است و دراین اواخروزارت‌فرهنگ وهنر بوسیله هنرمندان چیره‌دست وکارشناسان ماهر درحفظ مجموعه‌آن مانند



ایوان
تخت مرمر

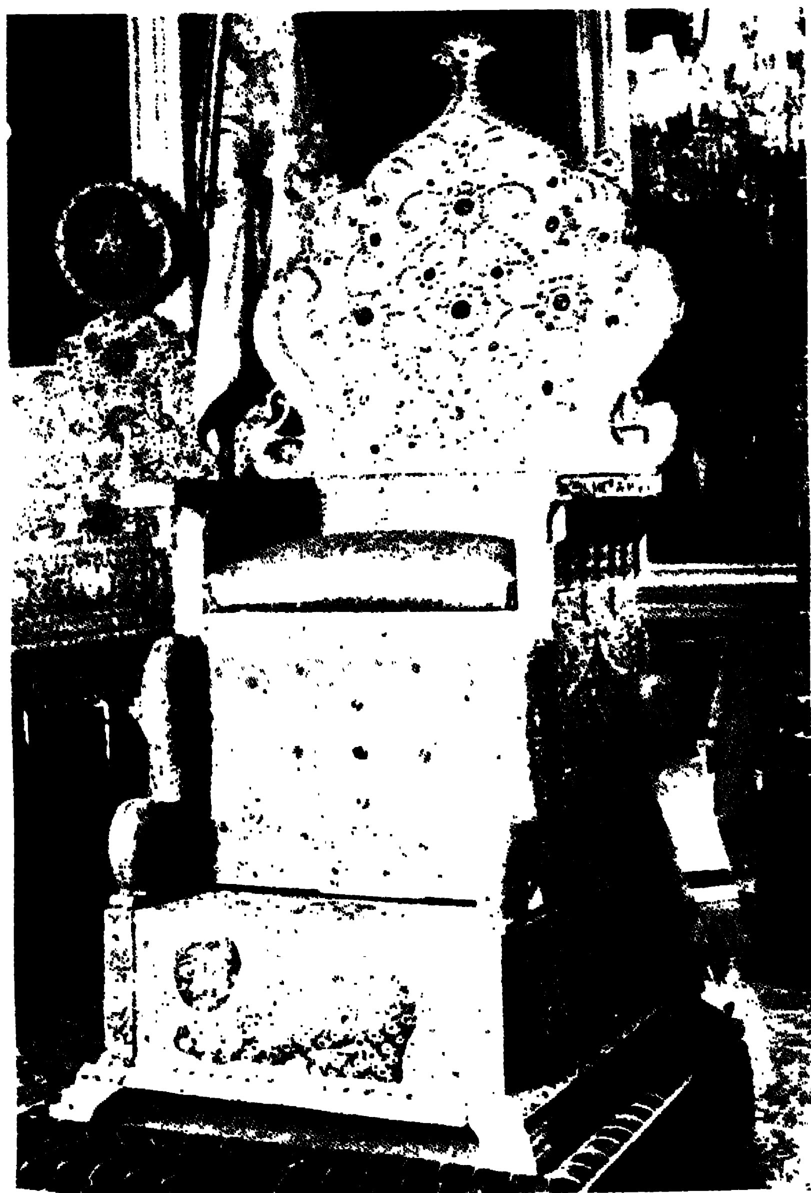
کاخ گلستان وسایرآثارساختمانی وتزئینی‌آن اقدامات مهمی انجام داده‌است که نمایشگرمکتب معماری ونقاشی وهنرنمائی ایرانیان باذوق میباشد و علاوه برتخت یاد شده درفوق تخت زیبای مرصعی بنام تخت نادری درتالار کاخ‌قرارداده شده‌است.

۸ ــ کاخ سرخه حصار

کاخ سرخه حصارکه بنام کاخ یاقوت معروف است از ساختمانهای



کاخ
سرخه حصار

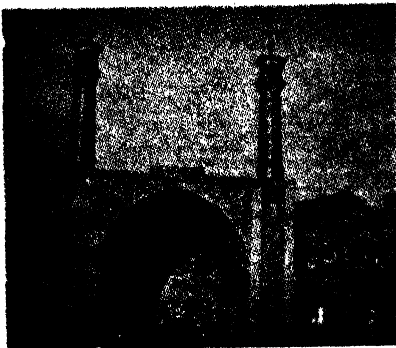


تخت نادری

اوایل قرن چهاردهم هجری‌است (۱۳۰۷). این‌کاخ شامل دوساختمان بنام کوشك بیرونی وحرم خانه بوده ودرحدود ۲۰۰ اطاق داشته است وعلاوه بر بناهای سلطنتی قلعه و ساختمانهای دیگری بنام‌کاروانسرا و سربازخانه و گرمابه بوده است که امروزه اثری‌از‌آن‌ها‌نیست.

۸ ــ مسجد شاه

مسجدشاه یا مسجدسلطانی ازمساجد بزرگ و معروف تهران و درسال ۱۲٤۰ هجری قمری پایان یافته است. بنای این ساختمان ۳۱ سال طول کشیده است و در سال ۱۳۰۷ علاوه بر اینکه تغییراتی انجام‌گرفته است



مسجد شاه

دو مناره سر در مسجد هم ساخته شده است. این مسجد از لحاظ وسعت صحن و دارا بودن شبستانهای زیبا و گنبد عظیم کاشی کاری و طاق نما و غرفه‌ها و سر در باشکوه و جالب ونمونه های کاشی‌کاری‌بسیار شگرفی که‌در آن‌دیده‌میشود‌بسیار‌مشهور‌میباشد. طرح گنبد‌اصلی آن‌در‌نتیجه تعمیرات‌اخیر‌بصورت جناقی‌در‌آمده است. درد‌الان بزرگ کتیبه‌ای ازکاشی بچشم‌میخورد وقصائدی چند در روی‌آن‌نوشته شده‌است که هر کدام مربوط بشعرای هم عصر آن‌زمان بوده که دروصف‌زیبائی‌وعظمت مسجد سروده‌اند.

۹ ــ مدرسه و مسجد سپهسالار

مدرسه‌سپهسالار از مدارس بزرگ‌و زیبای قرن سیزدهم هجری است و بانی این بنای عظیم و ساختمان مجلس شورای ملی شادروان حاجی میرزا

و سنك تراشی ستونهای یك پارچه سنگی بنا دارای اهمیت و کمال توجه است بطور کلی خودمدرسه سپهسالاراز آثار تاریخی درجه یك تهران بشمارمیرود. طول آن ۶۲وعرضش ۶۱ متر میباشد.

۱۰ـ مسجد حاجی رجبعلی واقع درخیابان بوذرجمهری

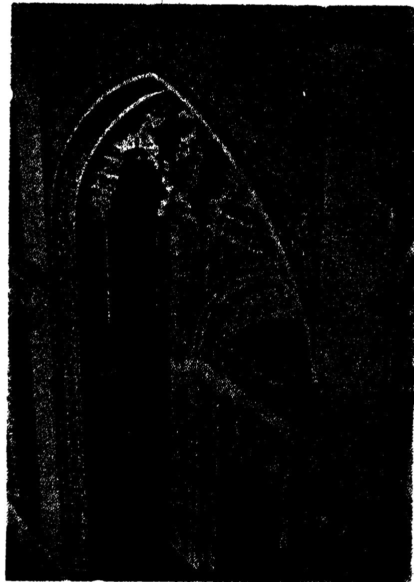
این مسجد که از بناهای قدیمی تهران میباشد دارای صحن وسیع و شبستان تابستانی وزمستانی و ایوان ومدرسه زیبائی‌است. ایوان ومدرسه و شبستان قدیمی مسجد از لحاظ سبك ساختمانی و کاشی‌کاری و کتیبه بسیار جالب‌وارزنده است. طاق نماهای طرفین ایوان و دو گوشواره فوقانی آن دارای طاق بندی وکاشی کاری ممتاز است و ازخطوط و کتیبه‌های آن چنین برمیآید که این مسجد مرمت گردیده است. طاق‌نماهای صحن مسجد تماماً مزین به‌کاشی‌کاری گره خوش طرح والوان میباشد وبسبك کاشی‌کاری دوران صفویه مانند مدرسه شاه سلطان حسین صفوی در اصفهان ساخته شده‌است شبستان این مسجد از نظر هنر معماری و کاشی کاری بی‌نهایت زیبا و از لحاظ نقوش بسیار جالب ورنگ‌آمیزی‌آن رابجرأت میتوان درشمار آثار ظریف و ممتاز قرار داد. تاریخ‌بنای مسجد (۱۲۶۲) هجری قمری‌است.

۱۱ـ پامنار

این مناره‌کاشی کاری شده بقرن سیزدهم هجری تعلق دارد وبطرزبسیار دلپذیری بسبك دوره‌های پیشین بدست هنرمندان خوش ذوق‌ایرانی‌ساخته و پرداخته شده است.

۱۲ ـ بازارمروی

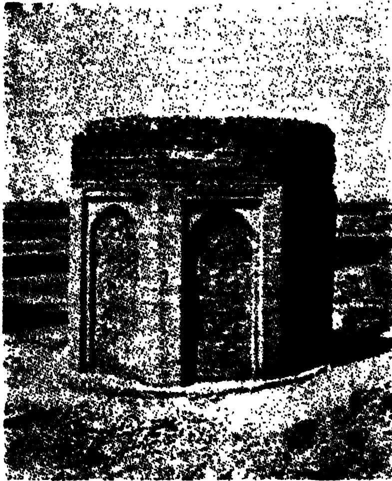
مدرسه‌خان مروی که‌از مدارس قدیمی تهران بشمارمیرود، یکی دیگر از بناهای تاریخی تهران‌وشامل‌جلوخان و سردر و راهرو و صحن وسیع و اطاق های مخصوص درس وایوان‌های متعدد که مزین بکاشی کاری است میباشد.دراین مدرسه آثار معماری بدیع وکاشی کاری لاجوردی و کتیبه‌های منظوم بچشم میخورد و در تاریخ ۱۲۴۰ هجری ساخته شده‌است. در یکی ازکتیبه ها ساختمان مدرسه به فخریه نامی نسبت داده شده است.



قسمتی از سردر
مدرسهٔ عالی سپهسالار

حسن سپهسالار قزوینی وبرادرش مشیرالدوله بوده‌اند. شروع ساختمان در سال ۱۲۹۶ هجری‌قمری میباشد. این بنای با شکوه شامل جلوخان و سردر و راهرو وساختمان دو طبقه که ۸ دارای ۶۰ اطاق پی‌درپی هستند و چهار ایوان و گنبدبزرگ بارتفاع ۳۷ متر وشبستان چهل ستون وهشت گلدسته و مناره کاشی کاری و نیز کتابخانه معتبری‌میباشد. در ورودی مدرسه‌در حاشیه خیابان بهارستان قرار دارد که سابقاً از آن بنام خیابان نظامیه یاد شده است. همچنین از طرف خاور نیز دری بطرف شرق مدرسه بازمیشود. دراین راهرو شاهکاری از معماری و کاشی کاری معروف بهفت کاسه (طاق معلق) بیادگارمانده است. دربالای‌ایوان‌شمالی ساعت بزرگی‌نصب شده‌است. دراین مدرسه و مسجد کتیبه های بیشماری در روی کاشی نوشته شده‌و نیز اشعاری از سنائی و شعرای دیگر برشته تحریردرآمده است. از امتیازات هنرهای‌تزئینی این بناصرف‌نظرازطاق معلق کاشی‌های عکس‌دار ورنگارنگ که دارای مناظر بسیار زیبا ودورنماهای جالب میباشد ونیز ازلحاظ‌حجاری

دوره سلجوقی میباشد که برفراز کوهی بهمین نام آثار آن باقیمانده است و پس از کاوشهائی که در اطراف بعمل آمده معلوم گشته که مربوط به دوران سلجوقیان میباشد.



برج نقاره‌خانه

۱۷- بی‌بی شهربانو

بقعه بی‌بی شهربانو برفراز صخره ساخته شده . این بنا با دیوار سنگی



گنبد بقعهٔ بی‌بی شهربانو

۱۳ـ حیاط شاهی مدرسه سپهسالار قدیم

این مدرسه از بناهای سال ۱۲۸۳هجری است که بهمت میرزا محمد خان سپهسالار ساخته شده‌است. مانند دیگرآثارارزنده و هنری بسبك مخصوص هنرمندان چیره‌دستی میباشد که نمایشگرسلیقه و ذوق‌سرشار مبتکران فن معماری‌وهنرظریف‌کاری‌هنرمندانی بوده و الهام‌بخش روان‌حساس وهنرپرور آنان است.

۱۴ـ مسجد سید عزیزالله

این بنا دربازار چهارسوق‌واقع‌است واصل آن‌مربوط به‌زمان فتحعلیشاه قاجار است. این مسجد زیباشامل‌سردر وجلوخان‌وراهرو وصحن وشبستان قدیمی میباشد که بشکل مساجد چهار ایوانی ساخته شده است و با کاشی‌کاری های هفت رنگ‌و گره کاری‌ظریف‌الوان وشمسه بندی‌و با نقوش‌و خطوط هندسی بسیار جالب در شمار زیبا ترین مساجد تهران است و کاشی‌کاری‌آن‌درسال ۱۳۱۰ هجری‌قمری‌انجام گرفته‌است.ازآثارتزئینی‌ارزنده این مسجد طاق بندی و شیشه‌کاری و کاسه های معلق ظریف کاری سقف سه ایوان و مدخل شبستان قدیمی را میتوان نام‌برد. گنبد زیبای پیشین این مسجد از بین رفته و مجدداً گنبد خوش طرح دیگری برای‌آن ساخته‌اند.

۱۵ـ مدرسه ومسجد شیخ عبدالحسین واقع دربازار

یکی دیگر از بناهای زیبا وتاریخی تهران این مسجد است که در سال ۱۲۷۰هجری ازمحل‌یك سوم دارائی مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام‌بکوشش شیخ عبدالحسین خاتمه پذیرفته است وتاریخ تعمیر آن بسال ۱۳۶۳ هجری قمری انجام یافته وبسبب این تعمیرات بصورت مساجد تازه ساخت ازآب در آمده است ولی شیوه اصلی وآثار تاریخی وهنری آنرا درکمال سلیقه و دقت حفظ نموده‌اند. ازلحاظ هنرکاشی کاری ونقاشی ترسیمی سبك دوره‌های پیشین‌بخوبی درآن دیده میشود.

۱۶ـ برج نقاره خانه

بنای برج آجری نقاره‌خانه که دارای ۸ ترك آجری است ازبناهای

۱۹- آرامگاه حضرت عبدالعظیم

مدفن حضرت عبدالعظیم در شهر ری واقع است. حضرت عبدالعظیم از فرزندان حسن بن علی (ع) است که درقرن سوم هجری در ری شهید شده است ودرمحل کنونی مدفون میباشد. بقعه امامزاده حمزه برادر امام رضا و



گنبد
امامزاده طاهر

امامزاده طاهراز فرزندان حضرت سجاد درجوار این حضرت میباشد که دارای بناهائی بافن معماری بسیار دقیقی است که ازنظر هنر ظریف‌کاری نیز حائز اهمیت میباشد. ایوان آئینه بلند و چندین صحن و گنبد طلا و دو مناره کاشی‌کاری و رواق وضریح و مسجد که بااصول فن معماری سال ۷۲۵ هجری بنا شده از مختصات این مسجد است در این بنا کتیبه های زیادی وجود دارد ونام سازنده آن یحیی بن محمد اصفهانی خوانده میشود واز سال ۸۴۸ شاهکارهائی ازمنبت‌کاری بچشم میخورد.

گنبد بنا بدستور مجدالملك رادستانی قمی ساخته شده وبعداً بارو کش طلا پوشیده گردیده است. ایوان ورواق وسر در این بنا ازآثار شاه طهماسب اول صفوی است وآئینه کاری ونقاشی وطلاکاری گنبد بنا متعلق به قرن سیزدهم هجری است.

قدیمی محصور گردیده‌است . ساختمان آن شامل دوصحن و اطاقهای مسکونی ورواق و بناهای دیگر میباشد. حرم این بقعه‌دارای گنبدی میباشد که ازدقت در گوشوارهای طاق‌حرم قدمت بنا روشن است. ساختمان گنبد با رو کش کاشی ومسجد شمال حرا از بناهای دوران قاجار بشمار میرود. این محل را مدفن بی‌بی شهربانو دختر یزدگرد ساسانی میدانند. برخی از قسمتهای بنا بدوران آل بویه یعنی قرن چهارم هجری نسبت داده میشود ولی تاریخی بدست‌نیامده. قدیمی‌ترین نوشته این مکان کتیبه‌هائی بخط ثلث برجسته میباشد که به‌تاریخ ۸۸۸ است. همچنین منبت‌کاری بسیار زیبائی در روی در ورودی انجام شده است که تاریخ ۹۶۲ هجری‌دارد.

۱۸- برج طغرل

درشهر ری بنای‌آجری عظیمی است که بلندی آن‌در حدود بیست متر میباشد. بدنه آن‌ترك ترك‌ساخته شده‌است و مدفن طغرل اول پادشاه سلجوقی میباشد، ولی‌درسال ۱۳۰۰ تعمیراتی درآن انجام گرفته است که کلیه آثار و علائم تاریخی و معماری دوره سلجوقی‌آن از بین‌رفته است .



برج طغرل

وتصاویر وتابلوهای گرانبها واشیای نفیس تزئین گردیده است . تالارمعروف جهان‌نما وعمارت خوابگاه دراین‌کاخ قرار دارد .

۲۳ـ کاخ سلطنتی سلطنت آباد

این‌کاخ درسال ۱۳۰۵ قمری درجلگهٔ شرقی قریه رستم‌آباد ساخته شده است وازچهارسو دارای چشم‌انداز وسیع ودورنمای‌مناظرشمیرانات‌میباشد. این کاخ شامل دوطبقه بزرگ و دارای اطاقها و پله ها و راهرو های مزین به گچ‌بری‌زیبای عهدقاجار میباشد. گوی زرینی که نشانهٔ‌کاخ سلطنتی است برفراز بلندترین نقطهٔ بنا قرار داده شده است ، بنای دیگری بصورت کاخ دوطبقه زیبا بابرج چهارطبقه نظرهر بیننده‌ای را بخودجلب‌میکند. مهمترین تزئینات هنری این تالارکاشی‌کاری ازاره که ازخشت‌های هفت رنگ ترکیب یافته است‌میباشد. مجالس ونقوش این‌کاشی‌هاعبارتست ازتصاویر گوناگونی از نوازندگان ومناظرطبیعی‌وموضوعات مختلف که هر کدام ازمظاهر گوناگون زندگی بحث میکنند ، دراین آثار هنری استاد سازنده سعی کرده است در اثرخود ازعالم تخیل دورشود و همچنین برج کاخ که حاوی تزئینات نقاشی



کاخ سلطنت آباد

مقرنس‌کاری و گچ بری است و بخش خارجی این برج که به برج‌همایونی نامیده شده‌است مزین به کاشیهای خشتی هفت‌رنگ است وتصاویر سربازان دوران پیشین برروی‌آن‌نقش بسته است.

۲۰- تجریش - امامزاده قاسم

درمجاورت کوهستان شمیران بالای قریه‌ای به همین نام واقع شده‌است. بنای بقعه برج هشت ضلعی آجری است که دارای صحن وحرم وایوان ورواق



گنبد کاشیکاری
امامزاده قاسم

و گنبدکاشی‌کاری میباشد که مرقدآن درسال ۹۳۰ تا ۹۸٤ هجری احتمالا در زمان پادشاهی شاه طهماسب اول ساخته شده‌است ولی ضریح چوبی‌آن بقرن سیزدهم نسبت داده شده است . بنای اصلی بقعه متعلق بـه قرن دهم هجری است ولی درسال ۱۲۲٤ گنبدآن‌کاشی‌کاری شده است .

۲۱- بقعه امامزاده صالح

واقع در بازار تجریش کـه بنای اصلی آن متعلق بـه قرن هفتم وهشتم هجری است .

۲۲- نیاوران- کاخ صاحبقرانیه

کاخ سلطنتی صاحبقرانیه ازبناهـای تاریخی قرن سیزدهم هجری است وشامل دوکاخ بزرگ ودوکاخ کوچك میباشد ،کاخ بزرگ دارای باغ وسیع وتالار آئینه و چندین ساختمان دوطبقه است که هرکدام از شاهکار فن معماری بشمار میرود .

کاخ کوچك مشتمل بر ۱۵دستگاه عمارت وچندین اطاق بامجالس نقاشی

۲۸ـ چشمه علی

دردامنه کوهی که باین اسم معروف است قرار گرفتـه وازدامنه جنوبی کوه چشمه علی مشرف بباغ صفائیه سفال وآثارتاریخی شش‌هزارسال پیش بدست آمده است وباروئی که دربالای کوه چشمه علی ساخته شده وهنوز هم قسمتهائی ازآن باقیمانده‌است متعلق بقرن اولیه اسلام است که میرساند کوه چشمه علی بصورت حصار شمالی ری مورد استفاده بوده است و در زمـان فتحعلیشاه قاجار نقوشی در کنار چشمه حجاری کرده‌اند که ازآثار هنری و تاریخی جالب توجه میباشد .

علاوه براین‌آثار یاد شده تعداد زیادی مسجد وبناهای دیگر تاریخی از قبیل‌کاخ اشکانیان وچندین بازاروآتشکده زردشتیان وتپه وتل وغیره جزء آثار باارزش تاریخی‌تهران بشمار میرود که درتهران واطراف‌آن ازدیرزمان بجای مانده است وسندی چند است که ازاوراق زرین تاریخ ایران محسوب میشود . ایرانیان درطول تاریخ درخشان خود همواره درهریك ازشاخه‌های علوم وهنر پیشروسایرملل‌هم‌عصرباستانی خود بوده‌اند ودرایجادآثارارزنده ازدیگران گوی سبقت ربوده‌انـد وآثار زیبا وجالب تمدن‌وفرهنگ نیاکان ما کـه گواهان صادق این مدعا هستند چنان سبب شگفتی خاور شناسان و محققین گردیده که مشتاقانـه ازاقصی نقاط گیتی برای دیدنی‌ترین آثـار هنری بسوی ایران مهد تمدن جهان روی میآورند .

۲۴ـ کاخ کلاه فرنگی عشرت آباد

این کاخ درزمان ناصرالدین‌شاه‌قاجار درخارج شهرسرراه تهران ـ شمیران درچهارطبقه ساخته شده وامروزه درخیابان شمیران درداخل سربازخانه‌ای قراردارد که بهمین نام معروف است نقاشیها ومقرنس وکاشی‌های معرق آن از آثار هنری زیبا وارزنده دوره‌های پیشین بشمار میآید . درنظراست که از طرف وزارت فرهنگ وهنر تعمیرات اساسی درآن بعمل آید .

۲۵ـ قصر قاجار

ازبناهای دوره پادشاهی آغا محمدخان قاجار بود که بربالای تپه‌ای میان تهران وشمیران درمجاورت چهار راه قصر کنونی ساخته شده بود که امروز بجای آن ساختمان نیروی دریائی شاهنشاهی ایران ساخته شده است.

۲۶ـ قلعه طبرك یا دژ دبرك

قلعه طبرك که امروزه آنرا دبرك هم میگویند درنزدیکی کارخانه سیمان



قلعهٔ طبرك
وبرج وحصار ری قدیم

واقع شده است.طبرك بربالای کوهی بهمین نام ساخته شده است . این قلعه ازجمله آثارعظیم ری باستان است وتااواسط قرن ششم هجری برجای مانده بود تااینکه درزمان طغرل سلجوقی بامر وی ویران گردید .

درصفحه این کوه نقشی از بهرام گور ساسانی بوده است که بعداً درسال ۱۲٤٦قمری تصویرشاهنشاه ساسانی را حك نموده‌وصورتی‌ازفتحعلیشاه قاجار بجای آن تراشیده اند .

ایذه وشمی و بتجانه معروف آن

نظم دکتر بهمن کریمی

مالامیر شهر بسیار قدیمی و از تلها وتپه‌هائی که در اطرافش نمـایان است این موضوع واضح میشود، بخصوص‌دارای تپه بسیار بزرگی که‌امروزه‌درمرکزقصبه یاشهر قرار دارد وبـر بالای آن خانــه‌ها و کومه‌ها و سیاه‌چادر-های سـکنه حالیه شهر ایذه‌واقع شده است .

این تپه بسیار مـرتفع یقیناً آبادی قدیمی‌بوده وشایدچندین نوبت در این‌شهر آبادی شده و ویران گردیده است .

قبل‌از اسلام این شهر ایذه و بعد از اسلام ایذج نام داشته و دارای‌آتشـکده‌ای هم‌بوده که تـا زمان‌هرون‌الرشیدبجامانده‌است. پلی روی مسیلی که‌ازآنجا عبور

منابع و مآخذ

آناهیتا — استاد پورداود

ری باستان — حسین کریمان

اماکن باستانی ایران — سیدمحمد تقی مصطفوی

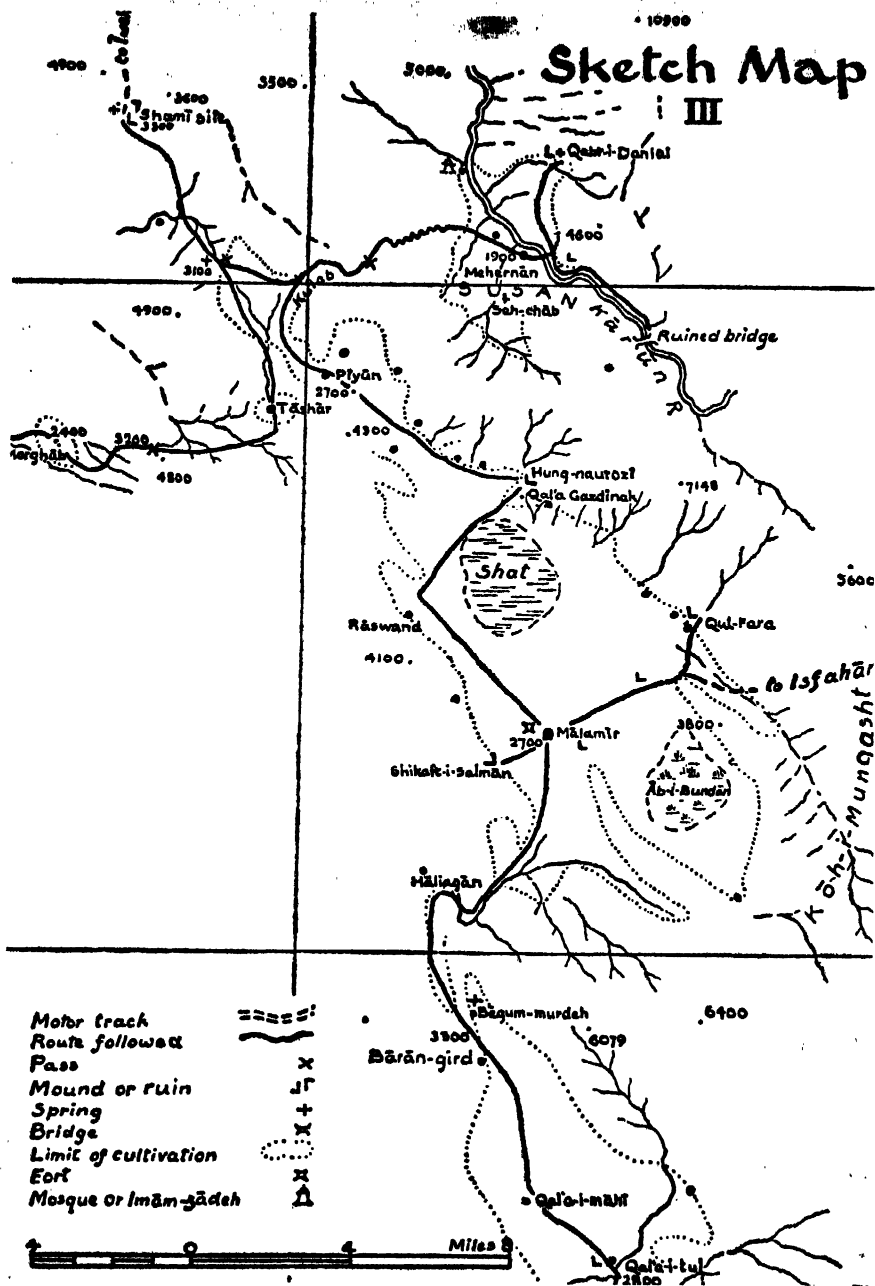
راهنمای شهرستانهای ایران — سازمان فار

معجم‌البلدان — یاقوت حموی

نزهة‌القلوب — حمدالله مستوفی

آثار تاریخی ایران — انجمن آثار ملی

اسناد و مجلات شهرداری تهران



نقشهٔ مالامیر. مالامیر در ۱۵۰ کیلومتری بین اهواز از یکسو و اصفهان ازسوی سوی دیگر واقع شده است .

میکند داشته و گردابی دراین مکان موجود بوده که‌هر کس دراین گرداب میافتاده آنقدر چرخ میخورده تامیمرده است .
اکنون ازتمام این مکانها اثری بجا نمانده است .

المقدسی - ابن‌خردادبه - یاقوت (درمعجم‌البلدان) و (مراه‌البلدان) ازاین شهر قدیمی اسم میبرند. افسوس که‌همهٔ آثار ازبین‌رفته واثری ازهیچکدام باقی نیست. اکنون میدان وسیعی دروسط شهر بدون سکنه شاید با۳۰۰ الی ۴۰۰ خانوار آنهم خانه های گلی و بازار مختصری ازمردم و کاسب های اصفهانی(بروجن اصفهان) چیز دیگری بنظر نمیرسد.

درقدیم شاید زمان شاه‌عباس بزرگ ایذه سر راه تجارت بین اهواز و اصفهان‌بوده وفعلا فقط راه قافله روئی ازآن میگذرد .

ابن خردادبه ازشهرهای سرراه اهواز به‌ایذه اسم میبرد که حالیه‌اسامی تغییر شکل داده بصورت **اهواز - ویس - رقیه‌ـ کزی - جارو -چشمه‌روغنی- آل خورشید - قلعه‌تل - ایذه - پل‌شالو - ده‌دز - شلیل - سرخون - دوپلون - ناقون - شلم‌زار-قهوه - رخ - بیسکون - پل‌بر کون - اصفهان** درآمده است .

لیارد Liyard عالم‌معروف انگلیسی‌مدتی ازعمر خودرا درقلعه تل‌وایذه وبختیاری گذرانده و کتاب بسیار مفیدی راجع بتمام خصوصیات محل و طوایف بختیاری ازخود برشته‌تألیف کشیده‌است. **ابن بطوطه طنجی** درعهد سلطنت **سلطان ابوسعیدبهادرخان‌مغول (۷۲۵ هجری)** بقصدمسافرت وسیاحت آسیا حرکت کرده و در کتابش‌موسوم به **تحفة النظار فی غرائب الامصار وعجایب‌الانظار** اظهار میدارد که : درعهد حکمرانی **اتابك افراسیاب** در شوش وایذج باین نواحی مسافرت کردم. ازشهرشوشترمسافرت‌نمودم‌سه‌منزل راه پیمودم واین سه‌منزل جمیع راه من ازجبال شامخه بود. پس‌از طی این منازل بشهر ایذج آمدم (ضبط این‌اسم بکسر همزه ویا وذال معجمه مفتوحه وجیم میباشد ونیز آنرا مالامیر گویند وغرض ازاسم امیر، سلطان اتابك افراسیاب نصرةالدین احمد میباشد) و پادشاهان شوشتروایذج‌راچنین اسم میبرد : **اتابك افراسیاب‌بن سلطان اتابك احمد - اتابك افراسیاب ثانی‌بن -**

سلطان اتابك نصرة الدين احمد - اتابك يوسف شاه ثانی - اتابك افراسياب ثانی.

اشکفت سلمان - سلیمان (اشکفت وشکفت درزبان فارسی بمعنای غارو دخمه است) اشکفت سلمان یاسلیمان دخمه وغاری در کوهی درایذج طبیعی است وبسیار عجیب وغریب بنظــر میرسد ومنظره‌ای دلچسب و زیبا دارد و چشمهٔ آب صافی که در تابستان هم خشك نمیشود اززیر سنگهای این اشکفت میگذرد ازتمام قسمتهای این اشکفت ازبالا آب چکه میکند و شخص خیال میکند باران میبارد.

داخل این اشکفت دروسط کوه دوسنگ باتصویر کنده‌کاری شده وهر دوهم بواسطه حوادث دوران محکوك گردیده وازبین رفته‌است فقط خطهای چندمیخی در کنار يك نقش نمایان است که آنهم بواسطه باران سائیده‌شده است. ازطرف دیگر این حکاکی دروسط کوه بالای اشکفت ودسترسی بآن دشوار است.

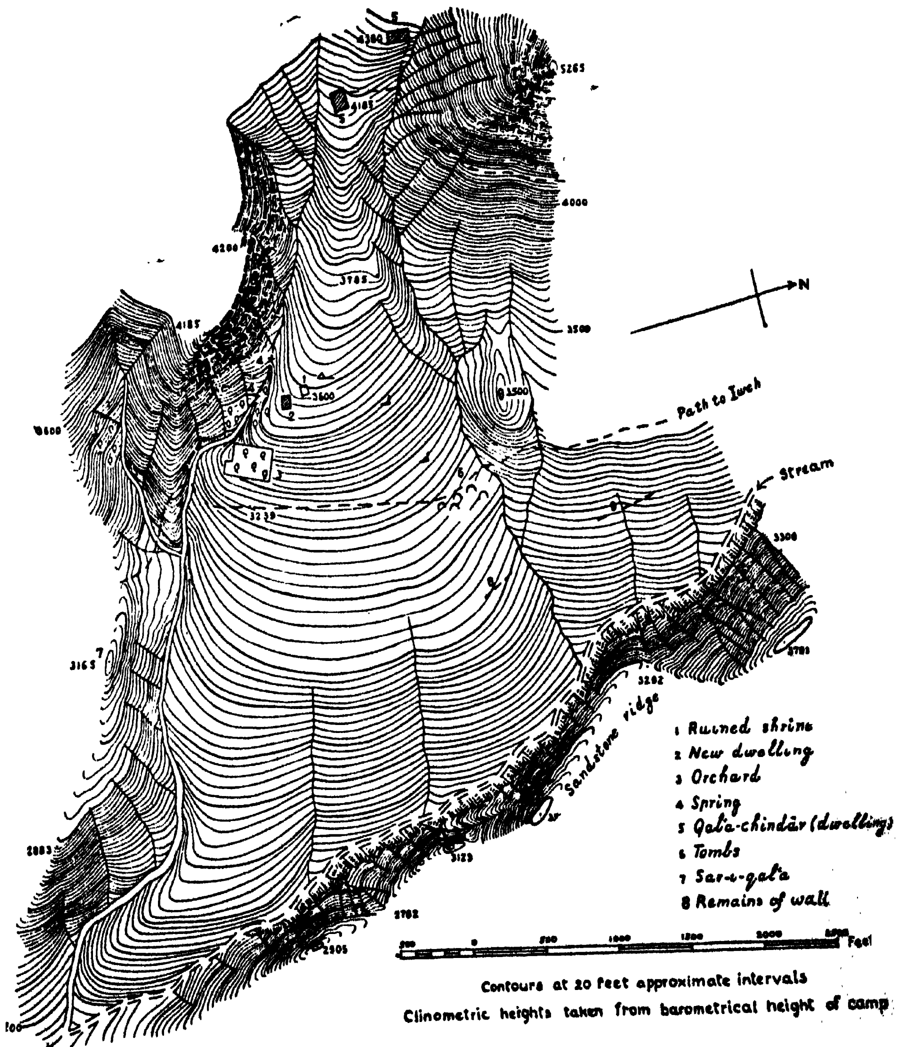
دريك تصوير دونفر ایستاده ودرنقش دیگر سه نفر دیده میشوند (برای اطلاع بیشتررجوع شود بکتاب لیاردLiyardانگلیسی)

درداخل تنگ ده‌بزرگی با قریب ۵۰ خانوار دیده میشود. وجود این ده و گاو و گوسفندان ومردمان سبب شده که‌داخل این‌اشکفت بسیار کثیف ودرحقیقت آغلی بنظر میآید.

کول‌فره - این اسم رابعضی کول‌فره وبرخی کوت‌فرنگ خوانده‌اند.

شیندلر سیاح معروف این اسم را کوت‌فرنگ خوانده و میگوید کوت بمعنای‌خانه وفرنگ‌هم‌چون این‌نقاشیها لباسهای کوتاه دارند شبیه‌بفرنگیها هستند، بدین مناسبت مردمان ایذج این‌دخمه‌هارا خانه‌فرنگیهانام داده‌اند. این اشتهار بکلی غلط‌است و کول بمعنای دره وفره بمعنای خوشحالی است غرض آنکه عموماً دره‌ها دلتنگ واین دره بعکس روح‌افزا و بعکس همهٔ دره‌هاست.

کول‌فره دره‌ای تمیز و باصفا وروح‌افزاست. خانواده چندی درابتدای دره دیده میشوند.دراین دره چندین‌سنگ‌منقوش‌بنظرمیرسد سنگی که‌شاید ۲۰۰ نقش دارد اما افسوس که‌باران همه‌را ازبین برده واثری جز برآمدگی



10. PLAN OF SHAMĪ SITE, MĀLAMĪR

نقشهٔ خرابه‌های مالامیر



دو صورت فلزی توخالی مکشوفه از بتخانهٔ شمی

(۷)



* قطعات برنزی از ساعدو بازو و پنجه مکشوفه از بتخانهٔ شمی

(٦)



آلات ، ابزار و ادوات شکسته ونیم‌شکستهٔ فلزی بدست‌آمده از بتخانهٔ شمی

(۹)

سنگ بجا نمانده وتنها سنگی که در زیـر کمری واقعشده و نقوشی باخط میخی چند دارد ازآسیب روزگار مصون مانده است.

لازم بتذکر است قسمتی ازجاده اتابکی (اتابك نصرةالدین احمد) که درقدیم بطرف اصفهان میرفته اکنون بطور واضح وکامل دیده میشود .

دهشمی ـ درنزدیکی‌مالامیر ایذه دهی‌است بنام شمی. این‌مکان درمیان کوههای بلندواقع وجائی نسبة کوچك وبدون‌آبادی باراهی سخت‌ومشکل است وتصور نمیرود که‌تمدن قدیمی‌درآنجا موجودو یا در زمان قدیم محل سکنای مردمان قرار گرفته باشد .

دریکصد سال قبل خوانین بختیاری بنابر گفته اهالی پولی ازاین‌مکان بدست‌آوردند وبازدر ۵۰ سال قبل مردم حفاریهای بسیاری درآنجا نمودند ولی چیزی بدست نیامد . درسی سال پیش مردم بختیاری دراین ناحیه‌برای اسکان شدن خانه می‌ساختند . درحین کندن‌زمین کلنگ بسختی بند شد . رعایاهم اصراردربیرون‌آوردن‌آن داشتند .آخرالامر بازحمت بسیار شکم‌آن مجسمه بزرگ را سوراخ کردند و زمانیکه خاك را عقب زدند مجسمه‌ای بیرون‌آمد باسروبدون‌دست وبرای جستجو کردن دست مشغول حفاری‌شدند و درحال کاوش دست مجسمه را نیافتندولی دست دیگری بادوسر و مجسمه کوچك دیگری پیداشد بدین تفصیل :

۱ـ یك مجسمه تمام قد با سر ولی بدون دست بسیار بزرگ قامت این مجسمه ۹ فوت و ۵ اینچ وعرضش ۲ فوت و ٤ اینچ است. سر این مجسمه از جنس تنه او نیست ؛ شاید مقداری طلا مخلوط دارد. ولی تنه مجسمه شاید برنز باشد. لباس این مجسمه عبارت است ازکلاه وگیسوان که درپشت سرتابیده اما جلوی سر را بطرز یونانی بسته وکت وشلواروگردن بند وکمربند دانه نشان و در روی ران یك شمشیر و یك خنجر دارد .

بواسطه زدن کلنك در موقع کندن پی بنا وبی احتیاطی شکم این مجسمه سوراخ شده است. این مجسمه از سرداران پارتی است (درایران آثار هخامنشی وساسانی بسیار واز پارت‌ها ـ اشکانیان ـ اثری در دست نیست) .

۲ ـ یك مجسمه کوچکتر بالباس وطنابی روی دوش که یکدست بدان طناب گرفته باچکمه : طول این مجسمه نیم متر است.

۳ ــ دوسر ازمرمر یکی حجاری بطرز یونان که ازیونان بایران آمده. شاید سرآفرودیتا باشد ودیگری سرپارتی.

٤ ــ دو دست از مرمر یکی بزرك ودیگری کوچك .

دوقطعه سنگ بشکل مربع مستطیل وباجای پای مجسمه‌ها بیرون‌آمده بود ودرحین کندن بازسنگی بشکل دیویافته وخیال کرده بودند که درشکم این سنگ دفینه است وسنگ را از وسط دو نیم کرده بودند که البته جای افسوس است .



سر مجسمه که حدس زده میشود یکی‌از سرداران **پارتی** و یا **ارد** باشد

مکان این مجسمه‌ها تاده شمی ۵ میل خشکی فاصله دارد . این مکان دروسط مربعی است بعرض ۲۹فوت و ٦ اینچ وبطول ۳۰فوت و٦ اینچ ودورادور راهم دالانی کنده بودند . مجسمه‌ها را یافته سنگهای زیاد را از زیر خاك باآجرهای بسیارضخیم که شاید چهارآجررا روی یکدیگر بگذارند بازاین



مجسمهٔ یکی ازسرداران **پارتی**(ممکن است **ارد** باشد) مکشوفه از بتخانهٔ شمی

(۱۰)

پس معلوم میشود که هم در سطح این زمین اسفالت زیری تمدن قدیمی (از دوره ساسانیان) وهم دراین زیر زمین اسفالت شده تمدنی (از دوره پارتی) وجـود داشته است . در سطح زمین اسفالت شده ستونهای سنگی بـارتفاع یك متر در چهار طرف دیده میشد .

من اولین کسی بودم که بمعیت سراورل‌استین Sir Aurel - Stein عالم و دانشمند و باستانشناس معروف انگلیسی ، شمی و این مجسمه‌ها را دیدیم و عکسبرداری وجزئی حفاری کردیم .

کسانیکه بعدازماتصویراین مجسمه را انتشار داده‌اند همه وهمه ازمن گرفته بدون اینکه نامی از من برده بـاشند چه خواسته‌اند باسم خودشان منتشر کنند .

در قسمت های مختلف این بناآثارزیادی ازبازو وپنجه وانگشت، قطعات آهن وکوزه‌های سفالی وشمع‌دان ومیخ‌های تزئینی گلی یافلزی رنگی وخنجر و لگام اسب در قبور و صورتهای فلزی از آهن بدست آمد .



دو دست ویك سر ویك مجسمهٔ بی‌سر برنزی مکشوفه از بتخانهٔ شمی



دو سرمرمری که تصور میرود یکی‌سر **آفرودیت** و دیگری سر **اشکانی**باشد ، مکشوفه از بتخانهٔ شمی

آجرها قطورتراست (مانندآجرهای معروف کریمخانی) اززیرخاك پیداشده بود. مکانی داشت که‌شاید کوره‌آجرپزی‌شمی‌بشمارمیآمد .

در شمی مکانی بشکل راه آب بزرگ Aqué – Duc باآجرهای قطور ساخته‌شده‌بود وقبرهای بسیاربطرز ساسانیان‌نمودار‌بود که همه رابرای‌دفینه شکافته بودند . درسطح این مکان بقطردوسانتیمتر زمین پوشیده ازیکورقه اسفالت قرمزرنگ بود . (بهمان رنگی که درتالار صدستون تخت جمشید و شوش دیده شده است) .

بنای روی زمین شاید از زمان ساسانیان باشد ولی‌آثار زیادی دردست نبود تابتوان بطور قطع ویقین حدس زد . فقط چند ستون وسرستون دیده میشد .

امامجسمه‌ها اززیراین زمین اسفالت شده بدست‌آمده بود و در زیر این زمین تمدنی قدیمتروجود داشت .

ازاردشیر دیگر بنائی نشده و یکسره خراب و ویران مانده وتمام بتخانه در زیر زمین مدفون گردیده است) . **این بتخانه نیز در زیر زمین مدفون بوده با آن که ساکنین محل قبور را بامید دفینه تقریباً شکافته و از بین برده اند ، اگر روزی وروزگاری در آن‌سرزمین حفاری دقیق وکامل بعمل آید بسیاراشیاء ومقابر و مکانهای دیگری بدست خواهد آمد .**

تعجب دراین است که بانبودن راه خوب ونداشتن وسعت این مکان دراین کوهستان این تمدن عالی ایرانی ویونانی مخلوط چطور پیدا شده است. حدس قوی اینستکه این مکان بتخانه بوده زیرا پس از اسکندر بیشتر آداب وعادات ایرانیها با یونانیها مخلوط شده و ایرانیها بتقلید یونانیها اصنام را احترام میگذاردند و این بتخانه را ایرانیان و یا یونانیان مقیم ایران ساخته بودند ودرزمان تسلط ساسانیان سوخته وخراب شده است.

مردمان بسیاری دراطراف این‌بتخانه متبرك‌منزل داشتندزیرا قبورفراوانی دراین ناحیه هست ویا بمناسبت متبرك بودن این مکان قبوری چند در کنار این بتخانه احداث شده است (مانند منازل متبرکه امروزه در دنیا) .

مورخین از بتخانه‌های یونانیان درایران بسیار صحبت داشته‌اند ولی اولین دفعه‌ایست که این بتخانه درایران‌آنهم درشمی بدست‌آمده است .

شمی حصاری ازسنگچین داشته که کاملا مشهود بوده ونیمی‌بجا ونیمی ریخته بود. دو در یکی درشمال ودیگری درشمال غربی که مخصوص‌بتخانه بود نمایان گردید که ازسنگ یك تخته ساخته شده بود .

این بناازاثرباد وباران خراب نشده بلکه دست آدمی‌آنرا ویران کرده است : اشیاء بسیاری شکسته وخرد شده ازقبیل سر بی‌دست- دست بی‌سر - سر بی‌پا وپای بی‌سر که گویا پس‌ازرفتن اسکندرمردم ویاپارتی‌ها این مکان رابآتش وخون کشیده‌اند ، وجود داشته‌است.

سنگ بزرگی بطول سه فوت و بعرض و ارتفاع یك فوت در کنار این بتخانه برروی‌زمین قرارداشت که‌دوقطعه‌آهن کلفت سنگ راسوراخ کرده و بارتفاع سه سانتیمتر از سطح سنگ بالا آمده بود . شاید این سنگ مکان مجسمه بوده که باقطعات‌آهن بمجسمه برای محکمی واستحکام اتصال داده بودند، بعد شکسته وسوخته وریخته وافتاده است. دروسط بناقبری‌وپله‌کانی باآجر وبسیار زیبا مشاهده شد. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود بمجله Reru des Arts – Asiatiques وشهردورا Dura که تازمان اردشیر باقی مانده وبتخانه بسیارمعظمی داشته واشیاء بسیاری ازاینمکان بدست‌آمده زیراپس

۱ ـ علامات یا نمودارها

		Meaning	Outline Character, B C 4500	Archaic Cuneiform, B C 2500	Assyrian, B. C. 700	Late Babylonian, B. C. 500
الشمس ، خورشید	1.	The sun				
الله ـ سما (آسمان)	2.	God, heaven				
جبل (کوه)	3.	Mountain				
انسان	4.	Man				
نور (گاو)	5	Os				
ماهی	6.	Fish				
قلب	7.	Heart				
کف دست	8.	Hand				
دست و بازو	9.	Hand and arm				
پای	10	Foot				
خوشه	11.	Grain				
پارهٔ چوب	12.	Piece of wood				
دام (شبکه)	13.	Net				
چار دیواری	14.	Enclosure				

مربوط به مقاله «ایران مهد تمدن جهان» نوشته آقای رکن‌الدین همایونفرخ در شماره ٦ سال دوم

منابع و مآخذ مورد استفاده

المقدسی

ابن‌خردادبه

یاقوت : معجم‌البلدان‌ومرآةالبلدان

ابن‌بطوطه طنجی تحفةالنظار فی‌غرائب‌الامصار و عجایب الانظار

Liyard لیارد

Sir Aorel - Stein سراورل‌استین دانشمند وفاضل وباستانشناس معروف انگلیسی

راهنمای تاریخی وپایتختهای قدیمی غرب‌ایران دکتر بهمن کریمی

جغرافیای تاریخی غرب ایران دکتر بهمن کریمی

دمرگان De Morgan

دیولافوا Dieulafay

دوبود De Bode

کرپورتر Kerporter

آقای حسین سرخوش چنین نوشته‌اند:

... فقط در دو مورد یکی کیومرث بود که باید عرض کنم که رودابه یکی از پادشاهان زن در جنوب دریای خزر می‌زیسته از یورش تور کها (تورانی) که آنهاهم آریائی بودند کئومرت یاگاومردی را انتخاب نمود تادرجنگ وستیز باتورکها موفق آید البته گل، گل‌شاه، گیل گمش نیز که ذکر فرموده‌اند صادق است ولی میدانید درزبان پهلوی یاپرتوی ث ندارد بلکه باید بینت وس تلفظ شود پس تلفظ کیومرث غلط است حتی پارت نیز چنین است و کلمه گل بنابنظر مستشرقین ومورخ لیدی خانتوس که زمانها پیش ازهرودت می‌زیسته گیل و گل (جنوب فرانسه) رابهم یکی میداند که براساس دستور پادشاهی بنام گات که شاید همان زردشت باشد برای آموزش کشاورزی و برنجکاری بفرانسه میروند وعده‌ای از آنان برای آموختن بگیلان میآیند که درحال حاضر زندگی این دو گروه شباهت تام دارد و دلایل نویسندگان را ثابت میکنند. جمله دیگری که در نگارش دوستانم دیدم شك دردانستن زبان پهلوی فردوسی بود. گرچه فردوسی براساس اوستاو کتابهای پهلوی ونویسندگان قبل از خویش مبادرت بسرودن شاهنامه نمود که قابل ستایش است ولی زبان پهلوی میدانسته زیرا دربیت توانابود هر که دانابود بهر کار بستوه کانادا بود بکاربرده که معلوم نیست مصرع دوم را بچه علت بعدها بدانش دل پیر برنابود تبدیل کرده‌اند. کانایعنی ابله- بستوه یعنی منزجر است.

اشتباهات چاپی زیر را در بخش نخستین مقاله «فرمان نویسی در دوره صفویه» (شماره ٦ سال دوم) اصلاح فرمائید:

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۲۸	۲۱	کتابی از مدارك	تنها کتابی شامل بعضی اطلاعات ومدارك
۱۳۰	زیر نویس	این جلد کتاب	که این سه جلد کتاب
۱۳۲	۳	تاج گذاری سلیمان	تاج گذاری شاه سلیمان
۱۳۳	٦	امرا واحکام	امرا وحکام
۱۳۵	۱۸	کلسیا	کلیسیا
۱٤٥	۱	عثمانی	سلاطین عثمانی
۸	۱۹	موجودی	موجود
۱٥۰	۲٤	بابتی دیوان	بابتی منشی دیوان

مجلّه
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی - نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(ادارهٔ سوم)

نشانی : تهران- ستاد بزرگ ارتشتاران

Barrasihâye Târikhi

Historical Studies of Iran
published by
SUPREME COMMANDERS' STAFF
Tehran - Iran
May 1968

بهای مجله هر شماره	برای نظامیان	۳۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۳۵ ریال
وجه اشتراك سالانه ۶ شماره	برای نظامیان	۱۲۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۲۱۰ ریال

برای اشتراک : وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی باذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید.

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران

